

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلوک اخلاقی و فعالیت اجتماعی

جمع بین خودسازی و جامعه‌سازی

متن سخنرانی برخی اساتید حوزه علمیه با موضوع جمع میان سلوک اخلاقی و فعالیت اجتماعی

تهیه و تنظیم:

معاونت تهذیب و تربیت حوزه‌های علمیه کشور

فهرست

۵	پرسش بحث
۵	استاد اعرافی
۶	تئوری اول - راه عزلت و رهبانیت
۶	تئوری دوم - راه عمل گرایی غافلانه
۷	تئوری سوم - جمع بین دنیا و آخرت
۸	بهترین راه رسیدن به قله فقط با در صحنه بودن
۹	ظهور ظرفیت ها در عرصه عمل
۱۰	هنگامه های سرنوشت ساز عزلت
۱۱	نکات مهم
۱۳	استاد ملکی
۱۳	تنظیم زندگی بر اساس بینش توحیدی
۱۴	لزوم درک صحیح از اندیشه نبوی
۱۵	وجوب امر به معروف و نهی از منکر
۱۵	شروط امر به معروف و ناهی از منکر
۱۶	جمع حماسه و عرفان
۱۶	نشانه های برادران ایمانی امیر المؤمنین علیه السلام
۱۷	هدایت انسان ها، بالاترین خدمت
۱۹	غافلِ عاصی
۲۱	استاد ملکی
۲۱	طغیان ستمکاران
۲۲	رشد و تعالی در سایه انقلاب اسلامی
۲۳	علم امیر المؤمنین علیه السلام
۲۳	مواسات در کلام امیر المؤمنین علیه السلام
۲۵	مصادیق مواسات - اصلاح ذات البین
۲۵	مصادیق مواسات - احساس مسئولیت نسبت به یکدیگر
۲۶	مواسات در سیره علما
۳۰	استاد فلاح
۳۰	تعریف اخلاق و معنویت
۳۱	اخلاق اسلامی
۳۲	متخلق شدن به اخلاق الهی
۳۲	تفاوت «صبر به معنای استقامت» و «صبر به معنای فضیلت»
۳۴	اصل حیات معنوی
۳۵	حب الهی و التزام عملی

۳۶ ایجاد تمدن توحیدی
۳۷ خدمت به خلق، اساس تهذیب نفس
۴۰ استاد رهدار
۴۰ اخلاق بالاتر از قانون
۴۰ لزوم توجه به امدادهای الهی
۴۲ رابطه جایگاه افراد با اخلاق و معنویت
۴۳ تفاوت های علوم کمی و علوم کیفی
۴۴ معیارهای معنوی غیر قابل سنجش هستند
۴۵ مشکل کمی سازی حوزه های علمیه
۴۶ اصل کیفیت است نه کمیت
۴۷ فعالیت های جهادی و از بین رفتن منیت
۴۹ استاد زمانی
۴۹ هدف از خلقت
۵۰ وظایف حوزه های علمیه، تعلیم و تربیت
۵۰ تقدم تربیت بر تعلیم
۵۱ معاونت تهذیب ناکام می ماند. راهش چیست؟ (۱)
۵۲ لزوم الگوسازی برای طلبه ها
۵۲ پیدا کردن «حسین» و «یزید» زمان
۵۳ پیوند محکم ایمان و عمل
۵۳ معاونت تهذیب ناکام می ماند. راهش چیست؟ (۲ و ۳)
۵۴ ارائه مصادیق عینی
۵۶ استاد دست یاری
۵۶ تناقض نیازهای انسانی و عزلت
۵۷ نظریه افراطی طرفداران انزوا و عزلت
۵۹ انکار رهبانیت توسط معصومین علیهم السلام
۶۰ خلاصه جلسه قبل
۶۰ جمع بین سلوک الی الله و زندگی در اجتماع
۶۰ مراتب سیر و سلوک: اول تخلیه
۶۲ مراتب سیر و سلوک: دوم تخلیه
۶۳ شناوری دستورالعمل ها به تناسب حال افراد
۶۳ جمع بندی
۶۵ استاد عالم زاده نوری
۶۵ جمع بین وظایف فردی و وظایف اجتماعی
۶۵ رهبانیت در مسیحیت

۶۶	افزایش ظرفیت ها در اجتماع.....
۶۷	لزوم اجتماع مؤمنین بر حق.....
۶۸	پرهیز دادن معصومین از تنهایی.....
۶۹	فلسفه فعالیت های اجتماعی.....
۷۰	شرح توقیع شریف امام زمان (عج) برای شیخ مفید (ره).....
۷۲	استاد پورا کبر.....
۷۲	جاهلیت اول و جاهلیت اُخری.....
۷۳	مسئولیت طلاب در جاهلیت اُخری (جاهلیت مدرن) - متخلق شدن به اخلاق اسلامی.....
۷۴	قم، پایگاه نشر معارف اهل بیت در زمان غیبت.....
۷۵	مسئولیت طلاب در جاهلیت اُخری (جاهلیت مدرن) - قرار گرفتن در اجتماع و پاسخگو بودن.....
۷۵	لزوم تجهیز طلاب به سلاح علم.....
۷۸	استاد.....
۷۸	معرفت و شناخت، لازمه هر کاری.....
۷۸	لزوم شناخت حق و صبر بر حق.....
۷۹	تعریف بصیرت.....
۸۰	مبارزه امیرالمؤمنین (علیه السلام) با انحرافات.....
۸۰	لزوم داشتن علم و بصیرت در زمان حال.....
۸۲	نتیجه خودسازی.....
۸۲	وظایف مسلمانان در فتنه ها.....
۸۳	معنویت یعنی نصرت دین خدا.....

پرسش بحث

موضوع پیشنهادی برای این سخنرانی «جمع میان سلوک اخلاقی و فعالیت اجتماعی» است که در پرسش زیر منعکس شده است:

«سلوک اخلاقی و معنوی نیاز به خلوت و عزلت و مراقبت و تمرکز دارد. معمولاً فعالیت‌های اجتماعی تشنگی خاطر و پراکندگی حواس ایجاد می‌کند و برای خلوت معنوی و مراقبت اخلاقی مانعیت دارد. با توجه به توصیه‌های امام راحل و مقام معظم رهبری مبنی بر پیوند با نظام و ولایت، حضور فعال اجتماعی و مجاهدت در مقابل دشمنی‌های استکباری، طلاب علوم دینی خصوصاً در دوران تحصیل خود با چه مدل و دستوری این دو وظیفه (تکالیف فردی و مسئولیت‌های اجتماعی) را جمع کنند؟ کمیت و کیفیت فعالیت‌های اجتماعی طلاب را با نظر به دغدغه‌های سلوکی و معنوی بیان فرمایید.

استاد اعرافی

باسمه تعالی

سخنرانی آیت الله اعرافی ^{دامت برکاته} در جمع معاونان محترم تهذیب و تربیت استان‌های کشور

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و الصلاة و السلام على رسول الله و على آله آل الله سيما بقيه الله؛ اللهم صل على فاطمه و ايها و بعلها و بنيتها.

ایام فاطمیه است و دوستان عزیز هم در جوار مضجع شریف حضرت علی ابن موسی الرضا سلام الله علیها مشرف هستید؛ هم شهادت حضرا فاطمه زهرا سلام الله علیها را تسلیت و تعزید عرض میکنم و دهه بصرت را گرامی می‌دارم و درود میفرستیم به ارواح پاک همه شهیدان اسلام، انقلاب اسلامی، دفاع مقدس، شهدای بین الملل اسلامی، مقاومت اسلامی، شهدای مدافع حرم و شهدای علم و فرهنگ و شهدای حوزه و دانشگاه، همین طور طلب علو درجات داریم برای بزرگان ذوی الحقوق و چهره‌های بزرگ حوزوی ما که به لقاء خدا رفته‌اند و اخیراً مرحوم آیت الله یزدی رضوان الله علیه که از چهره‌های برجسته انقلاب و نظام و کشور ما بود - به لقاء الله شتافتند - و درود میفرستیم به ارواح همه آنان و امام شهدا و همین طور در آغاز سخن لازم است که تقدیر و تشکر بکنم از معاونت تهذیب و تربیت و همه معاونان تهذیب و تربیت در استان‌ها، مناطق، مدارس، موسسات و مراکز حوزوی و کار بزرگ شما را و این کاروان عظیم اخلاق و ادب و معنویت و تربیت جامعه (سربازان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف) را می‌ستایم و صمیمانه تقدیر و تشکر می‌کنم و مقدم‌تان را در این نشست و حضورتان را در این گفتگوهای ارزشمند در مشهد مقدس گرامی می‌دارم و برای همه شما آرزوی توفیق دارم و امیدوارم که این نشست که با برنامه‌ریزی برادر عزیز و بزرگوارم حضرت حاج

آقای عالم زاده نوری زید عزه که خود خبیر و بصیر در این مباحث هستند منشأ خیر و برکت و آغازی برای اقدامات جدی‌تر و اساسی‌تر در قلمرو تهذیب و تربیت در حوزه‌های علمیه باشد.

عرایض من در چند محور و بخش هست که تصنیع می‌کنم و تقدیم محضر شریف‌تان می‌کنم و البته بسیار علاقه‌مند بودم که توفیق می‌داشتم و از نزدیک محضرتان را درک می‌کردم و امیدوارم در فرصت‌های دیگر بتوانم کسب فیض بکنم از دوستان عزیزمان و عرض ادب به خاطر همه صبوری‌ها و بردباری‌ها و تلاش‌هایی که شما دوستان در استان‌ها و همه عزیزان‌مان در مدارس و مراکز در سراسر کشور انجام می‌دهید و تحمل می‌کنید، برنامه‌ریزی می‌کنید و کار را به پیش می‌برید.

پیشنهاد شده بود که درباره دوگانه «سلوک اخلاقی» و «فعالیت اجتماعی» در این دقایق کوتاه تقدیم محضر شریف‌تان بکنم.

تئوری اول – راه عزلت و رهبانیت

من از اینجا به این بحث می‌پردازم که انسان وقتی که در مدار عالم طبیعت قرار می‌گیرد که طبیعت و ذات و هویت انسان این است از ناحیه خداوند به یک برنامه‌ریزی برای پر کشیدن به عالم غیب و عالم قدس و پیدا کردن یک هویت معنوی و الهی فرا خوانده شده است. طبعاً این دوگانه دنیا و آخرت، دوگانه‌ای است که در مباحث اخلاقی و تربیتی و تهذیب نفس و خودسازی و خویش‌سازی همواره مطرح بوده و تئوری‌های مختلفی هم وجود داشته است؛ برخی تئوری‌شان این بوده است که ما برای اینکه به آن عالم پر بکشیم، برای اینکه جهان درون‌مان را صاف، پاک و روشن بکنیم، برای اینکه از شوائب مادیت و هواهای نفسانی مبرا شویم، باید در حداکثر امکان از این دنیا و امور دنیوی و فعالیت‌های دنیوی فاصله بگیریم و راه عزلت و رهبانیت و گوشه‌نشینی و خلوت‌گزینی حداکثری را انتخاب بکنیم؛ این یک تئوری در این زمینه است و «نظریه عزلت و رهبانیت» است که در این نظریه در واقع در دوگانه دنیا و آخرت و فعالیت‌های اینجایی و دلدادن به آن مسایل معنوی و معرفتی، آن دومی برگزیده می‌شود و اولی به عنوان یک مزاحم و معارض به طور کامل یا حداکثری به کناری گذاشته می‌شود؛ این یک نظریه است که در طول تاریخ سابقه دارد. در قرآن کریم هم به آن اشاره می‌فرماید و دارد که: «رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا»^۱ در روایات هم الی ما شاء الله به این نظریه پرداخته شده است.

تئوری دوم – راه عمل‌گرایی غافلانه

در نقطه مقابل این تئوری و نظریه اول، تئوری و نظریه دوم قرار دارد که در آن بیشتر وجه عمل‌گرا و عمل‌گرایی به نحوی غافلانه دارد. در این تئوری می‌گویند که شما جهاد بکن، فعالیت اجتماعی بکن، فعالیت‌های دنیایی انجام بده. آن مسایل معنوی در این تئوری به یک حداقلی می‌رسد و رانده می‌شود به گوشه‌ای از زندگی یعنی در سبب زندگی کار عبادی و امثال این‌ها محصور می‌شود در امور محدود در مواقع خیلی معدود و به حداقل می‌رسد و این هم یک

۱- رهبانیتی که به بدعت آورده‌اند. سوره حدید، آیه ۲۷

نگاه است و یک رویکرد و تئوری دیگری است که به اندیشه‌های سکولاریستی هم این نظریه نزدیک می‌شود و همین‌طور نوعی از جریان‌های عمل‌گرایی که ما در دوران مبارزات خیلی وقت‌ها شاهدش بودیم را در برمی‌گیرد که مبارزه و فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی را اصل می‌گرفت و بحث‌های اخلاقی و معنوی و معرفتی و عبادی را کم می‌شمرد و محدود به قلمروهای مخصوصی می‌کرد و گاهی هم اصلاً کلاً این مباحث می‌رفت به کنار و اصلاً از مسیر آن تهذیب و خودسازی و تعالی روحی و معنوی فاصله می‌گرفتند.

خوب این دو تئوری افراطی و تفریطی است که در آن دوگانه، یکی از آن‌ها را برجسته می‌کند و دیگری را به کناری می‌راند و آن را از خودش دور می‌کند.

طبیعتاً ما از قرآن و روایات مان و در مکتب معارف اسلامی و اهل بیت علیهم السلام آموخته‌ایم که نه، ما این دوگانه را بایستی به نحو درستی تنظیم بکنیم و اصلاً اگر طراحی درست و رویکرد درستی در کار باشد این دو به تعارض نمی‌رسند بلکه می‌توانند در یک مسیر به شکل متعادل قرار بگیرند. این همان نظریه در واقع جمع هوشمندانه دنیا و آخرت است و با ویژگی‌ها و مشخصاتی که عرض خواهم کرد.

تئوری سوم - جمع بین دنیا و آخرت

در این نظریه سوم که جمع دوگانه دنیا و آخرت باشد ما این دوگانه‌هایی که اشاره می‌کنم را باید به شکل معقول و سنجیده‌ای جمع بکنیم.

حالا قبل از اینکه این نکات را عرض بکنم به این دوگانه‌ها و جلوه‌هایی از این دوگانه اشاره می‌کنم. دو گانه دنیا و آخرت و تعارضات و تراحماتی که بین اینها هست حالا نشانه‌ها و نمودهای این دوگانه کلی را ملاحظه بفرمائید. تحصیل و تهذیب، کسی درس بخواند یا اینکه تهذیب نفس بکند، ممکن است ما این را یک دوگانه به نحوی مقابل هم تلقی بکنیم. فعالیت علمی و فعالیت اخلاقی و روحی و معنوی و عبادی، خانواده و تهذیب، نظم و انضباط و تهذیب، آراستگی ظاهری و تهذیب، کار و مزد و اشتغال به هر شکلی و تهذیب و تربیت و فعالیت و فعالیت روحی و معنوی و اخلاقی.

نمونه دیگر از آن دوگانه‌ها شئون و تشنونات و تعارفات در روابط اجتماعی و آن روح تهذیب و معنویت و اخلاص و پاکی و صفای درون و همین‌طور نهایتاً فعالیت‌های اجتماعی از یک طرف آن رویکرد عبادی اخلاقی معنوی از طرف دیگر و بالاتر فعالیت‌های سیاسی و مسائل معنوی روحی ببینید اینها نشانه‌ها و مثال‌های متعددی اند که به همان دوگانه دنیا و آخرت بر می‌گردند. در همه اینها ممکن است کسی بگوید که ما باید تهذیب و تربیت و اخلاق و عبادت و معنویت و ارتباط با خدا را به شکل محدودی و مشخصی تعریف بکنیم و آن را اصل قرار بدهیم و همه این‌ها را به حاشیه برانیم؛ همه اینها را به حد اقل بکشانیم. با همان نگاه تعارضی و تراحمی که داریم که خوب واقعا هم در یک شرایط این همه‌اش میتواند معارض و مزاحم آن رشد اخلاقی و معنوی باشد. اگر ما اینها را این جور ببینیم همه اینها را باید به حداقل برسانیم و اینها را حذف بکنیم. این میشود یک نظریه اول و میشود یک رهبانیت، یک عزلت و یک نوع معنویت گرایی غیر عقلانی و محدود و ناسنجیده و به تدریج هم شکل گرا و ظاهری. همانطور که در نظریه دوم

جور دیگری تفسیر میشد. میگفت که آن معنویت آنها یک امر محدود مشخصی است که باید به یک نمازی در آن زمینه بسنده کرد و یک جهان پیچیده و دنیای مهمی ندارد و باید مرد میدان و عمل بود درس خواند پژوهش کرد، به مسائل زندگی پرداخت، به فعالیتهای اجتماعی و سیاسی پرداخت. اینها را خیلی مهم نشمارید و در حاشیه ای اینها را دید. خوب آنچه که ما آموخته ایم این است که نه ما همه این شق اول این دوگانه ها که نمادهایی از دنیا هستند همه این ها دو سه جور میشود دید. یکباره که ما همه آنها را دنیای ملعونه میبینیم همه اینها را مظاهری از عالم طبیعت می دانیم که اتصال و ارتباط شان را با خدا و عالم غیب و امتحانات و آزمونها قطع کردیم. خوب اگر اینطور باشد اینها همه میشوند مزاحمت همه میشوند معارضات آن رشد اخلاقی معنوی دستیابی به آن قله های معرفتی و اخلاقی و تهذیبی. این میشود همان دنیای ملعونه که در روایات میگوید کنار بگذار «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۱. و حب دنیا همه بزرگان عالم را به زمین می افکند و انسانها را فاسد و تباه میکند.

این یک رویکرد است. اما همه این عناوینی که اینجا برشمرده شد از تحصیل علم پژوهش خانواده نظم آراستگی فعالیت درآمد تا برسد فعالیتهای اجتماعی تبلیغی سیاسی همه اینها با یک نگاه دیگر نه تنها معارض نیست بلکه میتواند ابزاری در خدمت تهذیب و پیشرفت و رشد اخلاقی معنوی باشد. این همان نکته مهمی است که قرآن هم به آن توجه دارد. همه این مظاهر طبیعت که در آیات متعدد قرآن آمده اگر شد «أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»^۲ طبق ان آیه شریفه «فَتَرَبُّوا» اما همه اینها می تواند منشأ تعالی و تکامل بشود. البته این مظاهر طبیعت و فعالیت های اجتماعی گاهی است که یک حالت خنثی انسان با آن برخورد می کند. اینجا می شود امر مباح که باید در حد معقول می توان استفاده بکند.

بهترین راه رسیدن به قله فقط با در صحنه بودن

ولی یک نگاه بالاتری به اینهاست که همه اینها را صحنه عمل و عرصه آزمایش به شمار میآورد. «وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ»^۳.

«وَبَلَّوْنَا لَهُمُ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ»^۴.

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِيَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^۵.

در این نگاه میگوید اصلا آن تهذیب و تربیت اخلاقی و رشد معنوی جامع و کامل و دقیق و درستش وقتی به دست میآید که بروید در صحنه عمل و خود را بیازمایید. در آن صحنه عمل به آن رشد دست پیدا کنی. این نکته بسیار مهم

۱- اصول کافی، ج ۲، باب «حب الدنيا و الحرص علیها»، ح ۸

۲- «أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ». برای شما از خدا و پیامبرش و جهادکردن در راه او دوست داشتنی تر است، منتظر باشید تا خدا فرمان خویش بیاورد. سوره توبه، آیه ۲۴

۳- ولی خواست در آنچه به شما ارزانی داشته است بیازمایندتان. سوره مائده، آیه ۴۸

۴- و به نیکیها و بدیها آزمودیم. سوره اعراف، آیه ۱۶۸

۵- ما هر چه در روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا امتحانشان کنیم که کدامشان به عمل بهترند. سوره کهف، آیه ۷

است. با تمام این فضائل و فعالیت‌های فردی خانوادگی اجتماعی تبلیغی سیاسی را باید ابزاری برای رشد اخلاقی معنوی قرار بدیم یعنی چی؟

یعنی اینکه آدم اگر در گوشه عزلت بنشیند، عبادت بکند، و به اصطلاح خودسازی بکند، به آن قله‌ها نمی‌رسد. مادامی که نباید در عمل ظهور و بروز بکند. برای اینکه خیلی از آن استعداد‌های آدمی هنگامی بروز پیدا میکند که در عمل با مانع برخورد و مانع را کنار بزند و به قله معنوی برسد. بسیاری از حسادت‌ها، کبرها، عُجب‌ها، و مسائلی وجود دارد که زمینه‌اش در درون انسان هست اگر بخواهد اینها را پاک بکند باید بیاید در عمل از اینها پاک بشود. و الا اگر گوشه‌ای بنشیند هرگز نمیتواند از اینها پاک بشود. این نکته خیلی مهم است.

بنابر این یک بار است که ما می‌گوییم این دنیا را در حد قواعد شرعی که تنظیم بکنیم مزاحم نیست. این یک نگاه است. اما نگاه بالاتر در این تئوری و نظریه سوم این است که اینها نه تنها یک عوامل خنثی‌ای است می‌شود درست تدبیرش کرد که مزاحم تعالی روحی نباشد بلکه اینها ابزاری است برای اینکه انسان به قله‌هایی برسد که همین طوری نمی‌تواند برسد. یعنی بسیاری از رذائل اخلاقی در نهان انسان وجود دارد که جز با ورود در عرصه عمل نمیشود آن را شناخت و آن را معالجه کرد. باید رفت در صحنه تا آن بروز و ظهور پیدا کند.

ظهور ظرفیت‌ها در عرصه عمل

از طرفی بسیاری از آن ظرفیت‌های عظیم اخلاقی و روحی است که فقط در عرصه عمل میتواند آنها ظهور و بروز پیدا کند. حاج قاسم سلیمانی وقتی حاج قاسم میشود که جنگی باشد. صحنه نبردی باشد. مرحوم بهاء‌الدینی و امام وقتی به آن قله‌های اخلاقی میرسند که در معاشرت‌ها ورود پیدا کردند به نقطه‌های آزمایش رسیدند و در آن نقطه‌ی امتحان توانستند برآن فائق بشوند. بنابراین مبارزه با بسیاری از آفات که اصلاً اگر صحنه عمل نباشد شناخته نمیشود و در نتیجه نمیشود با آن مبارزه کرد و درون را پاک کرد و بالاتر بسیاری از استعدادها و ظرفیتهای عظیم انسانی و الهی و معنوی در وجود انسان است که این با کنارنشینی و عزلت‌گزینی و گوشه‌ای را انتخاب کردن نمیشود فتح کرد و آن را به فعلیت رساند.

بنابراین عرض ما اینجا این است که در این دوگانه‌هایی که دنیا و آخرت هست تحصیل و تهذیب، تحقیق و تهذیب، تبلیغ و تهذیب، فعالیت اجتماعی و سیاسی و تهذیب، و زندگی و تهذیب و رشد اخلاقی در همه این دوگانه‌ها ما سه نظریه داریم: نظریه درست این است که در شکل متوازن و متعادل حرکت بکنیم. در این نظریه آن وقت دو سطح است یکی این است که اینها را میشود در یک سطح متوازن استفاده کرد اسلام اجازه داده است با یک ضوابطی که مانع تهذیب و رشد اخلاقی نشود. اما سطح بالاتر این است که نه اینها همه عرصه‌ای است که در این عرصه میشود به آن قله‌ها رسید. اصلاً بدون ورود به اینها نمیشود هیچ یک از این قله‌ها را فتح کرد. منتها ورود در این‌ها با هوشمندی، حکمت، درایت، تیزبینی، محاسبه دقیق و بررسی‌های دقیق میشود، همه آنها برای آن رشد اخلاقی استفاده کرد. ضمن اینکه خیلی از اینها ابزاری هستند برای اینکه ما بتوانیم به آن مسائل اخلاقی و روحی دست پیدا بکنیم و مخصوصاً برای روحانیت برای اینکه آنها را ترویج بکنند، نیاز به علم و دانش دارد. نیاز به شناخت قواعد اجتماعی و سیاسی دارد.

البته ورود در این عرصه ها لغزش زیادی هم دارد. کسی کنار باشد لغزشش کم است. به همین دلیل هم هست که ورود در اینها ارزش دارد؛ برای اینکه انسان بتواند خودش را حفظ کند. فلذا برخی از درجات عالی که بدون ورود در این عرصه ها میسر نمیشود. فلذا آن تعالی اخلاقی و روحی معنوی که امام دارد شاید خیلی دیگران نداشته باشد. به دلیل این نقشی که این صحنه ها برای رشد و تعالی معنوی و اخلاقی بشریت دارد. بنابر این ما قائل به نظر سوم هستیم.

هنگامه های سرنوشت ساز عزلت

البته در نظریه سوم علاوه بر توضیحاتی که راجع به این نظریه داده شد، به یک نکته دیگر توجه کرد؛ در عین حال بشر برای آن رشد اخلاقی معنوی غیر از ورود به این صحنه های عمل با یک هوشمندی و هوشیاری و به عنوان صحنه آزمایش، نیاز به لحظه های خلوت هنگامه های عزلت هم دارد. و لذا اعتکاف، نماز شب، مستحبات، انفاق در سر و خفا و خلوت با خویش برای محاسبه و مراقبه نفس، اینها همه ارزش دارد. فلذا اینها در سبب زندگی تہذیبی و تربیتی و اخلاقی و معنوی ما یک بسته بسیار نماند که در آن لحظات ما هستیم و خدای خودمان و از آنها و لحظه های عبادی و معنوی مثل اعتکاف و نماز شب و مستحبات فردی و انفرادی، بهره میگیریم. برای این که دور باشیم از خیلی از آسبیهایی که در لحظه های اجتماعی وجود دارد و برای این که خودمان را دقیق بیازماییم. اما در عین حال این یک بسته ای است هیچوقت نباید ما محصور در این بسته خلوت بشویم. آن را باید حفظ کنیم. همه لحظه های جلوت و حضور در صحنه مان هم صحنه خودسازی و تہذیب نفس و مبارزه با شیطانهای درون و فتح قله های معنوی اخلاقی بدانیم. ضمن اینکه در آن عرصه ها آرمانهای سیاسی و اجتماعی و سیاسی را هم به پیش میبریم. اینها چند نکته در تئوری سوم است که باید به آن توجه کرد.

من چون فرصت نیست از این بحث می گذرم نماد این خودسازی معنوی و روحی و اخلاقی در نهج البلاغه تجلی پیدا کرده است. نهج البلاغه کتاب حماسه و جهاد و فعالیت اجتماعی و سیاسی است در عین حال نهج البلاغه نماد آن اخلاق و معنویت و دنیا گریزی خود سازی است که قابل وصف نیست. یعنی شما آن بحثهای امیرالمؤمنین راجع به دنیا و زهد و اینها را که میبینید گویا اصلا از حماسه خبری نیست ولی میبینید همانجا این حماسه هم وجود دارد. این نشان میدهد که اینها قابل جمع است و اوجی در اخلاق و عرفان و معنویت داریم که جز با حضور در عرصه های عمل و حماسه محقق نمیشود. حالا این عرصه های عمل اگر شد مثل جهاد دیگر ابزار خیلی مهمی برای رسیدن به آن قله ها است. سوره عادیات قسم میخورد به اسبهای تیزروی مجاهدان در راه خدا، ولی این قسم، مقسم له اش میشود «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ»^۱ یعنی این جور جهاد اکبر و اصغر در هم گره خورده است. پیامبر از جهاد اصغر بر نگشته می فرماید «علیکم بالجهاد الاکبر»^۲ این ترکیب اتحادی جهاد اکبر و اصغر، ترکیب اتحادی

۱- که آدمی پروردگار خود را سپاس نمی گوید. سوره عادیات، آیه ۶

۲- «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَ سَرِيَّةً، فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرَّ حَبَابٌ بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ. وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ». پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سپاهی را به جنگ اعزام کرد. وقتی برگشتند فرمود: خوشامد می گویم به مردمانی که جهاد

فعالیت‌های اجتماعی و تبلیغی و سیاسی با آن تهذیب در ساحت معنوی و اخلاقی از جلوه‌های زیبای اندیشه اسلامی است که از رهبانیت جدا است. از این عمل‌گرایی‌های غافلانه هم جداست.

نکات مهم

من در پایان تاکید می‌کنم خدمت دوستان عزیز در کار تهذیب و تربیت تان به چند نکته:

۱. تهذیب و تربیت کار شما فقط نیست. شما برنامه ریزید، طراحی، نگهبانید، پایش کنید، رصد میکنید، دنبال میکنید، یک بخشی از کارها را خودتان انجام میدهید. مهم این است که شما نگهبانی باشید، هدایتگر و پیشرانی باشید که استاد، معاون آموزش، معاون پژوهش، معاون پشتیبانی، مدیر و همه همراه شما در تحقق آن آرمانهای تهذیب و تربیت باشند.
۲. تهذیب و تربیت ضمن اینکه شکل دارد، برنامه‌های شکلی و ظاهری دارد به شدت باید مواظب باشید که این شکل و صورت و تشریفات آن را از اخلاص و روح و حقیقت و گوهر جدا نکنند. این شکل‌های کارهای تهذیب و تربیت که از درس اخلاق و ... اگر شکل شد و جسم بی روح شد، هیچ خاصیتی ندارد. گاهی اثر معکوس دارد. بنابر این توجه به آن روح و پایه در فعالیتها اهمیت دارد.
۳. کار تهذیبی و تربیتی هم شور و شعار و شوق و احساس و عاطفه می‌خواهد ولی در عین حال باید به شدت مواظب بود کار تهذیبی تربیتی پایه عقلانی منطقی داشته باشد. این هم بسیار مهم است اگر آن بنیه و درون مایه عقلانی و منطقی در کار تهذیب و تربیت نباشد، این احساس و عاطفه یک روزی فرو می‌ریزد. فلذا جمع بین این احساسات از یک طرف و آن عقلانیت از طرف دیگر به عنوان نکته سوم به نظر بسیار مهم است که باید به آن توجه کرد.
۴. در کار تهذیب و تربیت سلیقه و اخلاق و عمل بسیار مهم است. عمل خودمان، سلیقه درست و اخلاق خودمان در فعالیت برنامه ریزی تهذیبی تربیتی مان بسیار مهم است.
۵. رعایت مراحل رشد، رعایت تدریج، رعایت توان و ظرفیت متریان بسیار مهم است.
۶. به کارگیری خود مربی و طلبه برای رشد اخلاقی و معنوی برای اینکه درون‌زا بشود. خودجوش بشود. مجدداً از همه برگزار کنندگان و شرکت کنندگان تشکر میکنم. از زحمات همه دوستان در سراسر کشور در تربیت یک نسل جدید حوزوی اخلاقی عرفانی معنوی و در عین حال انقلابی هم تشکر میکنم هم وظایفمان در این زمینه بسیار مهم است. ما در حوزه عصر انقلاب با حوزه عصر انزوا باید به فعالیتهای تربیتی با شاخصهای برتر توجه بیشتر داشته باشیم و خدمات شما را میستایم و تشکر میکنم. برای همه عزیزان آرزوی توفیق و عزت و سلامت و دارم و سلام بنده رو هم خدمت همه طلاب و اساتید و دوستان و همراهان و همکارانتان ابلاغ بفرمائید.

اصغر را گذرانند ولی جهاد اکبر همچنان بر عهده آنان باقی مانده است. عرض شد: ای رسول خدا! جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس. امام علیه السلام فرمود: برترین جهاد آن است که انسان با نفس نهفته در میان دو پهلوئی خود بجنگد. معانی الاخبار، ج ۱، ص ۱۶۰

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

استاد ملکی

در راستای، تبیین شعار رزمایش _ اخلاق و معنویت عصر امام خمینی ره (مدیریت اخلاق و تربیت)

مورخ: دی ۱۳۹۹

الحمد لله رب العالمین، و الصلاة و السلام علی سیدنا و مولانا و نبینا ابی القاسم محمد(ص) و علی اهل بینه الطیبین الطاهرین المعصومین، و لعنة علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین.

خدا را شاکریم که خداوند این توفیق را به اهل علم داد. به علما و فضلا و طلاب عزیز داد، که عمر عزیز و شریف خودشان را در کسب معارف و حقایقی که از زبان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) ساری و جاری شده است را سپری کند، اخذ کند، بفهمد و به کار بیند.

توفیق بسیار بزرگی است که خداوند نصیب ما کرده است. باید قدردان این نعمت بسیار بزرگ باشیم. که دغدغه اهل علم، دغدغه طلبه، دغدغه یک عالم و یک فاضل، دغدغه یک معاون تهذیب، هم تهذیب خود هست و هم راهنمایی دیگران و تهذیب دیگران. خیلی نعمت بزرگی است. لطف بزرگی است که خدای سبحان به ما کرده است.

تنظیم زندگی بر اساس بینش توحیدی

در این مسأله، بر اساس آیات قرآن، «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، قُمْ فَأَنْذِرْ، وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ، وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ، وَالزُّجْرَ فَاهْجُرْ، وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْبِرُ، وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ»^۱ این به عنوان شاخص حرکت برای یک انسانی که در مسیر خدای سبحان در مسیر صراط مستقیم می خواهد قرار بگیرد، حتماً باید یک دوره تدبیر داشته باشد. این یک بخشنامه است. این یک عهدنامه است. یک منشور است. منشور یک انسان در مسیر قرار گرفته، این است که حتماً دورانی را در تدبیر و در عزلت و در فکر فرو رفتن و در خودسازی بگذراند. انسان نمی تواند راه نیافته باشد و بخواید راهبری کند. حتماً باید وقت و عمر زیادی را برای این سپری کند که شاگردی کند و راهبری یاد بگیرد و در دست راهبران باشد. چه اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) و چه شاگردان آن ها، و چه کسانی که سبک و سیاق فکر و زندگی شان علوی است، نبوی است، اهل بیتی است. حتماً باید این دوران را انسان سپری کند.

ممکن است این جا این سؤال پیش بیاید که: آیا آن وقتی که انسان در حال اخذ معارف است که بر اساس معارف به بینش توحیدی که پیدا می کند، زندگی اش را بر اساس آن بینش تنظیم می کند، چون رفتار انسان برگرفته از اندیشه اوست و انسان چگونه فکر می کند، به همان شکل هم بر اساس همان هم عمل می کند. لذا گفته اند اول بگو ببینم چگونه فکر می کنی، تا بگویم که چگونه عمل می کنی. بنابراین آن اخذ معارف و دانش و بینشی که از اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) انسان می گیرد، بر همان اساس زندگی خودش را، رفتار خودش را، سبک زندگی اش را تنظیم می کند.

۱- ای جامه بر خود پوشیده! برخیز و بیم ده، و پروردگارت را بزرگ دار، و جامه ات را پاک کن، و از پلیدی دور شو و [احسانت را بر دیگران] در حالی که [آن را] بزرگ و فراوان بینی، منت مگذار، و [بر آزار دشمنان] برای پروردگارت شکیبایی ورز. سوره مدثر، آیه ۱-۷

امکان ندارد یک کسی لباس پیامبر عظیم الشان (صلی الله علیه و آله و سلم) را بر تن کند اما رفتار ایشان را [نداشته باشد] نه همه رفتار؛ چون آن که کار سختی است، اما رنگ و لعابی از سبک زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را نداشته باشد. از نظم، از لذت بردن، از عبادت منظم، از خود فرو رفتن، از تفکر، از مراقبت و مواظبت و محاسبه و مراقبه و مشارطه. از این ها هیچ بهره ای نبرده باشد، امکان ندارد.

لزوم درک صحیح از اندیشه نبوی

قطعاً سؤالی که خود انسان از خودش می کند این است که پس چرا این لباس را پوشیدی؟ با این لباس میخواستی چه به مردم بگویی؟ غیر از این است که ما با لباس، به مردم می گوئیم که ما دانش نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) در سینه داریم، ما دانش علوی در سینه داریم، و دانش اهل بیت (علیهم السلام) در سینه داریم؟ اگر سؤالی نسبت به معارف دینی داشتید، ما پاسخگو هستیم. و ماییم که شبه الناس به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) هستیم. این لباس معنایش این است و این نمی شود، این مثل خُم رنگرزی نیست که انسان همین که آمد طلبه شد، همین که لباس پوشید، او دیگر رنگ و لعاب اهل بیتی پیدا کند. خیر؛ امکان ندارد. دنیا دنیای علت و معلول است. هیچ معلولی بی علت نیست. اگر کسی بخواهد رفتار و عملش نبوی باشد، علوی باشد، قرآنی باشد، او حتماً باید اول در این فرهنگ، خیس بخورد. اول باید مطالب اهل بیت (علیهم السلام) را خوب و درست بفهمد. بعد که فهمید، در جان خودش جای دهد. اندیشه و بینشش قرآنی و اهل بیتی (علیهم السلام) بشود.

بعد از آن مسأله عمل پیش می آید. پیامبر عظیم الشان (صلی الله علیه و آله و سلم) یکی از رفتارهایش این بود که وقتی وارد مجلسی میشد، اگر جا بود همان جا می نشست. هیچ وقت دنبال بالانشینی نبود. دنبال صدرنشینی نبود. وقتی می نشست به شکل دایره ای می نشست. هیچ وقت دنبال تشخص نبود. وقتی راه می رفت، متواضعانه راه می رفت. وقتی مواجه با دیگران میشد، اولین کسی که سلام می کرد و سبقت در سلام از آن ایشان بود. آن تواضعش بود. در بحث میدان مبارزه با دشمنان «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» بود. نسبت به خودی ها «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^۱ بود.

این ها روش ها و سبک های زندگی است که پیامبر عظیم الشان (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد که برخاسته از آن نگاه توحیدی است که حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد. کسی که این لباس را می پوشد، حتماً باید یک دوره شاگردی، دوره تدنر، دوره در خود فرو رفتن، دوره خودسازی را ببیند. این دوره خودسازی از یک جایی آغاز می شود که باید بسیار پُرحجم باشد و بعد این دیگر ادامه دارد. این مسیر خودسازی انتها ندارد. جهاد اکبر و جهاد با دشمن، با شیطان، این دیگر مثل جنگ با آمریکا و با غرب و شرق نیست که آمد و زمان خاصی داشته باشد. قطعاً باید تا آخرین لحظات، از زندگی دفاع و مبارزه کند، «حَتَّى يَأْتِيَ الْيَقِينُ»^۲. تا وقتی که یقین یا همان مرگ سراغ

۱- «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ». بر کافران سختگیرند و با یکدیگر مهربان. سوره فتح، آیه ۲۹

۲- تا لحظه مرگ فرارسد. سوره حجر، آیه ۹۹

انسان بیاید، انسان باید در این مبارزه با شدت و حدت پیش رود. منتها آن یک زیرساخت و آموزش لازم دارد که در دوران ابتدای طلبگی، یعنی آن ده پانزده سال اول حتماً باید این بخش را بسیار پر حجم انجام دهد.

وجوب امر به معروف و نهی از منکر

نکته دوم این است که حالا در حالی که انسان مشغول خودسازی است، مشغول مراقبه است، مشغول تفکر است، مشغول اخذ معارف است، در آن لحظه آیا اعمال تبلیغی، ترویجی، این ها را هم انجام بدهد؟ مسائل اجتماعی، خدمات اجتماعی را هم انجام بدهد یا نه؟ دستور قرآن است که «وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱ برای مکلف است. یعنی کسی که به تکلف و حد تکلیف رسیده است، باید یکی از مهم ترین دستورات خداوند سبحان که امر کردن به معروف است، بعد از این که معروف را شناخت، باید امر به معروف باشد. امر به معروف نه این که آمرانه سخن بگوید، بگوید این را انجام بده آن را نده. خیر؛ بلکه یعنی تلاش کند تا معروف در جامعه رواج پیدا کند. از کوچک ترین جامعه که خانواده است، یعنی در منزل و حجره و مدرسه ای که زندگی می کند، حتماً باید تلاش کند که معروف و زیبایی ها و ارزش ها، رشد پیدا کنند، ترویج بشوند، تبلیغ بشوند و تحقق پیدا کنند. و با اقدامات صحیح و درست خودش، منکر را رد و نفی کند. این به این معنا نیست که من بعد از بیست سال باید وارد بحث امر به معروف و نهی از منکر بشوم. شما در طی سال ها ملاحظه می فرمایید که بر مکلفین واجب است نماز بخوانند، روزه بگیرند، و امر به معروف و نهی از منکر کنند. پس این هر دو از هم جدا نیستند.

شروط آمر به معروف و ناهی از منکر

منتها بحث شدت و ضعف قصه است. که اگر ما بار علمی خودمان را از معارف اهل بیت (علیهم السلام) و بار معنایی و معنوی خودمان را از سبک زندگی اهل بیت (علیهم السلام) اخذ نکردیم به اندازه بالای شصت هفتاد درصد، در این صورت خیلی نمی توانیم مؤثر باشیم. «كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ السِّتِّكُمْ» مردم را به دین دعوت کن بدون زبان «لِيُرَوْا مِنْكُمْ الْوَرَعَ وَ الْاجْتِهَادَ وَ الصَّلَاةَ وَ الْخَيْرَ فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ»^۲. آن ها باید در تو ببینند ورع را. بالاتر از تقوا. چون می خواهیم مردم را دعوت کنیم. مردم که با تقوا هستند، شما باید یک سر و گردن از مردم بالاتر باشید. پس باید اهل ورع باشید.

دوم این که اهل تلاش و جهاد و کوشش باشید. اصلاً مگر می شود اهل علم، اهل جهاد نباشد، مجاهد نباشد؟ ما اهل علم غیر مجاهد نداریم. چون برای کسب علم، مجاهدت می خواهد. زحمت می خواهد. سختی می خواهد. تلاش می خواهد. شرح صدر می خواهد. تحمل سختی ها می خواهد. دوم، ببینند که تو اهل اقدام و عملی، اهل اجتهادی، اهل تلاشی.

۱- و امر به معروف و نهی از منکر کن. سوره لقمان، آیه ۱۷

۲- با غیر زبان خویش مردم را (بکیش و مذهب خود) دعوت کنید، مردم باید ورع و کوشش و نماز و خیر شما را ببینند، اینها خود دعوت کننده باشند. کافی، ج ۲، ص ۷۸

سوم؛ همه این‌ها در یک جا تبلور پیدا می‌کند و آن نماز است. ببیند نماز تو نماز است. نماز تو تجلی اعمال از صبح تا وقت نماز است. که موحدانه کار کردی، موحدانه تلاش کردی، موحدانه فریاد زدی، موحدانه دستگیری کردی. این‌ها وقتی در نماز تجلی پیدا می‌کنند، آن وقتی عشق بازی تو را در نماز ببینند.

شما ببینید نماز آیت الله بهجت (ره) چقدر انسان‌ها را به مسیر حق ترویج کرد، تشویق کرد، کشاند؟ چون نمازشان نماز بود.

و الخیر؛ چهارم این‌که: اصلاً از وجود توی طلبه و روحانی باید خیر و برکت صادر شود. در خانه هستی از تو خیر صادر شود، از تو خیر صادر شود، با بچه‌ها هستی از تو خیر صادر شود، با طلبه‌ها هستی، با مردمی، در تا کسی هستی، هر کجا که هستی، وجود مبارک و وجود پُر نفع و پر خیر و برکت باید داشته باشی. بعد فرمودند «فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ» این است که انسان‌ها را دعوت می‌کند.

جمع حماسه و عرفان

پس در یک جمله، حماسه و عرفان باید با هم جمع شوند. حماسه به تنهای بی‌فایده یا کم‌فایده است و حتی ممکن است که مضر هم باشد. عرفان و گوشه‌گیری، زهد و تقوای منفی هم خیلی فایده بالایی ندارد. آن‌چه اسلام ما را بدان دعوت می‌کند، اَمّت وسط است. اعتدال. یعنی حماسه با عرفان. مثل کاری که حاج قاسم (رضوان خدا بر این مرد باشد) انجام داد. یعنی هم نماز شب می‌خواند در شب، هم در روز و هم در شب مثل شیر می‌غزد که انسان افتخار می‌کند به این انسان‌های شجاع این‌چنینی، که درباره اش می‌گویند ایشان خواب به آن صورت نداشتند. عمدتاً داخل ماشین می‌خوابید. یعنی از این منطقه به منطقه دیگر که می‌رفت، داخل ماشین که بود می‌خوابید. مابقی ساعات روز در حال تلاش بود، در حال مبارزه بود، در حال جهاد بود، اما همراه با ذکر. غافلانه نه، ذاکرانه.

این نکته اول که اسلام، حماسه را با عرفان می‌پذیرد، عرفان را با حماسه می‌پذیرد. چون عرفانی عرفان است که بر ضرر دشمنان اسلام باشد. که معاویه و معاویه صفتان را بلرزاند، بترساند. از جنس عرفان ابوذر، از جنس عرفان مالک اشتر، از جنس عرفان امام (رضوان الله تعالی علیه) که دنیا را لرزاند. استکبار را لرزاند.

این نکته اول، که بسیار نکته مهمی است. خداوند به بنده هم این توفیق را بدهد در این اواخر عمرمان که ما هم اهل حماسه باشیم، ما هم اهل عرفان و اخلاص و معنویت باشیم. اگر این اتفاق بیفتد، انسان به خیر دنیا و آخرت نائل آمده است.

نشانه‌های برادران ایمانی امیر المؤمنین علیه السلام

من دوست دارم در همین خصوص، فرمایش حضرت امیر (علیه السلام) در نهج البلاغه درباره شخصیتی که اکثر شارحان می‌فرمایند که مربوط به جناب ابوذر هست، فقط چند نکته اش را عرض کنم. فرمودند: «كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ» من در گذشته یک برادر ایمانی داشتم که «وَ كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ» چون با فعل مضارع بیان کرده‌اند، یعنی این انسان هر روز مستمراً در نگاه من بسیار بزرگ می‌نمود. چرا؟ چون دنیا در نگاه او بسیار صغیر و حقیر بود. یک معیار بسیار بزرگ است. «وَ كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ» یک

چنین انسانی که بینش این چنینی داشته باشد و دنیای دنی را دنی و صغیر ببیند، دیگر اسیر شکم نمی شود. «فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ» هیچ وقت شهوت آن چه را که نداشت، نمی داشت. مطالبه کند چیزهایی را که بر ایشان دست نیافتنی باشد. یعنی دنبال آمال و آرزوهای دست نیافتنی نبود. «وَلَا يَكْتُرُ إِذَا وَجَدَ» وقتی هم که می یافت، دنبال زیاده روی و زیاده طلبی نبود. «وَكَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتًا»^۱ تا کیدم روی این جمله و یکی دو جمله بعد است. بیشتر اهل صمت و سکوت بود و اهل تفکر بود. خودسازی بدون کنترل زبان امکان ندارد. رشد و تعالی انسان و آسمانی شدن انسان بدون کنترل زبان امکان ندارد.

خدا حضرت آیت الله احمدی میانجی را رحمت کند. یک وقت چند نفر از طلبه های مبتدی خدمتشان رسیدیم. به ایشان عرض کردیم درس اخلاق خصوصی به ما بفرمایید که ما چه کار کنیم در مسیر خودسازی موفق شویم؟ ایشان خیلی با حالت شوخی فرمود من که خیلی تلاش کردم که بر زبانم مسلط شوم، نشدم. شما تلاش کنید شاید بتوانید بر زبانتان مسلط شوید. انسان وقتی مسلط بر زبان شود، اکثر دهر را ثابت می شود. اما نکته مهم اینجا است. آن حماسه و عرفانی را که عرض کردم، این سمت که همراه با توکل است، همراه با توسل است، همراه با تضرع است، اما در میدان عمل که وقتی فضای عمل پیش بیاید، «فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ» وقتی که میدان سخن پیش بیاید، ایشان هنرمند است، سخنگو هست. آن هم سخنگویی که تمام سخنوران در مقابلش زانو می زدند. برادر من کسی بود که «فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ» یعنی قائلین مغلوب می شدند. «وَوَقَعَ عَلَيَّ السَّائِلِينَ» و تمام تشنگان از سخنان او سیراب می شدند. آن وقت فرمودند: «فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ» وقتی میدان تلاش و جدیت پیش می آمد، «فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَ صِلٌ وَادٍ»^۲ او شیر بیشه بود. شیر بیشه یکی از ویژگی هایش این است که وقتی اراده کند صیدی را بگیرد، می گیرد. و هیچ صیدی از چنگ او فرار نمی کند. پس این انسان، انسان توانمندی است، اما متفکر است، اما ساکت است. هرسختی نمی گوید. هر جا سخن نمی گوید. زیاد سخن نمی گوید. اما اگر میدان سخن پیش آید، بهترین سخنور است. وقتی میدان عمل پیش آید، شجاع ترین انسان است.

این جمع بین حماسه و عرفان است. این جمع بین خودسازی و دگرسازی است. انسانی که فقط به فکر خودش باشد، به فکر دیگران نباشد، شاید خدای سبحان توفیق زیادی به او عنایت نکند. باید حتماً به فکر دست گیری از دیگران هم باشد. این نکته اولی که فرمودند من خدمت عزیزان عرض کردم.

هدایت انسان ها، بالاترین خدمت

اما نکته دوم، در خصوص خدمت کردن به مردم است. روایات زیادی داریم که در عین حال اگر کسی به مردم خدمت کند، خدای سبحان چقدر به او عنایت می کند. بعضاً ممکن است در ذهن شریف بعضی ها بیاید که ما چه

۱- پیش از این مرا برادری بود، در راه خدا که خرد بودن دنیا در نظرش او را در چشم من بزرگ داشته بود، هرگز بنده شکم نبود. چیزی را که نمی

یافت، آرزو نمی کرد و چون می یافت، بسیار به کار نمی برد. بیشتر روزگارش در خاموشی می گذشت. نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹

۲- و اگر سخن می گفت بر دیگر گویندگان غلبه می یافت. و عطش پرسندگان را فرو می نشاند. چون زمان کوشش فرا می رسید، شیر بیشه را می

ماند و مار بیابان را. نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹

خدماتی می توانیم به مردم داشته باشیم؟ ما در زیر این آسمان کبود، خدمتی بالاتر از هدایت کردن نداریم. به خاطر همین هم هست که خدای سبحان، بهترین انسان ها را کرد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و بهترین کار را به بهترین انسان ها داد که هدایت گری است.

من در همین زمینه روایاتی را بخوانم و عرضم را تمام کنم.

روایت اول که روایت معروفی است در کافی شریف، جلد ۵، ص ۲۸، حدیث ۴، که پیامبر عظیم الشان (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمودند: «لَمَّا وَجَّهَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْيَمَنِ» وقتی حضرت (علیه السلام) را فرستاد به یمن برای جنگ، فرمودند یا علی (علیه السلام) «أَتَقَاتِلُ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ» با هیچ کسی جنگ نکن إلا این که او را دعوت به حق کنی، دعوت به خدا کنی. «وَ أَيْمُ اللَّهِ» قسم به خدا «لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ»^۱ به خدا قسم اگر خداوند سبحان به دستان تو یک نفر را هدایت کند، ثوابش بیشتر و بهتر است از آن چه که خورشید بر او طلوع کند و غروب کند. این یعنی ثواب بی نهایت. این شبیه همان آیه قرآن است که «مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»^۲ اگر یک نفر را احیا کنی، در آن روایت از امام صادق (علیه السلام) دارد که فرمودند: «لَمَّا سئل عن الآيه» وقتی از این آیه سؤال شد، حضرت (علیه السلام) فرمودند: «من أخرجها من ضلال الی هدی» اگر یک نفر را از ضلالت نجات دهی و هدایتش کنی، «فكأنما أحياها» انگار همه انسان ها را احیا کردی. «و من أخرجها من هدی الی ضلال» اگر خدای نکرده کسی را از هدایت به سوی گمراهی بکشد، «فقد قتلها» انگار همه انسان ها را کشته است. حالا همه انسان ها، یعنی همه انسان هایی که موجودند؟ ۸ میلیارد؟ یا همه انسان هایی که از زمان حضرت آدم خلق شدند و از دنیا رفتند و انسان هایی که بعداً به دنیا خواهند آمد؟ این یعنی بی نهایت.

پس باید خدا را شاکر باشیم که هدایت شدن و هدایت کردن را در اختیار ما هم قرار داده است. مأموریت اصلی را در اختیار ما قرار داده است. البته پدر و مادرها هم می توانند تربیت کنند. معلم ها هم می توانند تربیت کنند. اساتید هم می توانند تربیت کنند و باید تربیت کنند و باید هدایت کنند. اما این را منحصرأ در اختیار انبیاء الهی و علماء که «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»^۳ ارثی که علما از انبیاء (علیهم السلام) ببرند، ارث هدایت شدن و هدایت کردن است.

آخرین روایت، خیلی روایت جالبی هست. فرمودند (صبی الله علیه و آله و سلم): «رُوي أَنَّ دَاوودَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ مُصْحِرًا مُنْفَرِدًا» تنهایی رفت صحرا «فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ» از طرف خدای سبحان وحی شد که «يا داوودُ

۱- امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به یمن فرستاد فرمود: علی جان! هیچ کس را تا به اسلام فرانخوانده ای به قتل نرسان؛ به خدا سوگند! اگر خداوند عز و جل با دستان تو کسی را هدایت کند، به طور حتم از آن چه خورشید بر آن طلوع و غروب کرده است

برایت بهتر است، و ولایت و سرپرستی او نیز تنها برای تو خواهد بود. کافی، ج ۵، ص ۲۸، ح ۴

۲- هر کس که به او حیات بخشد چون کسی است که همه مردم را حیات بخشیده باشد. سوره مائده، آیه ۳۲

۳- دانشمندان و ارثان پیامبرانند. کافی، ج ۱، ص ۳۲

، مَالِي أَرَاكَ وَحَدَانِيَا؟» چه شده که من شما را تنها می بینم؟ تنهایی به صحرا آمدی که با من ارتباط برقرار کنی؟ «فَقَالَ: إِلَهِي اشْتَدَّ الشَّوْقُ مِنِّي إِلَى لِقَائِكَ، وَ حَالٌ بَيْنِي وَ بَيْنَ خَلْقِكَ» آن قدر دوست دارم که این محبت باعث شده که دیگر دیگران را نبینم و فقط تو را ببینم و عاشق تو باشم. به خاطر همین تنها آمدم. «فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ» خدای سبحان به او وحی کرد «ارْجِعْ إِلَيْهِمْ» برگرد به سوی مردم. «فَإِنَّكَ إِنْ تَأْتِنِي بَعْدَ آبِقٍ» اگر یک بنده فراری، بنده ای که گناه کرده و از دایره رحمت خاص من خارج شده، آن ها را بیاوری «أُنْبِتَكَ فِي اللَّوْحِ حَمِيداً»^۱ نام تو را در لوح محفوظ در عرش، حمید و ستوده شده می نامند. این روایت در بحار، ج ۱۴، ص ۴۰، حدیث ۲۶ هست.

خیلی روایت مهمی است که خدای سبحان این توفیق را به ما داده که بتوانیم هم در پرتو کلمات اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) خودمان را بسازیم، و هم به کمک روایت اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) و عنایت الهی، دست دیگران را بگیریم، و این سود و ثواب عظمی را به دست بیاوریم.

غافلِ عاصی

زمان جنگ، در شهر ما یک عالم عارف مجاهد بزرگواری بود که در سه چهار سال اخیر، مقام معظم رهبری (حفظه الله) فرمودند برای این مرد کنگره ای گرفته شود. کنگره بسیار با عظمتی هم برای ایشان گرفته شد حضرت آیت الله تألهی (ره). ما چند نفری بودیم که از جبهه که برمی گشتیم یا حتی می خواستیم به جبهه برویم، اول می رفتیم خدمت ایشان چند جمله ای ایشان إفاضه می فرمودند و واقعاً انسان را زیر و رو می کردند. انسان هایی که اهل عمل و معنویتند خیلی نیاز به سخنرانی ندارند. اصلاً دیدن آن ها انسان را یاد خدا می اندازد.

یک بار هم که رفتیم و پنج شش نفر از طلبه و غیر طلبه بودیم، یکی از آقایان از ایشان درخواست کردند که اگر امکان داشته باشد، چند جمله ای ما را موعظه بفرماید. ایشان چیزی فرمودند. شاید یک دو سه دقیقه ای معظمان کردند. آن عزیزی که سؤال می کرد، بار دوم درخواست کرد و یک مقداری هم صدایش را بلندتر کرد، شاید احساس کرد که گوشش سنگین است و متوجه نشده است. بلندتر درخواست کرد که ما را موعظه کنید. باز هم چیزی فرمودند. همه مردّد شدیم که آقا ظاهراً حالش خوب نیست. به حالتی که بلند شویم و یک بار دیگر هم تقاضا کنیم. بار سوم بلند شدیم و تقاضا کردیم. ایشان یک سکوت یک دقیقه ای کرد و بعد یک جمله فرمودند که آن جمله هم چنان در جان ما، صدای ایشان و کلام ایشان در وجود ما طنین افکن است. ایشان فقط هم همین یک جمله را فرمود. فرمود: «تا غافل هستی، عاصی هستی». این جمله که من عرض می کنم، عین جمله ایشان است، چون خیلی ما منتظر ماندیم که ایشان فرمایش بفرمایند، از جهت روانی هم همین طور است، وقتی که کلام را سریع بیان نکنید، سریع سؤال را جواب ندهی، بهتر در ذهن طرف مقابل نقش می بندد. حُب این خیلی ما را تکان داد، و بعد هم بلند شدیم و رفتیم.

۱- روایت شده است که داوود علیه السلام تنها به صحرا رفت. پس خداوند به او وحی فرمود: ای داوود! چه شده است که تو را تنها می بینم؟ عرض کرد: معبود! شوق دیدار تو در جانم شدت گرفته و میان من و خلق تو حائل گشته است. خداوند به او وحی فرمود: به میان آنان برگرد؛ زیرا اگر تو یک بنده گریز پا را نزد من بیاوری نام تو را در لوح، با صفت ستوده ثبت می کنم. بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۴۰، ح ۲۶

در قم، حضرت آیت الله متقی همدانی (ره) که پدر سه شهید بود، بسیار شخصیت عزیز و اخلاقی داشتند. ایشان کسی است که در داستان های شگفت، شهید دستغیب (ره) داستان تشرّف خانم ایشان را به محضر امام زمان (عج) ذکر کرده اند که خود آیت الله متقی (ره) اصل قصه را هم برایمان نقل کرد، که نمی خواهم وارد آن شوم، و می خواهم از شخصیت ایشان بگویم. خود آیت الله متقی (ره) را ما در دو درس اخلاقی که شب های جمعه آیت الله مظاهری مطرح می کردند، اختصاص داده بودند به آیت الله متقی همدانی (ره)، ما تازه آن جا متوجه شدیم که این چنین از استاد ما هست. من خدمتشان می رسیدم و ایشان هم خیلی لطف داشتند به من. از ما سؤال کرد که چه خبر، کجا بودید؟ عرض کردیم آقا همدان بودیم. فرمودند از همدان چه خبر؟ عرض کردم خدمت آیت الله تألهی رسیدیم. ایشان فرمودند خُب آقای تألهی چیزی فرمودند؟ عرض کردم بله آقا، چند بار درخواست کردیم ولی فقط یک جمله فرمودند ولی خیلی تکان دهنده بود. ایشان خیلی حسّاس شد، فرمود چه فرمودند؟ من عرض کردم آقا فرمودند: «تا غافلید عاصی هستید». یعنی غفلت مساوی است با عصیان و گناه. تا این جمله را گفتم، ایشان فرمودند کاغذ قلم بیاور تا من تکمیلش کنم. فرمودند این شعر را بنویس، و آن شعر را نوشتم. آن شعر این بود:

هر آن کس غافل از حق یک زمان است در آن دم کافر است اما نهان است

اگر این غافلی پیوسته بودی در اسلام بر وی بسته بودی

ایشان فرموده بودند معنای آن جمله ایشان این است که «تا غافلید عاصی هستید». نمی شود انسان غافل باشد و گناه نکند. گناه نتیجه غفلت است و غفلت نتیجه اش گناه است.

خداوند انشاءالله به همه ما توفیق دهد دائم الحضور باشیم و خدای سبحانی که حاضر و ناظر بر ماست، ما هم او را احساس کنیم و در محضر خدا گناه نکنیم.

استاد ملکی

مورخ: ۱۸ بهمن ۱۳۹۹

رَبِّ يَسَّرْ وَلَا تَعَسَّرْ سَهَّلْ عَلَيْنَا يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ. رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

عرض سلام و ادب و احترام دارم محضر شما سروران عزیز و عزیزانی که در این برنامه حضور دارید. عرض تبریک دارم به مناسبت ایام الله فجر، و هم چنین عرض تبریک دارم به مناسبت میلاد با سعادت زهراى مرضیه (سلام الله علیها) و تولد فرزند عزیزش امام امت (ره). خداوند انشاءالله به همه ما توفیق عنایت کند که قدردان نعمت های بزرگ الهی باشیم و قدر ایام الله را بدانیم.

قبل از این که وارد اصل بحث شوم، چون نسل جدید ما قبل از انقلاب را درک نکرده اند و در مقایسه بین قبل از انقلاب و بعد از انقلاب که ثمره مجاهدت مجاهدان در راه حق در رأسش حضرت امام (ره) و شاگردانش و سربازانش که چهل و دو سال در ذیل و در ظلّ این زحمات و مجاهدت های خالصانه امام امت (ره) و یارانشان متنعم هستیم، فقط یک مقایسه ای را از زبان جناب سعدی عرض می کنم که علیّ ائیّ حال تا حدودی شاکر این نعمت ها و یادآور این نعمت های بزرگ الهی باشیم.

طغیان ستمکاران

جناب سعدی در یکی از داستان ها بیان می کنند که شخصی وارد شهری شد. وقتی وارد شد زمستان بود و سگ های هار به سوی آن شخص حمله کردند. این شخص به خاطر دفاع از خودش خم شد که سنگ بردارد که سگ های هار را از خودش دور کند، دید که سنگ یخ زده و قابل کندن از زمین نیست. جناب سعدی تعبیری را در آن جا از قول آن شخص به کار می برد. می گوید آن شخص گفت: عجب شهری است این شهر، که سگ های هار را رها کردند و سنگ صبورها را به زنجیر بسته اند. سنگ ها را بسته اند و سگ ها را رها کرده اند.

قبل از انقلاب سگ ها را رها کرده بودند. انسان های پست، بداخلاق، بد ذات، انسان های بی مضمخ، بی عقل، بی فکر، که به ظلمشان در جامعه اضافه می کردند. «وَيَزِدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عُنُوتًا»^۱. ظالم به ظلم و طغیان خودش می افزود و انسان های صبور، انسان های حکیم، انسان های عاقل، این ها در بند و زندان ها بودند. امثال امام (ره) و بزرگان دیگر یا تبعید بودند یا در زندان ها. مراجع، بزرگان، علما، جوان های مؤمن و متدین در بند و فرار و گریز بودند. کسی جرأت خواندن نهج البلاغه نداشت، چون نهج البلاغه آن ها را مؤمن و مبارز بار می آورد. هر کسی در آن فضا دنبال فساد و تباهی بود، تشویقش می کردند و میدان به او می دادند، اما هر کسی دنبال تهذیب و معنویت و جهاد فی سبیل الله بود، او را به میخ می کشیدند. لذا گفت عجب شهری است این شهر که سگ ها را بسته اند و سنگ ها را رها کرده اند.

۱- و ستم کار بر طغیانش می افزاید. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴

قبل از انقلاب سگ ها رها بودند. بیش از چهل هزار مستشار آمریکایی حق توحش می گرفتند. می گفتند ملت ایران وحشی هستند و ما که این جا آمدیم باید حق جدایی غیر از حقوق خودمان برای حق توحش بگیریم. هر ظلمی و هر جنایتی در کشورمان انجام می دادند، کسی جرأت محاکمه آن ها را نداشت. اگر یک سگ آمریکایی مورد تعرض قرار می گرفت، حتماً آن شخص را محاکمه می کردند، اما اگر یک آمریکایی به ناموس کسی تجاوز می کرد، کسی اجازه برخورد با او را نداشت. سگ ها رها بودند و سنگ صبورها در بند.

رشد و تعالی در سایه انقلاب اسلامی

اما بعد از انقلاب، سگ ها را بستند. اگر چه بعضی از سگ ها، رانتخوارها و دزد ها به صورت دزدکی در بعضی از جاها نفوذ کردند و ضربه خودشان را زدند و می زنند که در همه زمان ها این ها هستند، اما میدان برای رشد و تعالی و ترقی باز است. هر جوانی، هر انسانی، هر زن و مردی بخواهد نهج البلاغه بفهمد، تفسیر بفهمد، بصیرت سیاسی داشته باشد، فعالیت اجتماعی داشته باشد، رشد و تعالی داشته باشد، میدان برایش باز است. لذا حاج قاسم سلیمانی ها در این عرصه چهل و دو سال رشد پیدا می کنند و فرمانده دل ها می شوند. شهید فخری زاده ها در این جامعه رشد پیدا می کنند و به آن بالندگی می رسند. شهید همّت ها، شهید حسن باقری ها، شهید باقری ها، شهید زین الدین ها، شهید اره سازها، شهید همدانی ها، شهید حججی ها، و امثال این ها. چون فضا برای کسانی که می خواهند رشد و تعالی پیدا کنند باز است. اما کسانی که دنبال فساد و تباهی هستند با دزدی کار انجام می دهند. اجازه ندارند آشکار دست به تجاوز و تعدی نسبت به حقوق مردم داشته باشند. لذا است که محاکمه و اعدام می شوند، یا از کشور فرار می کنند. چون امام رضوان خدا بر این شخصیت عزیز و عظیم و مقام معظم رهبری (حفظه الله) و همه بزرگان دین دست به دست هم دادند تا فضا را برای رشد و تعالی انسان هایی که دنبال تعالی هستند فراهم کنند و سنگ صبورها آزاد باشند رشد کنند، دستگیری کنند و سنگ ها را در بند کنند.

خدا سبحان را شاکریم که این نعمت بزرگ را در اختیار این نسل قرار داد. امیدوارم که انشاءالله ما قدردان این زحمات و نعمت ها باشیم. این کتاب اخیری که عزیز ما نوشت: «صعود چهل ساله» خواندن دارد این کتاب که در این چهل و دو سال چه اتفاقاتی افتاد. ایران از حیث قدرت و عظمت در جایگاهی قرار گرفته است که بدون اجازه ایران، تغییر و تحولی در منطقه امکان تحققش وجود ندارد. وقتی امریکایی ها می خواهند داعش را در سوریه و عراق مستقر کنند، تا ایران اراده کند این ها را از صحنه بیرون کند، بلافاصله این ها را از صحنه بیرون می کند و آن ها اجازه پیدا نمی کنند که در منطقه حضور پیدا کنند. این عظمت ملت ایران است. این عظمت خون آن شهدایی است که به زمین نیست برای این که کلمه الله، إعتلاء پیدا کند.

بناست در محضر شما نکاتی عرض کنم. یک نکته، رابطه تهذیب نفس با مواسات است. شاید این تعبیر صحیح ترش این باشد که اصلاً رابطه دین با مواسات. رابطه دین با خدمت به مردم. شما ملاحظه بفرمایید که در نامه ۴۷ نهج البلاغه، امیر بیان، علی بن ابی طالب (علیه السلام) وقتی حسنین (علیهما السلام) را توصیه و وصیت می کند.

علم امیر المؤمنین علیه السلام

مستحضر هستید مهم ترین حرف را انسان زمانی بیان می کند که می خواهد به یک سفر طولانی و مهم برود بیان می کند و مهم تر از آن را کسی که می خواهد از دنیا به یک نشئه دیگر منتقل شود، بیان می کند. آن هم مهم ترین انسان در عرصه هستی، علی بن ابی طالب (علیه السلام)، که وقتی خود را معرفی می کند، می فرماید: «يُنَحِّدُرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلَا يَرْقِي إِلَى الطَّيْرِ»^۱ علم و معرفت از سینه من مثل سیل فوران می کند.

از حیث عظمت و اوج شخصیت، در اوجی هستند که هیچ پرنده تیزپروازی به آن اوج نمی رسد. این اوج و عظمت معلوم است وقتی علم از او صادر شود، مثل بارانی که بر کوه بیارد. وقتی کوه ها بلند باشد، وقتی باران بر او می بارد، سیل فراوانی از آن کوه سرازیر می شود. وقتی شخصیت حضرت امیر (علیه السلام) در آن اوج قرار گرفته است، معلوم است که از جهت علم و معرفت، مثل سیل از سینه او فوران می کند. لذا فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»^۲. قبل از آن که از شما جدا شوم و به نشئه دیگر روم، از من سؤال کنید. این علم در سینه من «لَعِلْمًا جَمًّا»^۳ علم در این جا جمع شده است.

مواسات در کلام امیر المؤمنین علیه السلام

حضرت (علیه السلام) این شخصیت بزرگ الهی به نام امیر بیان، علی بن ابی طالب (علیه السلام) ایشان در آن آخرین لحظات عمر شریفشان که بعد از این وصیت، دیگر حضرت جان را با جان آفرین تسلیم کرد، بحث های مواسات را مطرح می کنند. اول مبانی مواسات را بیان می دارند: «اللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ»^۴. مهم است که می فرماید اگر می خواهید تربیت شوید، بر شما باد که مراجعه به قرآن کنید. قرآن مکتب انسان ساز است «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا»^۵ بعد می فرماید که مراقب باشید وقتی به دیگران مراجعه می کنید، دیگری در عمل به آن از شما سبقت نگیرد. یعنی نکند مثل حرفی که سید جمال زد که من در ایران در آن زمان، مسلمان دیدم اما اسلام ندیدم. وقتی رفتند در اروپا و خارج، اسلام دیدند اما مسلمان ندیدند. یعنی در خیلی از کشورهای خارج به دستورات اسلام عمل می کنند. یکی از دستورات اسلام، نظم است. لذا حضرت (علیه السلام) در یکی از فرمایشاتش همین است: «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَنُظْمِ أَمْرِكُمْ» بحث نظم است. مسأله درستکاری است. کسی کارش را با اتقان انجام دهد. این دستور دین است. اگر کسی مسلمان باشد ولی وجدان کاری انجام دهد، مسلمان است ولی اسلام نیست. اگر در خارج از کشور، در جامعه ای که مسلمان نیستند، اما درستکار و محکم کار باشند و کارشان را دقیق انجام دهند، آن جا اسلام هست و دارد به اسلام عمل می کند، اگر چه مسلمان نیست.

۱- سیل [دانش] از من سرازیر می شود و پرنده ای به بلندای من نمی رسد. نهج البلاغه، خ ۳

۲- از من برسید، پیش از آنکه مرا از دست بدهید. نهج البلاغه، خ ۱۸۹

۳- در این جا (اشاره به سینه خود فرمود) دانش فراوانی است. نهج البلاغه، خ ۱۴۷

۴- خدا را خدا را در باره قرآن... نهج البلاغه، نامه ۴۷

۵- و همگان دست در ریسمان خدا زنید. سوره آل عمران، آیه ۴۷

لذا اولین تأکید حضرت امیر (علیه السلام) به همه ما این است که: «اللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ» مراقب باشید که غیر مسلمان ها در عمل به قرآن از شما سبقت نگیرند. لذا مصادیق بعدی بحث قرآن و عمل به قرآن را مطرح می کنند. «اللَّهُ اللَّهُ فِي حَيْرَانِكُمْ»^۱ مسأله همسایه. بحث مواسات از این جا آغاز می شود. وقتی در مکتب قرآن و اهل بیت عصمت و طهارت قرار گرفتی، انسانی که سبک زندگیش سبک زندگی علوی است، سبک زندگی نبوی است، سبک زندگی قرآنی است و أسوه اش پیامبر (ص) است، این انسان نمی تواند نسبت به همسایه اش بی توجه باشد.

حضرت (علیه السلام) در این فرمایش در همان نامه ۴۷ می فرمایند: فرزندانم به حدی جدّ شما نسبت به همسایه ها توصیه می کرد که ما گمان می کردیم که همسایه از همسایه ارث می برد. تا این اندازه اهمیت به همسایه دادند و توجه به او داشتند. که آیا محتاج است، نیازمند است، یک وقت مریضی دارد به عیادتش برود، یک وقت مسأله عروسی برایش پیش آمده حتماً نیاز به کمک دارد. تا این اندازه مواسات داشته باشیم که همسایه در کنار همسایه احساس امنیت می کند که هیچ، بلکه بالاتر، احساس برادری کند. احساس خواهری کند. احساس فامیلی کند. این تهذیب و دستور دینی است. دینی که انسان را تهذیب می کند و انسان را می سازد، تحت تربیت قرآن قرار گرفت «اللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ» این جا است که نسبت به همسایه و مواسات و دستگیری و همدردی نسبت به او گام برمی دارد.

شما اکثر این گرفتاری هایی که بحث استرس و اضطراب و مسأله خودکشی و امثالهم که پیش می آید، در همین آپارتمان نشینی ها، یکی از علت هایش این است که آن شخص احساس تنهایی می کند. چه باعث می شود که این تنهایی از بین برود؟ یکی از چیزهایی که باعث می شود که این تنهایی از بین برود، این است که انسان در آن همسایگی احساس تنهایی نکند. بلکه احساس کند یار غمخوار در کنارش وجود دارد. احساس می کند افرادی که در کنارش قرار گرفته اند، همه شان یار و غمخوار و مراقب او هستند.

این یکی از فرمایشاتی است که حضرت امیر (علیه السلام) در وصیت نامه شان در نامه ۴۷ می فرمایند. این یک مواسات است.

حالا آن بحث حق همسایه هم که چهل خانه از راست و چهل خانه از چپ چهل خانه از جلو و چهل خانه از عقب، تقریباً می شود یک شهرک بیست هزار نفره. دستور دین این است که وقتی شما در یک شهرک بیست هزار نفره زندگی می کنید یا در یک شهر بزرگی هستید ولی در منطقه ای هستید که بیست هزار نفر در کنار هم هستید، باید مراقب و مواظب هم باشید، کمک کار هم باشید، از یکدیگر دستگیری کنید. حالا الان که مسأله کرونا پیش آمده است، در این جا دیگر مواسات نسبت به همسایه، فامیل و دوست تجلی پیدا می کند.

۱- شما را سفارش می کنم به ترس از خدا، و نظم در امور زندگی... خدا را خدا را در باره قرآن، مبدا دیگران در عمل کردن به دستوراتش از شما پیشی گیرند... خدا را خدا را در باره همسایگان... نهج البلاغه، نامه ۴۷

اگر انسان می خواهد بداند چقدر تحت تربیت قرآن قرار گرفته است، چقدر رشد کرده است، چقدر شرح صدر پیدا کرده، چقدر بزرگ شده، باید ببیند که چقدر حس همدردی و حس مواسات نسبت به هم-نوعان خودش و هم کیشان و هم-شهریانش دارد. این یک مسأله؛ مسأله توجه به همسایه و

مصادیق مواسات – اصلاح ذات البین

نکته دوم در مسأله مواسات: رابطه دین با مواسات است.

یعنی کسی که تحت تربیت دین قرار گرفته است، تهذیب شده، خودساخته شده و دین او را تربیت کرده است، مسأله «اصلاح ذات البین» است.

یکی از فرمایشاتی که حضرت امیر (سلام الله علیه) در لحاظ آخر عمر مبارکشان دارند، می فرمایند: شما را توصیه می کنم به «صَلَاةِ ذَاتِ الْبَيْنِ». حسنم حسینم و همه کسانی که نامه مرا خواهید خواند و وصیت مرا خواهید شنید، همه شما را مورد خطاب قرار می دهم که اصلاح ذات البین بسیار مسأله مهمی است.

آن جا می فرمایند که از جدّ شما یعنی از شما امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) شنیدم فرمود «صَلَاةِ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ»^۱. این که دو نفر را با هم آشتی دهید، دو نفر را به هم برسانید، اختلاف بین دو خانواده را از بین ببرید. حالا بحث کمک کردن به این ها، داستانش را از امام صادق (علیه السلام) عرض می کنم که در این جا مواسات به چه شکل ظهور و بروز پیدا می کند. این می شود افضل که ثوابش بالاتر از همه نمازها و روزه ها است.

لذا آمدند به امام صادق (علیه السلام) عرض کردند که آقا بین این دو نفر اختلاف مالی وجود دارد. فرض کنید این شخص می گوید من این اندازه طلب دارم آن آقا می گوید من این اندازه طلب دارم. مواسات این جا خودش را در قالب اصلاح ذات البین نشان می دهد. حضرت (علیه السلام) فرمودند این وجه را ببرید و به شخص طلبکار بدهید که ایشان اختلاف بین دو نفر را برطرف کند تا این که بین مسلمین، صلح و سازش برقرار شود.

یکی از مصادیق مواسات، این است. کی از مصادیق مواسات این است که اگر در بین فامیل دیدیم کسی نیازمند است، اگر فامیل با هم جمع شوند و بدون منت و بدون این که عزّت شخص زیر سؤال برود، حمایتش کنند، این جا هم مواسات شکل گرفته است و هم اصلاح ذات البین. و هم انس و آلفت بین فامیل و دوست شکل گرفته است. اگر دیدیم جوانی در بین فامیل، دوست، آشنا، همسایه نیاز به حمایت دارد تا بتواند ازدواج کند، تا زندگیش شکل بگیرد، تا فرزندآوری شکل بگیرد، تا تعداد شیعیان اضافه شود، تا محبّان اهل بیت عصمت و طهارت زیاد بشود، این جا مواسات و آن تحت تربیت دین قرار گرفتن خودش را این جا نشان می دهد. که آیا این شخص نسبت به این مسأله بی تفاوت است یا نه.

مصادیق مواسات – احساسی مسئولیت نسبت به یکدیگر

۱- اصلاح دادن بین مردم از نماز و روزه يك سال برتر است. نهج البلاغه، نامه ۴۷

«مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ»^۱ اگر کسی صبحی را روزی را بگذراند اما به فکر گرفتاری مسلمانان نباشد، او مسلمان نیست، یعنی تحت تربیت اسلام قرار نگرفته است. درست است نماز می خواند، روزه می گیرد، حج می رود، اما تهذیب و تربیت نشده است. اگر تربیت میشد، به فکر مواسات بود، به فکر دستگیری بود، به فکر اهتمام به امور مسلمین بود. «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ»^۲ همه ماها مسئولیم نسبت به یکدیگر. «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»^۳.

این ها است که اگر انسان تحت تربیت قرآن و اهل بیت عصمت و طهارت و دین قرار گرفت، آن وقت یکی از تجلیات این تربیت، بحث مواسات است. غصه خوردن برای مشکلات مردم است. وقتی غصه خوردی، وقتی احساس مسئولیت کردی، گام هر برمی داری، حرکت هم می کنی. «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ»^۴ یکی از ویژگی های پیامبر عظیم الشان این است که اصلاً نمی تواند بشنود و ببیند گرفتاری انسان ها را. پیامبر عظیم الشان عصوه ما است. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۵. اسوه حسنه ما پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. ایشان نمی توانند ببینند، نمی توانند تحمل کنند گرفتاری برای مردم پیش آید. اگر گرفتاری برای مردم پیش آید، حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) برایشان سخت و ناگوار و غیر قابل تحمل است. ما هم امت این پیامبریم. این پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اسوه و الگوی ما است. کسی که تحت تربیت این پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مکتب ایشان قرار بگیرد، امکان ندارد اهل مواسات و دستگیری نباشد، اهل غصه خورد نباشد، اهل حل مشکل و مسئله دیگران نباشد.

مواسات در سیره علما

خدا حضرت آیت الله العظمی فاضل (ره) را رحمت کند. ایشان می فرمودند بیش از هفتاد سال کار عمیق علمی در دین که انجام دادم، یکی از مهم ترین پایه های دین، خدمت به مردم است. یعنی همان مواسات و دستگیری از مردم و حل مسائل مردم. حل مشکلات مردم و به فکر مردم بودن است. لذا است که زهرای مرضیه (سلام الله علیها) در روایت معروفی که هست، امام حسن مجتبی (علیه السلام) می فرمایند که من دیدم یک شب از اول شب تا صبح، مادرم دعا کرد و دعا کرد و دعا کرد، اما برای خودش دعا نکرد. عرض کردم مادر، شما برای همه دعا کردید اما برای خودتان و اهل خانه دعا نکردید. حضرت (سلام الله علیها) فرمودند: «الْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ»^۶. اول مردم، بعد خودمان.

۱- هر که صبح کند و بامور مسلمین همت نگمارد. از آنها نیست. کافی، ج ۲، ص ۱۶۴

۲- تمام شما شبانید و تمام شما مسئول زبردستان باشید. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۸۴

۳- مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان یکدیگرند. به نیکی فرمان می دهند و از ناشایست باز می دارند. سوره توبه، آیه ۷۱

۴- هر آنچه شما را رنج می دهد بر او گران می آید. سخت به شما دلبسته است. سوره توبه، آیه ۱۲۸

۵- برای شما... شخص رسول الله مقتدای پسندیده ای است. سوره احزاب، آیه ۲۱

۶- اول همسایه بعد از آن خانه. کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۴۶۸

این مفهوم بسیار بلند و بالایی دارد. یعنی جامعه، اعضای یک پیکرند. اگر اصل این پیکر بماند، این عضو هم می ماند. اگر اعضای دیگر، گرفتار باشند و مشکل داشته باشند، این عضو هم درگیر است. نگاه بلند و بالا، نگاه انسان دوستی، نگاه نوع دوستی، نگاه به این که بشر، مجتمعد، متحدند، اعضای یک پیکرند. این نگاه را دین به ما آموزش می دهد. دین این گونه تربیت می کند.

خدا رحمت کند حضرت امام (ره) را که این ایام، متعلق به ایشان است. خدا رحمت کند شاگرد ایشان، حضرت آیت الله مؤمن (ره) را. ایشان می فرمودند که یک روز سر درس در مدرسه مبارکه فیضیه نشسته بودیم که حضرت امام (ره) قبل از شروع درس، نگاه کردند دیدند که جناب حاج آقای ابراهیم امینی که از شاگردان ایشان بود و پانزده شانزده سال هم بیشتر نداشت، سر جلسه نیست. سؤال کردند که این آقای امینی کجاست. عرض کردیم آقا مریض احوال در حجره است و در تب می سوزد، لذا نتوانست سر کلاس حاضر شود. امام (ره) بعد از درس مستقیم رفتند بالا سر شاگرد پانزده شانزده ساله شان. دست به پیشانی ایشان گذاشتند دیدند تبش شدید است. تلاش کردند که ایشان را به درمانگاه ببرند، دیدند حالش خیلی خراب است، امکان بردن به درمانگاه نیست. خود حضرت امام (ره) رفتند از درمانگاه پزشک آوردند بالا سر شاگردشان آقای ابراهیم امینی (رضوان الله تعالی علیه). پزشک معالج تشخیص دادند که این جا امکان این که این شخص را مداوا کنیم نیست. کمک کردند ماشین آوردند آقای امینی را بردند درمانگاه. امام (ره) همراهشان رفتند درمانگاه. به حدی امام بالا سر شاگردشان ماندند تا این که تبش پایین آمد و خطر مرتفع شد.

این یعنی مواسات استاد سبب به شاگردش. انسان نسبت به انسان. انسان تربیت شده دین نسبت به مؤمن. حتی نسبت به همسر. انسان نسبت به همسر خودش نسبت به فرزندان خودش. بعضی حتی متأسفانه این مواسات را نسبت به همسر خودشان هم ندارند.

صبیه علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) همسر شهید قدوسی، نسبت به علامه طباطبایی، یعنی پدرشان می فرمودند: مادرم به حدی پدرم و زندگی با او را دوست داشت که می فرمودند من یک لحظه زندگی کردن با پدرت را با کلّ دنیا عوض نمی کنم. به حدی پدرت نسبت به من تکریم می کند و مواسات دارد. از آن طرف فرمودند که پدرم، کسی جرأت نمی کرد یک حرفی پشت سر مادرم پیش ایشان بزند. به این اندازه این مواسات بین مرد و زن و همسر ایجاد می کرد. لذا است که می فرمودند وقتی مادرم از دنیا رفت، هر روز پدرم سر مزار مادرم می رفتند. ایشان می فرمودند شاگردان پدرم، اسم هم می برد: آیت الله جوادی آملی، مصباح، بهشتی می آمدند آقا را در یکی از هفته ها در یک شب می بردند در یک جایی و آن جا جلسه ای داشتند. من وقتی در می زدند می آمدند و می گفتند آقا، شاگردانتان آمدند شما را ببرند. ایشان می فرمودند نه، نگویند شاگردانتان، بگویند رفقایان آمدند.

وقتی نگاه، نگاه متواضعانه شد، وقتی تربیت، تربیت دینی شد، آن وقت ارتباط بین استاد و شاگردی بر اساس مواسات است، بر اساس انس و اُلفت و دستگیری و یاری است، آن هم برای خدا. و از این گونه قصه ها و داستان ها و مسائل

در بین ائمه معصومین (علیهم السلام)، در بین شاگردان خاص این بزرگواران، در بین علماء و فضلاء ما بسیار زیاد است. همه این ها حاکی از این است که: اگر ما تحت تربیت قرآن و اهل بیت عصمت و طهارت قرار بگیریم، در جامعه قرآنی، در جامعه ایمانی، اگر کسی گرفتار شد، دیگر نگران گرفتاری نمی شود، چون می داند که همه به کمک او می شتابند. امنیت روحی، امنیت فکری، امنیت شغلی، امنیت زیستی... همه این ها تأمین میشد، در صورتی که ما به این دستور دین عمل کنیم.

سید جمال الدین اسدآبادی (ره) در مصر، این همه تلاش کرد برود سران کشورهای اسلامی را متقاعد کند که این ها دست به اُمت بزنند و با اُمت و ملت خودشان بتوانند بر علیه استعمار مبارزه کنند، دید نه؛ همه این ها مستعمره هستند. دشمنان این ها را نصب کردند و امکان ارتباط این ها با مردم نیست. لذا آمد در مصر یک جلسه-ای تشکیل داد و چهل پنجاه نفر در آن جلسه شرکت کردند. اساس آن جلسه انس با قرآن بود، خروجی آن جلسه عمل به قرآن بود، آن هم به سه چهار دستور قرآن. آن جلسه ای که ایشان برگزار کرد، وقتی راجع به اهمیت قرآن و اسلام صحبت کرد، به حدی خودش و یک سوم جمعیت گریه کردند که از هوش رفتند. به حدی که رفتند پزشک آوردند و این ها را به هوش آوردند. بعد که این ها با آن همه احساس و عقل و شعور جلسه را شروع کردند، ایشان فرمودند خیلی حُب حالا این قرآنی که مهجور واقع شده است، بیاید به قرآن عمل کنیم.

یکی از کارهایی که دستور شد هر کسی به آن عمل کند، این بود که: اگر مؤمنی گرفتار شد، برای رفع گرفتاریش این چهل پنجاه نفر به کمکش بروید. اگر از سفر حجی، عتباتی آمد، بروید به استقبالش. این هم یک نوع مواسات است. این ها همدردی است. اگر مریض شد به عیادتش بروید. و آخرین جمله ایشان این بود که ما ارتباطمان را با دشمن قطع کنیم، با آن ها مواسات نداشته باشیم، خریدن اجناس انگلیسی ممنوع باشد.

این جلسه پنجاه شصت نفر جمعیت، سه چهار تصمیم مواساتی و ارتباط اجتماعی با مؤمنان. زیست مؤمنانه. بلافاصله خبر به انگلستان رسید گفتند چرا نشسته اید، که یک انقلابی در مصر آغاز شده است. انقلابی نبود، جلسه قرآنی بود با حضور چهل پنجاه نفر، بنا بود قرآن بخوانند و به دو سه تا از دستورات قرآن عمل کنند. غالب دستوراتشان هم مواساتی بود. بلافاصله این جلسه را تعطیل کردند و منع کردند از تشکیل چنین جلسه ای.

حالا که ما به برکت این انقلاب و زحمت امام (ره) و خون شهدا و زحماتی که مقام معظم رهبری (دام ظلّه) و مردان مرد دارند می کشند، مثل حاج قاسم ها، باید این تربیت دینی که یکی از شعبه هایش مواسات و دستگیری است.

در حوزه های علمیه، خیلی از طلبه های فاضل در بیست سالی که با طلبه ها زندگی کردم، این ها خودشان وقتی می فهمیدند یک طلبه ای ضعیف است، می رفتند با او مباحثه می گذاشتند، کمکش می کردند تا تقویت شود، نشاط پیدا کند و راهش را ادامه دهد. می فهمیدند یک طلبه ای افسرده شده، می رفتند کنارش می نشستند گفتگو می کردند، گفتار درمانی و ایمان درمانی می کردند و کمکش می کردند. حدّ اقل بیست و پنج شش نفر از اساتید ما می رفتند در خانه های طلبه ها و با آن ها گفتگو می کردند و اگر مشکلاتی آن ها داشتند و می توانستند مرتفع کنند، در

حدّ خودشان مرتفع می کردند و حال و هوایشان را خوب می کردند، بالا می بردند، و خیلی از آن ها رشد پیدا کردند و یکی از شخصیت های تأثیر گذار شدند.

مواسات و عمل صالح، ریخته است. انسان های موفق، انسان های متوجه، انسان های تربیت شده، راه می روند و عمل صالح انجام می دهند، راه می روند و دستگیری می کنند، کمک می کنند، واسطه خیر می شوند. چه واسطه خیر در امور معیشتی، چه واسطه خیر در امر ازدواج، چه واسطه خیر در امر شاگرد با استاد. این استاد دست این شاگرد را می گیرد با آن استاد مرتبط می کند، این استاد را با آن شاگرد مرتبط می کند.

خداوند انشاءالله به همه ما توفیق عنایت کند که تربیت یافته مکتب قرآن و مکتب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مکتب اهل بیت عصمت و طهارت باشیم، و یکی از تجلیات زندگی ما در این مکتبخوانه، مواسات باشد و دست گیری باشد و غصّه خوردن برای مردم باشد و دستگیری از مردم باشد و حلّ مشکلات مردم باشد، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد... .

استاد فلاح

استاد محترم: حجت الاسلام والمسلمین فلاح شیروانی

در راستای، تبیین شعار رزمایش _ اخلاق و معنویت عصر امام خمینی ره (مدیریت اخلاق و تربیت)

مورخ: ۸ بهمن ۱۳۹۹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین، و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرین.

صحبت از اخلاق معمولاً برای همه ما دلکش هست و به خصوص کسانی که از خداوند متعال سنوات بیشتری می گیرند، چون در این آرزو و در این تب بیش از بقیه می سوزند، یک حال و وضع خاصی دارد وقتی این عنوان می آید. عنوان معنویت می آید، عنوان الهی شدن می آید. آن چه که جزو قله های آرزوهای ما است را در این مبحثی که عزیزان انتخاب فرمودند، علاقه داشتم پیوند بخورد با حادثه بزرگی که اثر دردهای مؤمنانه و به راهنمایی یکی از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) اتفاق افتاد در دوران معاصر ما، و ما افتخار زیستن در آن را داریم، به نام «انقلاب اسلامی». و فکر انقلاب و آن چه که می شود به آن گفت مکتب تابنده حضرت امام (ره).

تعریف اخلاق و معنویت

به عنوان مقدمه ظاهراً بد نیست که ما به تعریف اخلاق و معنویت اشاره گذرایی کنیم و نگاهی بیندازیم به این مقوله و کیفیت و اندازه های حضورش در حیاط نوینی که حضرت امام (ره) برای ما رقم زد، و الهام هایی که ما از ایشان می گیریم و احیاناً قواعدی که برداشت می کنیم و توان این را شاید بشود یافت که ما این را تعمیم دهیم، و پایدار و جاودانش کنیم.

اخلاق را اگر به معنای فضیلت گرایی بگیریم و معنویت را هم به معنای خداگرایی اخذ کنیم، عنصر دیر دورانی است. یعنی خیلی وقت است که بشر با آن آشناست و خیلی وقت است که در این تکاپو هست. و به خاطر این که یک حاجتی است که متمرکز بوده رویش، رهیافت های زیادی هم دارد، دستاوردهای زیادی هم دارد و در غالب های متنوعی بروز کرده است.

ما مکاتب مختلفی در دنیا داریم که بعضی از این ها حتی مبتنی بر باور نسبت به خدای ادیان نیستند. یعنی در عین این که خدای معرفی شده توسط ادیان رو هم نپذیرفته است بشر، باز هم دغدغه اخلاق را داشته است واقعاً. و این را دنبال کرده و همواره خودش را مضطر میدیده است. یعنی دیده که ما بالاخره یک ساختی خداوند متعال به ما داده است که گرفتار این ساخت هستیم خیلی. یعنی اگر لقمه را بگذاریم جلوی چشمان نمی توانیم آن را بلعیم. این ساخت که در جسد ما هست، در روح ما هم هست، در ساحت ذهن هم هست، و ما تحت یکسری قواعد هستیم.

بشر به شدت عطش اخلاق را دارد. فلذا وقتی خدا را هم باور نمی کند، نمی تواند بدون اخلاق، سپری کند. بماند که سودمندی های اخلاق را می بیند و به همین جهت نمی تواند از اخلاق سپری کند. هم از درون فشار است، فشار وجدان که با سود و زیان کار ندارد و ما را ترغیب به اخلاق می کند و هم در بیرون، سودها و ثمرات حیات اخلاقی

هست که عقل ابزاری هم برای دیدنش کافی است. و ما را توجیه می کند که باید اخلاقی بود تا انسان، منافع بیشتری را به سمت خودش جلب کند. مثلاً فرض بفرمایید می گوید آدم خوش حساب شریک مال مردم است. خوش حساب بودن و در این انتظام زیستن، یک رشد اخلاقی است. ولی به خاطر منافع دنیایی داریم توصیه می کنیم به خوش حساب بودن. چون آدم خوش حساب، شریک مال مردم است. در این جا عقل ابزاری هم برای فهم این چیزها کافی است. اما وجدان همین جا قاضی است، و مکاتبی را باعث شده است. منتها ادیان هم اخلاقی را به عنوان پسندهای الهی ارائه کرده اند که طبیعی است متدینان با احساس قداستی این اخلاق را دنبال می کنند و چه بسا با انگیزه هایی افزون تر و حدّ اقل متفاوت نسبت به دیگر اخلاق گرایان، این اخلاق توصیه شده توسط ادیان الهی را دنبال می کنند. این اخلاقیات عمدتاً به فضائی اشاره می کند که خدا آن ها را می پسندد و برای بندگان خودش می خواسته است. و این اعلام شده و به بشر رسیده است.

اخلاق اسلامی

عمده اخلاقیات اسلامی به این معنا، توسط عقل هم پشتیبانی می شود. هر دو اخلاق؛ چه عقل ابزاری، چه عقل خیراندیش، که از وجدان تغذیه می کند، توسط این ها پشتیبانی می شود. یعنی همه آن چه که توصیه های ادیان هست، عمدتاً این طور هست. البته خیلی پیش می آید که در شریعت، چه در قرآن چه روایات، مطالبی مطرح می شود و حتی در رفتار حضرات معصومین (علیهم السلام) دقت هایی مشاهده می شود که ظرائفش و نکته بینی ها و لطافت هایی که آن جا ارائه می شود، بسیار فراتر از دریافت های بالفعل عقل است.

یعنی رسماً دین معلم عقل می شود و او را خیلی به پیش می خواند و به پیش می راند. طوری که وقتی عقل مواجه می شود با تعلیمات دین، خیلی مبهت می شود.

با این زاویه نگاه، یعنی اگر اخلاق را به عنوان این دسته فضائل تعریف کنیم و فعلاً نیاوریم در فضای آداب و این ها، یک دسته فضائل را ما به عنوان اخلاق مطرح کنیم، حتی یکی از امور اخلاقی، نحوه تعامل انسان هست با خداوند متعال. چون حیاط اخلاقی این بشر را ما می خواهیم به یک انضباطی بکشیم، از جمله حقایقی که با آن در تعامل هست، خود خداوند متعال است. این که به او در زندگیش چه جایگاهی دهد و با او چگونه حرف بزند و با او چگونه تعامل کند، این ها جزو اخلاق به این معنا می تواند قرار بگیرد.

اما چیز دیگری هم به عنوان گرایش های معنوی و به عنوان حیات معنوی بشر مطرح می شود. این را چگونه باید تعریف و تفسیر کرد؟ در واقع گرایش های فرامادی انسان، یک معنویت را رغم می زند که این معنویت را در همه اخلاقیات، می شود دید. معمول اخلاقیات، درست است توجیهاات زمینه ای دارد، ولی اگر انسان کاملاً خودش را به تعبیری فطرتش را منکوس نکرده باشد، انسان آن چیزی را که با آن می تواند حدّ اقل معمولاً لذت ببرد، آن بعد فرامادی اخلاق است، نه بعدی که گفته شد عقل ابزاری هم می تواند بفهمد، سودمندی این جا را هم می تواند بفهمد. آن جوهره ای که لطافتی را در زندگی انسان رقم می زند، آن بعد فرامادی اخلاق است.

به این معنا، معنویتی را در همه اخلاقیات می شود مشاهده کرد. به خصوص در تعامل با خدا و همین طور در تعامل با اولیاء خدا؛ لذا زیارت که ما با آن کاملاً آشنا هستیم، یک رفتار معنوی است که معمولاً شیعیان بر اساس این توفیقات تربیت می شوند و بر اساس همین توفیقات هم زندگی می کنند.

متخلق شدن به اخلاق الهی

اما یک معنویت به خصوص هم داریم که یک جریان اخلاقی خاصی در دنیا و در جهان اسلام آن را رقم زده و در این معنویت به معنای خاص، دغدغه، رسیدن به خداست، نه زیستن مثلاً با لبخند خدا، نه زیستن با مراعات خدا. نه؛ دغدغه این جا یک مقدار متفاوت می شود. به خاطر این که دیدگاه ها فرق می کند و یک دسته پسندهای پایه تغییر می کند. به خاطر همین ما به موقف معاملات قلبی وقتی می رسیم، به موقف حیات اخلاقی وقتی می رسیم، می بینیم این جا اساساً یک درد دیگری انباشت شده و یک درد دیگری دارد استهسال می شود. آن هم درد رسیدن با خدا. امکان دارد تلقی ها درباره رسیدن به خدا متفاوت باشد. جزو تلقی های وزین و پراعتنا این است که از رهگذر متخلّق شدن به اخلاق الهی، انسان احساس می کند می شود به خدا رسید.

اما در این نوع از معنویت، سخن از بندگی خداست، بندگی با اخلاق حق تعالی و بندگی با اخلاص را هم در حبّ و عشق و شیفتگی نسبت به مقام حق تعالی می بیند، که بعضی ها اساساً این جا مشکل دارند می گویند خداوند نمی تواند متعلق حبّ انسان واقع شود. برخی از اخلاق پژوهان این جا مشکل دارند، می گویند خداوند حقیقتی نیست که بشود در این بازی ها واردش کرد، با او نمی شود عشق ورزی کرد. او مقام پر حشمتی دارد که فقط باید در مقام انقیاد با او باشیم. و دغدغه وصول به حق هم از رهگذر همین حبّ است که شکل گرفته است. اساساً محبت، وصال را دائماً در جان انسان زمزمه می کند.

از معنویت، این تعریف صورت گرفت. یک حیاعت مدقّانه رو به عمق، رو به غلظت های بسیار بالا در تاریخ هم حیات بشر و هم در تاریخ حیات اسلامی، که دیگر به خاطر این که از قرآن و از روایات مدد گرفته شد، این روح خداخواهی انسان، حسابی به پرواز در آمد، تجربیات بسیار عالی صورت گرفت و انباشت بسیار عالی صورت گرفت از دریافت های بشر. هم آن چه فهمید و هم آن چه شد و برای بشر روی زمین رقم خورد.

ما با این سنت در طول تاریخ همراه بودیم. این ها به حسب مبانی فکری که داشتند، نظام های تربیتی را هم رقم زدند، و این نظام های تربیتی را که کاملاً عینیتی بود، در زندگی انسان ها به جریان انداختند و روی زمین ما نحلّه های مختلف تربیتی داشتیم. علاوه بر این که حالا این گرایش های معنوی خاص به اصطلاح گرایش های عرفانی، فرهنگ خاصی را هم رقم زدند و فرهنگ را هم عموماً همیش کردند. ما با آن قسمتش کاری نداریم.

این شد یک اخلاق خاصی؛ یک اخلاق حرفه ای که دغدغه اش وصول به حق تعالی است و تمام اخلاقیات را تعریفش را عوض می کند. تعریف اخلاقیات را عوض می کند.

تفاوت «صبر به معنای استقامت» و «صبر به معنای فضیلت»

مثلاً به عنوان نمونه، صبر به معنای استقامت، به معنای هدف را رها نکردن و در هر شرایطی سمت و سو را حفظ کردن؛ صبر به این معنا؛ صبر به معنای تحمل هم گرفته می شود که خیلی از مرئی ها و دیدگاه های تربیتی آن را تقبیحش می کنند. اما صبر به معنای استقامت، عنصر کاملاً شناخته شده ای است بیرون از قلمرو دین. همه می شناسندش، و همه می دانند که با صبر نوبت ظفر آید. خُب نیازی نبوده ادیان این جا آموزش دهند. البته معلمین اولیه بشریت هم پیامبران (علیهم السلام) بودند، و این را نباید فراموش کرد.

منتها منظورمان این است که کسی اگر به این مقدار زندگی کند، متوجه پایگاه صبر می شود. و لذا این تبدیل می شود به یک توصیه اخلاقی و تربیتی. صبر به عنوان یک فضیلت مطرح می شود و کسی که بی تاب و بی شکیب است، تقبیح می شود. به عنوان یک انسان ضعیف، به عنوان یک انسان نابرخوردار معرفی می شود و با او همین طور تعامل می شود.

اما وقتی صبر را در سپهر قرآن می آوری. خداوند متعال می فرماید که من انواع ابتلاها را برای شما رقم می زنم. «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ» یعنی همه جور زندگی شما را به بلا می پیچم. «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ» با تأکید هم گفته است هیچ راه فراری ندارید. بعد در ادامه می گوید که «بعد بشارت بده به کسانی که صبر پیشه کنند».

بگویم خُب فهمیدیم و ما به مردم خواهیم گفت که شما شکیبایی کنید، خداوند متعال اعلام کرده است که این را من خودم دارم انجام می دهم و کار شما هم این است که تحمل و استقامت کنید، مسیر را از دست ندهید، هدف را فراموش نکنید. ولی خُب در ادامه توضیحی می دهد که این توضیح فضا را تغییر می دهد.

«وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ»^۱ صابر را این جا تعبیر می کند. این تعبیر، تعبیری است که در قوطی هیچ عطاری پیدا نمی شود. صابر کسی است که تحمل می کند. درست است؟ خیر؛ ببینید قرآن چه می گوید: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ» این ها موقعی که مصیبت، یعنی همانی که خدا گفت «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ» موقعی که مصیبتی با این ها برخورد می کند و این ها را زیر تلخی های خودش قرار می دهد و زیر مش و لگد این تلخی ها می گیرد، «أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ» این ها یک دفعه یک امر اعتقادی را بر قلب خودشان می گذارند و بر زبان جاری می کنند. صابر قرآن این است. این ها می گویند ما برای خداییم «إِنَّا لِلَّهِ» و داریم به سمت خدا برمی گردیم. صابر، این است.

این فرق کرد با آن صبری که ما می شناسیم. «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» نگذاشت فاصله ای هم بیفتد، سریع توضیح داد و می فرماید این ها منظور ما است. «أُوْتِيتُمْ عَلَيْهِمْ صَوَاتٍ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُوْتِيتُمْ هُمْ الْمُهْتَدُونَ»^۲ خداوند متعال این ها را درود بر ایشان می فرستد. و در مدار رحمت خداوند این ها حرکت می کنند.

۱- البته شما را به اندکی ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می آزمایم. و شکیبایان را بشارت ده. آنان که چون به حادثه سخت و ناگواری دچار شوند (صبوری پیش گرفته و) گویند: ما به فرمان خدا آمده ایم و به سوی او رجوع خواهیم کرد. سوره بقره، آیه ۱۵۵ و ۱۵۶

۲- صلوات و رحمت پروردگارش بر آنان باد، که هدایت یافتگانند. سوره بقره، آیه ۱۵۷

کاروانی که بُود بدرقه اش لطف خدا به تجمل بنشیند، به جلالت برود.

«وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» این تعبیر، می گوید که من رویکرد سخت گیرانه ام را دارم رونمایی می کنم. آن کسی که این جور باشد در مسائل، این است که راه را پیدا کرده است «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ».

برگردیم یک بار مرور کنیم. فشارش دادند «إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ» زیر فشار چه گفت؟ گفت من برای خدا هستم «إِنَّا لِلَّهِ» من ملک خدایم «وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» هر بلایی سرم آمده، زده پایم را شکسته در قرضم انداخته آبرویم را برده، هر کاری که کرده، و حتی ثمره زندگیم اگر از دستم در آمده، از این طرف «دَارُ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ»^۱ چپ و راست زده این موجود را. زیر این فشارها دارد می گوید من ملک خدایم، من به خدا تعلق دارم و من به سمت خدا بازمی گردم. این آن صبری نیست که ما می شناختیم و به هم توصیه می کردیم. یک چیزی دیگر است.

ما قسمت دوم آیه را معمولاً قیچی می کنیم و قسمت اول را به مردم می گوئیم. این هم سلیقه ما است که اشکالی هم ندارد «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» عیبی ندارد. ولی اگر می خواهی کامل حرف را بشنوی، خودش توضیح داده است که صابر کیست. صابر این است. این یعنی همان اخلاق و معنویتی که قرآن مدّ نظرش است. یعنی کلاً صبر این جا شد این گونه دیدن، این گونه نگریستن. در این موقف، مستقر بودن. صابر، آن کسی است که در این موقف، مستقر است. آن کسی که فحش در دهندش هست را اگر بیشکون بگیری، بدانید هدیه می کند به شما! اما آن کسی که توحید در دل و سر زبانش است را اگر بیشکون بگیری، می گوید «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». صابر این است.

این شد معنای متفاوت صبر و همین طور و همین طور تمام اخلاقیات، وقتی دست قرآن افتاده، یک پیچی بدان داده است. کلّ جوهره عوض شده و الهی شده است.

اصل حیات معنوی

در روایات ما هم همین طور است. اصلاً یک کلاس دیگری از اخلاقیات، این جا مطرح شده است. این را ما در سنت اسلامی خودمان فهمیدیم و از آن استقبال کردیم و بر اساسش زندگی کردیم، بر اساسش ژنرال تعریف کردیم، بر اساسش استوار تعریف کردیم، سرتیپ تعریف کردیم. این مراد است این فلان و بهمان است. من کاری ندارم که در این جا غلط هایی هم اتفاق افتاده است. اما منظور این که یک عده پیام را گرفتند. منظور اصلی را عرض خواهم کرد و یک زندگی فوق العاده حرفه ای و بسیار سخت گیرانه و بی ربایی را این جا رقم زدند، و این شد سنت تربیتی ما. این سنت تربیتی، معمولاً این طور بوده است که یک نفر می آمد در این سنت تربیتی، روی نگاه هایش کار می کردند، روی رویه های زندگیش کار می کردند، روی گرایش های روحیش کار می کردند، و این آدم را گاهی به نام فراغت قیچی می کردند. ارتباطاتش را قیچی می کردند و یک ارتباطات دیگری به آن می دادند و معمولاً یک عزلتی را به او پیشنهاد می کردند و لو به صورت مقدماتی. و یک سری کارهای کاملاً حرفه ای را این ها بلد بودند، یک محافل خاصی و همین الان هم بلد هستند.

۱- سرایی است که بلاها از هر سو گردش را گرفته. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶

ما این طوری یک حیات معنوی را آوردیم تا زمانی که حضرت امام (ره) ما را به انقلاب دعوت کرد. نکته خیلی جالب در حرکت حضرت امام (ره) این است که حضرت امام (ره) این انقلاب را به نام خدا، برای خدا و به خاطر لقاء الله رقم زد و جالب است قبل از این که حضرت امام (ره) انقلاب کند و انقلاب را به نام اسلام معرفی کند، هر کسی که دلش به حال وطن می سوخت، برای این که انقلابی باشد، سراغ کمونیست ها می رفت! حالا یک عده دینشان را حفظ می کردند، چون یک نسخه باخدایی از کمونیست را در ایران تعریف کرده بودند برای این که مشتری از دست ندهند. ولی خُب به نسخه بی خدایش هم کشیده میشد. و اصلاً این ها یک مقدار هم بی رغبت نسبت به دین می شدند. آن صحبت بالاخره به گوششان می خورد که دین اُفیون توده ها است و حتی تأیید می کردند. یعنی جوان هایی که می خواستند برای وطن فداکاری کنند، زندگی معمول منفعته طلبانه دنیایی را کنار می گذاشتند، مجاهدین و مبارزین سراغ مکاتب الحادی می رفتند.

حضرت امام (ره) همین مبارزه را به نام دین، پرچم کردند و تا مدتی همینطور نگاه نگاه کردند تا ببینند مثلاً این حرف بی ربط این آخوند تا چه حد دوام دارد، تا چه حد راست است، تا چه حد ریشه در آب دارد. آیا واقعاً این ریشه در اسلام دارد و دعوت اسلامی است؟ بعد یک مقدار نگاه نگاه کردند تا باور کردند. دیگر به خاطر تب و تاب هایی که خدا بهشان داد. بعد آرام آرام جامعه باور کرد، جامعه غیور و صلاح اندیش ایران، جامعه جوان و مسن تر از آن ها باور کردند که نه، واقعاً پس انقلاب واقعاً بحث مبارزه است. منتها نکته این است که این ها آهسته آهسته در تور حضرت امام (ره) افتادند. هر که انقلابی شد، دغدغه اش شد لقاءالله؛ چون این دستگاه، دستگاهی بود که بر اساس آخرین ویرایش مسلک اخلاقی ساخته شده بود و پی ریزی شده بود. فلذا هر که می آمد انقلاب کند، هر که می آمد فداکاری کند برای وطن، گرفتار خدا می شد.

این ها یک مبانی دارد. مبانی را یک مقدار مرور کنیم، احتمالاً برای بحث ما کافی باشد. ما یک تعریف وسیع تری از معنویت داریم. صرفاً این که ما بگوییم بندگی خالصانه خدا از روی محبت و این ها، که تعریف بسیار درست و دقیقی هست و این را هم در آن انزوا طلبی ها و در آن مراقب خود بودن ها که بسیار کار دقیقی است. یعنی کسانی که می خواهند به آن سنت حاشیه ای بزنند، این ها باید متوجه باشند روی چه دارند حاشیه می زنند. به شدت حرفه ای است و به شدت دقیق و فنی است، آن چیزی که از طرف تُراث به دستمان رسیده است. حالا بنده می خواهم یک إضراب، یک إرتقاء را که امام (ره) زد، ولی امام (ره) می توانست این کار را کند، از عهده کسی دیگر بر نمی آمد. چون ایشان کاملاً به آن سنت تعلق دارند. کتاب های ایشان را که ببینید، در می یابید که کاملاً به آن سنت تعلق دارند و توسط این سنت، انسان ها را دیوانه می کرد. انسان ها را شیفته حق تعالی می کرد.

شهید مطهری (ره) می فرمودند ایشان درس اخلاقش تا هفته آینده اصلاً جهان ما را تغییر می داد. ما موقعی که از درس اخلاق حضرت امام (ره) بیرون می آمدیم، اصلاً در و دیوار برایمان نورانی بود. آنقدر ایشان موجود مؤثری بودند. یک انسان گذاخته در همان التهاب ها و در همان دعوت ها.

حب الهی و التزام عملی

امام (ره) کاملاً به آن سنت تعلق داشتند. اما این آدم که کاملاً اهلیت دارد، هم درون این سنت و هم در سنت علمی و هم در تمام سنت های دیرینی که به ارث رسیده بود، کاملاً ایشان از این جهت به این سنت ها تعلق داشت. بحث سنت گرایی نیست. اصلاً ما سنت گرا نیستیم، ما حقیقت گرا هستیم، اما در این سنت، حقیقت بود. کاملاً امام (ره) فرزند این ثراث و سرمایه است. این آدم دارد یک ویرایشی می زند. دارد معنویت را از کنج ها در می آورد. معنویت به تعبیر حضرت آقا (حفظه الله) در تعریف حضرت امام (ره) در سپهر معنایی حضرت امام (ره) و اندیشه ایشان، یعنی سراسیمگی برای انجام وظایف؛ این می شود معنویت.

این تعریف از معنویت، آن جوهره معنویت درش هست یا خیر؟ بله هست. سراسیمگی برای انجام وظایف. یعنی چه؟ یعنی بندگی. یعنی شیدایی در بندگی. تن دادن به همه آن چه که مظاهر اطاعت حق تعالی هست، همراه با حُب حق تعالی، همراه با دوست داشتن حق تعالی.

حُب این بندگی، گسترده است. بندگی حق تعالی؛ به حُب الهی میدان وسیع تری می دهیم. انسان در میدان وسیع تری بتواند عشقش را به خدا نشان دهد و تعهد و التزام عملی را در منطقه وسیع تری پیش پا می گذاریم. توسط این گرایش معنوی حضرت امام (ره)؛ دغدغه ها، دوست داشتن خدا به تنهایی؛ دغدغه ولی دیگر فقط به خودش تعلق ندارد. این دغدغه را دیگر به اصطلاح انگار دارد جهانش می کند. این که فقط خدا را دوست داشته باشد. این عشق را دوست داشته باشد. جلوه دادن حق تعالی، پیش بردن اراده الهی، مگر اراده الهی فقط در این است که من سجاده بندازم و این جا بنشینم و ذکر خدا را بگویم و فقط مراقب باشم غیبت کسی را نکنم؟ مگر اراده الهی فقط این جاهاست؟ اراده الهی وسیع تر از این هاست. قرآن را که بخوانیم معلوم می شود. گاهی اراده الهی در جنگ است، گاهی اراده الهی در قطع کردن ارتباط با اقرباء است. گاهی در وصل کردن ارتباط با اقرباء است. گاهی در گرفتن ذکات است گاهی در دادنش و غیره.

این التزام عملی را در این مؤمن پدید آوردن. تبدیل بشود به «و الْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ»^۱ قضاء حوائج حق تعالی؛ حُب حاجت به آن معنایی که درباره حق تعالی معنا دارد. ما این طوری اگر نگاه کنیم، تفسیر متفاوتی از انقلاب حضرت امام (ره) خواهیم کرد، کما این که همین است. به صدها بیان، و به هزاران بُروز و رفتار و کلّ حیات حضرت امام (ره)، انقلاب، حقیقتش بندگی خداست. هیچ چیز غیر این نیست. ماها که علاقه مند هستیم او را فقط در فضای سیاسی مطرح کنیم، به خاطر این است که ما علاقه مند هستیم انقلاب را تحریف کنیم و به اندازه خودمان آن را به ابتدال بکشیم. ولی انقلاب چیزی جز بندگی حق تعالی نیست، ولی بندگی گسترده حق تعالی.

ایجاد تمدن توحیدی

اگر ما تمدن را بیایم این گونه تعریف کنیم و بگوییم تمدن یعنی تمام متغیرها و فاکتورهایی که توسط بشر در زندگیش ویرایش شده، به صورت حاصل مصدري و آب گیری نگاه کنیم. هر چه را بشر زده ویرایش کرده، اثری از خودش

۱- و از کسانی که شتاب به سوی اومی کنند. دعای عهد

رویش گذاشته، همه این رهیافت‌ها و دستاوردها یک جا به آن بگوییم تمدن. و یک قید کوچکی هم به آن اضافه کنیم. و آن هم با یک گرایش به بُروزات و ظهورات در حیات بشری. بواطن را نمی‌گوییم تمدن، بلکه بواطن، پشت تمدن است. در چهره نظام مند و متماسک، کلی نگرانه، و دارای یک هدف و تغذیه کننده از یک عقلانیت. اگر تعریف تمدن را این طوری بگیریم، تمدن توحیدی دغدغه یک موحد است. معنا ندارد اصلاً موحد بگوید من و این سجاده ام. من و خانواده ام فقط. من و این چندتا شاگردم فقط.

فلذا حضرت امام (ره) می‌فرمایند ما تصمیم داریم پرچم لا إله الا الله را بر فراز قلل رفیع کرامت و بزرگواری به اهتزاز در آوریم. این را کجا می‌فرمایند؟ این را در پیام پذیرش قطع نامه ۵۹۸ می‌فرمایند. که آدم می‌خواند خنده اش می‌گیرد، این پیام پذیرش قطع نامه است؟ این پیام جنگ است. اصلاً آن بخش اولش که با حُجاج و این‌ها صحبت می‌کند، بماند. ولی بخش دومش که آن جا اعلام می‌کند که ما عهدنامه را پذیرفتیم، نگاه که می‌کنید می‌بینید اصلاً عمق‌های این جنگ را حضرت امام (ره) نشان داده اند، که جنگ ما جنگ اعتقادی است و جغرافیا و مرز نمی‌شناسد. اصلاً آدم می‌ماند که شما دارید چه کار می‌کنید؟ دارید قطع نامه ۵۹۸ را قبول می‌کنید؟ در واقع حرف امام (ره) این است: همه آن‌هایی که باعث شدند من قطعنامه ۵۹۸ را قبول کنم، همه این‌ها را دارم با این پیام دور می‌زنم. دارم به همه می‌گویم که ما آرام نمی‌گیریم. آرام نخواهیم گرفت. ما اینیم. حالا حُب برو بین چه می‌فرماید. می‌فرماید ما تصمیم داریم پرچم لا إله الا الله را [به اهتزاز در بیاوریم].

در اتمسفر فکر حضرت امام (ره) این یعنی چه؟ این یعنی توحید. توحید فقط یعنی خدا یکی است؟ خیر؛ در اتمسفر فکری ایشان این گونه نیست. به قول شهید مطهری (ره) این حرف مختصر نیست. یا حضرت آقا (حفظه الله) می‌فرمایند که دیگر نوبرش را آوردند. این یعنی چه که خدا یکی است دو تا نیست؟ توحید این طوری نیست. معنای بسیار جاننداری دارد و شامل همه دین می‌شود. حُب این یعنی توحید. این یعنی همان شیفتگی «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ»^۱. این یعنی در این زیستی که حضرت امام (ره) پیشنهاد می‌کنند، شما باید با دشمنان خدا دشمنی کنید. با تمام وسعتی که دارند. این یعنی تبری. نه این که اگر یک سوسکی دشمن خداست با او دشمنی کنید و بگویید خدا قبول کنید. نه خیر؛ هر گردن کلفتی که دشمن خداست باید با او دشمنی کنید. حُب این زهره می‌خواهد. این موحد خیلی فرق می‌کند. باید دوستان خدا را پیدا کنی و بی‌شائبه با آن‌ها دوستی کنی. تولی. نه این که از روی خودخواهی و عنایت هر که تو را دوست داشت و گفت تو زاهدی و عابدی، باریکلا بیا دستت را ببوسیم و چایت را بده بخوریم! با این‌ها رابطه خوبی داشته باشیم. باید خاک شویم. و اگر دست بدهی با خداوند متعال. این طوری دست بدهی، دستگاه الهی خاکت می‌کند. خورد و خاک شیرت می‌کند.

خدمت به خلق، اساس تهذیب نفس

۱- ولی آنان که ایمان آورده‌اند خدا را بیشتر دوست می‌دارند. سوره بقره، آیه ۱۶۵

حضرت آقا (حفظه الله) می فرمایند مردم سالاری بهترین عامل تهذیب نفس است. این آدم دغدغه اش تهذیب نفس است. می فرمایند اگر شما بنا را بر این بگذارید که بر اساس دستورات حق تعالی بروی سراغ مردم و با مردم یک زندگی شکوفایی را بر هم بزنید به نام خدا، یک پوستی از شما کنده می شود که حسابی می شوردت. بهترین عامل تهذیب نفس، مردم سالاری است. شما مجبورید از ظواهر دست بکشید و به بواطن پردازید.

صرفاً چیزی را گره بزنید که آقا امام رضا (علیه السلام) قبول کند، این شد زندگی های دین ما! اما اگر شما به نام خدا قیام کنی و بخواهی که خواسته های خدا را دنبال کنی، مجبور می شوی از ظواهر دست برداری، مجبور می شوی بواطن دین را به رسمیت بشناسی. مگر این که یک لجاجتی خرج کنی یا از مدار خارج شوی یا ... که آن موقع هم چوبش را می خورید.

مجبور می شوید از دوستان خدا حمایت و حراست کنید. این یک دین داری جدید است. شما باید هزینه دهید. این کار را ما در انقلاب کردیم. باید هزینه بدهی. مگر گم می شود در پیشگاه الهی؟ شما این جا نشستید باید برای فلسطین و سوریه هزینه دهید. برای این طرف و آن طرف باید هزینه دهید. خدا رحمت کند کسانی را که این نوع دینداری را که عمیق ترین نوع بندگی و در اختیار حق تعالی بودن است، دارند تمسخر می کنند به اسم عقل و این را دارند از زندگی ما جمع می کنند. چه معنا دارد؟

« من أصبح و لم یهتّم بأمر المسلمین فلیس بمسلم » این را چه کسی تفسیرش کرد؟ چه کسی روی زمین پیاده اش کرد؟ چه کسی کاری کرد که ما یک خورده شباهت به مسلمانان داشته باشیم؟ حضرت امام (ره) این سفره را برایمان پهن کردند. «فلیس بمسلم» اصلاً.

برای خدا هزینه بدهید و فداکاری کنید. عجز خودت را تجربه کنی. چقدر دستاورد معنوی بزرگی است که انسان عجز خودش را ببیند. یک گوشه بنشیند و همه اش هم دعایت کنند و فقط سرت را بیندازی و به قول حضرت آقا (حفظه الله) عبایت را روی سرت بکشی و بروی مسجد و بیایی. از کجا می فهمید یک ابلیس و اهریمنی هم در جانتان قرار می گیرد که بیا و درستش کن. البته قبول داریم که خیلی از کسانی که پای در میدان گذاشتند، رفتند روی مین. درست است. اما بحث این است که چه در اختیار شما قرار گرفت؟ چاقو را می دهند که با آن این پرتقال را مثلاً پوست کنید، ولی شما اگر بزنید به چشمتان، به چاقو چه ربطی دارد؟ این باشگاه را در اختیارت قرار دادند ولی دنبال را بیندازی روی سرت!

فضایی که حضرت امام (ره) دعوت کرده است، فضایی برای الهی شدن است، برای بلوری شدن است. نتیجه زشتی های خودت را در یک باشگاه وسیعی ببین. در یک کشتگاه وسیعی ببین. ببینی که به خاطر زشتی تو کارهای خدا دارد راجل می ماند. و شب ضجّه بزنی که خدایا این زشتی ها را از من بگیر. این یعنی معنویت. این آن معنویت است که حضرت امام (ره) ما را بدان دعوت کردند. و ببینی که بدون خدایی شدن، بدون فقط در نظر گرفتن خداوند متعال، کارهای خدا پیش نمی رود. جمع نمی شود با این عنانیت هایی که من دارم.

این آدم دیگر سراپا می شود التماس. اگر انسان است؛ و الا چه فرقی می کند آدم روی پشمینه یا درون یک خانقاهی یا در یک حجره ای یا گوشه مسجدی این همه شیطان در دلش جمع کرده باشد، یا در میدان؟ چه فرقی می کند؟ اگر واقعاً انسان خدا را بخواهد. این فضای معنوی را حضرت امام (ره) در اختیار ما قرار داده اند.

از مجاهدان خجالت کشیدن، عامل تربیت است. این که آدم می بیند شهید حججی را ببیند چقدر ما سوختیم و چقدر به سرمان زدیم؟ این معنوی است که حضرت امام (ره) ما را بدان دعوت کردند. حاج قاسم سلیمانی (ره) چقدر روی تربیت معنوی مردم ایران تأثیر گذاشتند؟ چقدر روحیه ها را عوض کرد؟

این آن تربیت است. جهانی که در آن حضور پیدا می کنیم، جهات درونش مطرح است، هزینه دارد و پایین نشستن مطرح است. پدران و مادران شهدا را مروری کنید، ببینید به نام خدا این ها بچه شان را دادند و در عزای این ها در لُجّه ای در خون دل غوطه خوردند. تا آخر عمرشان. آن هایی که روی مرام خودشان و مرام فرزندشان ایستادند، آن ها را نگاه کنید ببینید چقدر بلوری شدند. یعنی این فرزند شهیدش تبدیل شده است به معلم اخلاقش. چقدر این ها بلوری شدند. شما نگاه می کنید می بینید همین طور مثل برگ خزان مردم دارند می ریزند، ولی او همین طوری با خدای خودش صحبت می کند که خدایا من یک هدیه ای به تو دادم، قبول کن. من که لایق نیستم. این مادر شهید نمی خواهد برایش دل بسوزانی. او همین طوری به سمت آسمان می رود و دارد تبدیل به عقل می شود. همان عقلی که شما در محیط های آکادمیک تان پیدایش نمی کنید. همان عقلی که سوختگاه حقیقت انقلاب اسلامی است، که شما در محیط های آکادمیک همه اش دریافت های واگرا نسبت به حقیقت انقلاب پیدا می کنید. عقل الان پیش آن مادر شهید است. عقل پیش جانبازی است که خودش را حفظ کرد. زمینه اش را خدا در اختیارش قرار داد. این آن حیات جدید است.

من خلاصه اش کنم: در مکتب حضرت امام (ره) پذیرفتن مسئولیت های اجتماعی و پای آن ها به نام خدا ایستادن، معنویت است. می گوید این چیزی از درونش در نمی آید. حُب ایشان نشان داد که یک همچین چیزی منتج هست و ثمره دارد و دنیای را عطر این دعوت حضرت امام (ره) گرفته است.

ان شاء الله همه ما مشمول دعاهاى این سید بزرگوار، این فرزند عزیز حضرت زهرا (س) و شاگرد مکتب اهل بیت (علیهم السلام) باشیم. ما هم کماکان محتاج این هستیم که راه را برای ما ایشان آشکار کند و ما همواره مشمول دعاهاى ایشان باشیم. یک صلواتی مرحمت بفرماید.

استاد رهدار

اخلاق بالاتر از قانون

یک دغدغه هست مبنی بر شیوع و تعمیم روحیات معنوی و اخلاقی در اقشار مختلف کشور. طبعاً به طور طبیعی، این انتظار از قشرهایی که ذات شغلشان یک ارتباط نزدیک تری با این دغدغه دارد، مثل طلاب و روحانیت، انتظار بیشتری می رود. ولی در عین حال این دغدغه انحصاری به طلاب و روحانیون ندارد و نسبت به همه اقشار، قابل طرح است و مورد نیاز نیز می باشد.

مراکز زیادی هم در گوشه و کنار شکل گرفته اند، و نوعاً هم با این دغدغه شکل گرفته اند که بتوانند کارآمدی نهاد، اداره و مرکشان را بالا ببرند. چون تقریباً تردید نداریم در این که در کنار ضوابط سخت و آشکار انضباط دهنده به کارهای مردم، مثل قانون و امثاله، آن مؤلفه های درونی مثل تقوا، وجدان، اخلاق، دلسوزی، همدلی و ... هم مؤثر است. بلکه بیشتر هم مؤثر است. سیستم اداری، آن چیزهایی را که تبدیل به قانون کرده است، معمولاً از جنس کنترل کننده های ملموس و محسوس و این مدلی است. تفکر دینی ما معمولاً به ابزارهای کنترل کننده درونی اصالت بیشتری می دهد و روی آن ها بیشتر تأکید می کند. به گونه ای که مثلاً اگر جایی پلیس، دوربین و حتی قانون هم نبود، یک مفهومی کلان تر و مانا تر به نام اخلاق به میان می آورد و یک احکام و وظایفی را متناسب با آن بر فرد مترتب می کند.

از فرد انتظار می رود که حتی جایی که قانون نداریم و پلیس و دوربین هم نیست، بتواند مثلاً فرض کنید که وظایف اخلاقی خودش را در قبال مسأله ای که در مقابلش هست، انجام دهد. به رغم وجود این که می گوئیم ادارات و نهادها بدشان نمی آید که یک عوامل کمک کننده ای مثل اخلاق و معنویت در دستشان قرار بگیرد تا نهادشان را روان تر و کارآمدتر کنند، اما به دلیل این که تئوریزه نشده که چگونه اخلاق مثلاً با کار گره بخورد و در عین حال راندمان کار پایین نیاید و ظاهر کار، خلاف قوانین مصوب آن سیستم و نهاد نباشد، اما نتایج کار، بهتر و با کیفیت تر جلو برود.

ما به دلیل تئوریزه نکردن این مسأله، یک مقداری در مقام بحث های نظری، دستمان کوتاه است. اگر چه در فرضاً در حوزه عمل، ما یک تجربه های سنگینی را داریم که شاید یکی از بایسته هایی که مراکزی مثل معاونت تهذیب حوزه های علمیه می توانند در دستور کارشان قرار دهند، تأمل در همین حوزه های موفق که داشتیم، مثل الگوی هشت سال دفاع مقدس.

الگوی هشت سال دفاع مقدس، الگویی هست که در واقع بچه ها برای مأموریتی که جلوشون بود (یعنی مأموریت جهاد) به لحاظ کاری چیزی کم نمی گذاشتند، این مأموریت به طور فوق العاده ای گره خورده بود با هم مبانی اخلاق و هم کنش های اخلاقی و هم خودش تبدیل شده بود به یک بستر برای این که خروجی کار جهاد را اخلاق کند. یعنی خود جبهه شده بود کارخانه اخلاق و معنویت.

لزوم توجه به امدادهای الهی

نقل است که مرحوم علامه سید منیر الدین حسینی هاشمی رفته بودند خدمت مرحوم آیت الله گلپایگانی و گفته بودند ما در فرهنگستان علوم اسلامی کاری را شروع کردیم که نه تقوای این کار را داریم و نه علمش را. و ما را راهنمایی کنید. ظاهراً مرحوم آیت الله گلپایگانی فرموده بودن که این کار شما نه علم می خواهد نه تقوا، بلکه ماندن و استقامت می خواهد. ایشان مثال هشت سال دفاع مقدس را زده بودند. گفته بودند بچه های ما در هشت سال دفاع مقدس، نه اول کار علم به جنگ داشتند و نه تقوای جنگ داشتند. اما همین که وارد صحنه شدند، هم علم جنگ را کسب کردند و هم در بستر جهاد، تقوا پیشه شد و تقوا حاصل شد. به این دلیل که استقامت کرده بودند. ظاهراً بعد هم برای ایشان آیه اصحاب کهف را خوانده بودند که می فرماید: « **وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا** »^۱ همین اندازه و قیام کردید و بیاید و در صحنه عمل قرار گیرید، خداوند قلبهائتان را با خودش ربط می دهد و در واقع، امداد الهی نصیب می شود.

من به نظرم شما می بینید که مثلاً فرض کنید خود توجه به مفهوم امداد در جبهه های جنگ، یک توجه حد اکثری است. ادبیات امداد الهی هم در جبهه پررنگ تر است چون برای بازیگرانش ملموس تر شده است. ما الان در سیستم اداری که کار می کنیم، در مقام برنامه ریزی که می کنیم، حتی وقتی واقعاً هم به امدادهای الهی باور داریم، معمولاً در جلسات گفتگو برای برنامه ریزی یک سیستم و نهاد، این سهم امداد الهی را محاسبه نمی کنیم، تقوه بدان نمی کنیم. انگار آن را به خدا واگذار کردیم و می گوییم اگر خداوند بخواهد، امداد می کند. در حالی که در تجربه هشت سال دفاع مقدس، این گونه نبود. یعنی یک حسابی برای امداد الهی باز می کردند و مطالبه اش می کردند و روی آن درصد حساب باز می کردند و بعد هم ریسک می کردند و اعتماد به خدا می کردند و به خط می زدند. کلاً آدم ها در منزلتی که قرار می گیرند، ادبیات آن منزلت را تولید می کنند. یعنی فرض کنید اگر انسان غربی الان در منزلت پوچی قرار دارد، یک دفعه می بینید مثلاً ادبیات نیهیلیست در دنیای غرب، به صورت پررنگ مطرح می شود. شاید در دنیای غرب مثلاً صدها جلد کتاب درباره نیهیلیست باشد، ولی شما در کل عالم اسلامی اندازه شاید اندازه ده جلد کتاب درباره نیهیلیست نبینید. ممکن است کتاب هایی باشد که نیهیلیست در غرب را توضیح دهد. یعنی از عالم اسلامی کتابی نوشته شده باشد بر نیهیلیست غربی. یا یک مسلمانی بیاید و در توصیف عالم خودش نیهیلیست را توضیح دهد، تقریباً نداریم. یعنی در کل جهان اسلام شاید ده تا نباشد. چون وضع عالم اسلامی وضع نیهیلیست نیست، لذا ادبیاتش هم نمی آید. آدم ها در منزلتی که قرار می گیرند، ادبیاتش را تولید می کنند. بچه های جبهه و جنگ چون در منزلت امداد قرار گرفته بودند، ادبیات امداد الهی پررنگ بود.

ما باید در یک وضع و منزلتی قرار بگیریم، وقتی قرار گرفتیم، ادبیاتش می آید. مثلاً فرض کنید جوان ها وقتی در آستانه منزلت و وضع ازدواج قرار می گیرند، ادبیات عاشقانه هم می گویند، شعر می خوانند و دکلمه و متن ادبی عاشقانه هم می گویند. اما نه بعد از ازدواج که عشق شان می پرد این کار را می کنند و نه قبل از این که در آن آستانه

۱- بر دلهایشان نیرو بخشیدیم، آنگاه که برخاستند. سوره کهف، آیه ۱۴

قرار گیرند. این طبیعی است. این که چقدر ادبیات اخلاق در بین ما رایج بشود و بدان تفوه شود، یک بخشی از آن ناشی از منزلتی است که درونش قرار داریم. یعنی اگر خود کار، اقتضاء اخلاق را نداشت، مثل ورزش های مدرنی مثل فوتبال اصلاً جای اخلاق و معنویت نیست. یک آدم هایی بوق آوردند و تشویق می کنند که در آن جا کسی انتظارش را ندارد و به لحاظ تاریخی هم ادبیات معنویت بین ورزشکاران و ورزش دوستان پررنگ نشده است. خود تیپ کار اقتضایش را ندارد. اما مثلاً فرض کنید در یک ورزش اسلامی مثل کشتی، تصادفی نیست که حرف های خدا پیغمبری می زنند و کارهایشان را انجام می دهند. بچه های کمیته امداد را اگر نگاه کنید، تیپ کار اقتضاء دارد که ادبیات اخلاق و معنویت در آن پررنگ باشد.

رابطه جایگاه افراد با اخلاق و معنویت

این یک نکته که یکی از راه هایی که می شود پیشنهاد داد، این است که موقعیت و پوزیشن افراد و نهادها باید ذات آن موقعیت با اخلاق و معنویت یک نسبتی داشته باشد. اگر آن نسبت ایجاد شود، ادبیاتش را نیز به اقتضاء ایجاد می کند.

مثلاً فرض کنید در مأموریت یک نهاد گاهی تعریف می شود که این نهاد باید در فلان سال، برند فلان شود. یک شرکتی فرض کنید مثل کارخانه اسنوا در مأمورتش می نویسد که من باید در سال ۲۰۳۰ فلان کارخانه، برند تولیدات خودم شود. یک وقت این را در رأس می نویسد، ولی یک وقت می نویسد من در سال ۲۰۳۰ باید بیشترین خدمت را در جهت تقویت فرهنگ و اقتصاد ایرانی و استقلال نظام سیاسی ایرانی داشته باشم. همین که آن عنوان مأموریت عوض می شود، تیپ ادبیاتی که تصحیح کننده برای نیل به آن مأموریت می باشد، عوض می شود.

خُرده وظایف میانی که تعریف می شود برای نیل به آن هدف غایی، دوباره عوض می شود. موقعیت ها و منزلت ها این ها هستند. اگر موقعیت ها و منزلت ها خودشان را عوض کنند، ادبیات هم به تناسب و اقتضاء آن عوض می شود. و برای این کار من هم چنان مهم ترین بستر عینی را که به عنوان یک پایلوت می شود مورد مطالعه قرار داد و از درونش قواعدی را انتزاع کرد، بستر هشت سال دفاع مقدس می بینم. ما در کتاب هایی که در حوزه دفاع مقدس نگاشته شده است، به دلیل این که اصل قضیه هنوز جامع و کامل ثبت نشده است، عمدتاً دغدغه این است که خود رخداد ثبت شود. (بینیم بقیه چه می کنند) چون حجم کار بالا بوده و در مصادیق زیادی از کارهای انجام گرفته هنوز خود رخداد ثبت نشده است، عمده وقت ها، هزینه ها، فکرها و ... معطوف به ثبت خود کار شده است. حال این که یکی از کارهای ضروری تر و صد البته سخت تر در این حوزه این است که یک آدم هایی بیابند و این رخدادها ثبت شده را تحلیل مضمون کنند، و بعد از زمان و مکانشان تجریدشان کنند. آن قواعد را در بیاوریم.

فرض کنید کار بچه های ما در هشت سال دفاع مقدس، برکت داشته است. نه این که ما برویم از بچه های دفاع مقدس بپرسیم مصادیقی از برکتی که احساس کردید نام ببرید. خیر؛ او وقتی گزارش می دهد که ما چه کار کردیم، ما می بینیم درون این کار یک برکت ملموسی است. باید روی این تأمل کنیم که کار این بچه ها فرداً و جمعاً چه مختصاتی داشت که برایشان شده برکت. اگر آن مختصات را در بیاوریم، دیگر لازم نیست همیشه برای تولید برکت

به جبهه برویم. یعنی در کارخانه تراکتورسازی هم برویم، برکت را می بینیم. یا کارخانه انگور هم برویم، دیگر شراب در نمی آید، سرکه در می آید! به هر جایی که می خواهیم برویم، آن قاعده مهم است. مثلاً فرض کنید که با آن نقلی که از مرحوم آیت الله طالقانی عرض کردیم، مفهومی به نام استقامت را ایشان ذکر کردند. مفهومی به نام اقامه را از قرآن ذکر کردند. اگر شما رسیدید به مفهوم استقامت، آن وقت این می شود یک قاعده. شما وارد هر کاری شدید و استقامت گزیدید، یعنی سختی های کار، شما را ناامید نکند. یا نتایج حدّ اقلی کار، شما را راضی نکند که اگر کدهایی را به آن ضمیمه کنید، این کدها قابلیت این را پیدا خواهند کرد که تعمیم پیدا کنند و بروند در حوزه های مختلف. صد البته گاهی پیدا کردن خود این مفاهیم و هم قاعده مند کردن آن به گونه ای که بشود آن را از زمان و مکان فراتر برد و تجرید کرد، یک مقداری سختی دارد و این سختی هایش را در گفتگوهای جمعی به نظر من راحت تر می شود برطرف کرد و حل کرد. یعنی انگار نوعی بارش فکری جمعی روی مسأله خاص باید صورت بگیرد.

مثلاً فرض کنید که ما یک مفهومی به نام اخلاق اجتماعی را که برایمان مطلوب هست، بخواهیم قواعدش را در بیاوریم، قطعاً باید یکی از کارهایی که می خواهیم انجام دهیم، روی یکسری پایلوت هایی که آن جا به نظر ما دُرّ اخلاق اجتماعی در آن پررنگ بوده را نشان دهیم مثل دفاع مقدس، بعد بیاییم و رفتارهای خُرد را اخذ کنیم که چگونه مثلاً رفتارهای فردی در آن جا یک پیوند اجتماعی می خورد و برون داد و سمفونی کار، اخلاق اجتماعی می شود. مفاهیم مرتبطش هم کم کم در می آید. مثل تعاون، همدلی، مواسات و حتی آن گفتگوها آن جا در می آید. بعدش می شود آن را از زمان و مکان خارج کنید و بدین فکر می افتید که اگر بخواهید آن را تبدیل به قاعده کنید و به همه جا تعمیم دهید، چگونه آن مفاهیم و اقدام ها را چینش کنید.

تفاوت های علوم کمی و علوم کیفی

یک چیزی را هم ما در امور معنوی تجربه داریم و پیچش آن قضیه را هم باید حل کرد و حل کردنش سخت است این است که فرض کنید ما گاهی اوقات یک فرد را که برون داد رفتارش را در اخلاق و معنویت به عنوان یک پایلوت و هویه مورد مطالعه قرار می دهیم، و بعد یک روابطی هم بین رفتارهایش و نتایج حاصله برقرار می کنیم. مثلاً می گوئیم مرحوم آیت الله بهجت یک برون داد های معنوی و اخلاقی داشت. مثلاً فرض کنید چشم برزخی داشت. بعد می خواهیم تحلیل کنیم که چگونه چشم برزخی پیدا کرده است. برای پاسخ می آئیم در حیات ایشان و کارهای فردی ایشان را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم و مثلاً می رسیم به این نکته که ایشان سال ها مداوت داشته و صبح ها زیارت عاشورایشان ترک نمیشده است. این را تبدیل به قاعده می کنیم و می گوئیم که پس ما برای این که چشم برزخی پیدا کنیم، باید چند سال زیارت عاشورای مان ترک نشود. بعد این را به مراکز آموزشی مان دستور می دهیم و آن جا این را قاعده می کنند و تکلیف می کنند، و این تکلیف را هم در خودآگاه مکلف می گذارند. یعنی می گویند برای این که تو چشم برزخی پیدا کنی، باید زیارت عاشورا بخوانی. طرف می رود سال ها می خواند ولی چشم برزخی پیدا نمی کند. چرا؟ زیرا ظاهراً آیت الله بهجت (ره) زیارت عاشورا را نخوانده بودند تا چشم برزخی پیدا کنند،

بلکه زیارت عاشورا را خواندند تا زیارت عاشورا خوانده باشند. یعنی خود زیارت فی نفسه برایش موضوعیت داشته است. حالا آن چشم برزخی، نتیجه قهری کاری بوده است که انجام می داده است یا امداد الهی بوده برای کاری که خالصانه انجام میداده است. وقتی زیارت عاشورا می خواند و چشم برزخی پیدا نمی کند، شک می کند و می گوید یا آن فرمول، کشف غلط بود، و یا هنوز یک برنامه هایی نیاز دارد. مثل مفهوم اخلاص. مثلاً می گویند زیارت عاشورا را باید با اخلاص بخوانیم. کلی بحث می کنیم که چگونه باید اخلاص تولید کنیم. خود اخلاص را چگونه شاخص گذاری کنیم. برای یک چیزهایی گیر می کنیم. می خواهیم بگوییم سختی کار این است که اخلاق و معنویت، به زحمت، کمی و فرمولیته می شود. معمولاً اخلاق و عرفان، طبعاً، قهراً و قطعاً جزو امور کیفی هستند و شاخصه های کمی کمتر می تواند امور کیفی را تبیین کند. به همین علت اخلاق و معنویت معمولاً در یک میدان های مغناطیسی و جذب و معمولاً شهودی، حاصل می شوند.

نقش برنامه ریزی برای تحصیل آن ها چگونه است؟ می گویند مثلاً شما بیاید استعدادهای زمینه ای را فراهم کنید. مثلاً فرض کنید می گویند خود جسم شما برای این که پذیرا و ظرف یک سری از فیوضات الهی در عالم باشد، باید یک استعداد اولیه ای داشته باشد. مثلاً جسم مریض نمی تواند بعضی از چیزها را دریافت کند. کما این که مثلاً شکم پُر نمی تواند بعضی از فیوضات را بگیرد. کاری که شما می توانید انجام دهید این است که به او فقط توصیه کنید که همیشه نباید معده ات پُر باشد. فقط می توانی این را بگویی. البته وقتی شکم و معده این گونه شد، یک استعداد پیدا می کند برای این که یک سری چیزهایی را بفهمد. مثلاً رابطه جوع و علم. مثلاً در سیری، فهم کند می شود ولی در گرسنگی، فهم تیز می شود. ما آن استعدادها را می توانیم حاصل کنیم. خیلی سخت است که بتوانیم مدل این حوزه علوم انسانی که توانستند کاملاً خیلی از چیزها را کمی کنند، در حوزه معنویت حرف بزنیم.

یکی از تفاوت های این علوم کیفی و معنوی ما با حوزه علوم انسانی موجود دانشگاهی همین است. در سیستم دانشگاهی ما به دلیل این که علوم پایه، علوم مثلاً ریاضی و فیزیک و ... قرار گرفته اند و تعریف علوم پایه این است که جوهر علم پایه در علوم بعدی تسری پیدا می کند و می رود، جوهر ریاضی به عنوان علم پایه که عدد هست، در علوم بعدی آمده است. یعنی ساختار علمی را دنیای غرب تعبیه کرده است که بیسیکس (basic) ریاضی را قرار داده و جوهر ریاضی، عدد هست. و تمام علوم بعدی که متفرع بر ریاضی آمده است، عدد درونشان هست و عدد آن ها را تقویم و ارزش گذاری می کند.

معیارهای معنوی غیر قابل سنجش هستند

لذا شما می بینید حتی اخلاق دانشگاهی ما هم با عدد مورد سنجش قرار می گیرد. شما در سر کلاس اخلاق، استادی که می رود اخلاق می گوید، سنجش اخلاق با همان مکانیزی صورت می گیرد که سنجش کلاس ریاضی دارد صورت می پذیرد. یعنی در هر دو صورت شما یک برگه امتحان می گذارید و شاخص قبولی و عدم قبولی فرد، عدد است. از دانشجوی کلاس ریاضی امتحان می گیرید و مثلاً ۱۷ می گیرد و از دانشجوی اخلاق امتحان می گیرید و یک عددی می گیرد. و حال این که اصلاً اخلاق، عدد بردار این مدلی نیست.

ممکن است کسی بیاید در حوزه منطق فازی عدد بدهد، اما عدد تشکیکی بدهد. یعنی طیف بدهد. یا مثلاً فرض کنید جناب آقای میرزایی از دوستان ما در مدرسه انشاء در تهران و اصفهان یک کارهایی کردند با یک شاخصه های دینی تلاش کردند. آخرش مثلاً به شما بگویند که روزه امروز شما با روزه دیروز شما چند درجه تفاوت کیفی داشته است. لکن این تفاوت کیفی را با عدد بیان کنند و بگویند روزه الان شما با روزه فرد کنار شما، چند درجه (با عدد) تفاوت کیفی دارد. ولی آن جا آن عددش این عددی که در علوم انسانی که برآمده از ریاضی به عنوان یک علم بیسیک است، نیست. در عالم اسلامی در طبقه بندی علوم به جای این که در کف، ریاضی را قرار دهند، الهیات بالمعنی الاخص را قرار دادند و بعدش گفتند جوهر الهیات بالمعنی الاخص خود «اله» هست.

لذا علوم بعدی که متفرع بر این می شود، علمی می شود با جوهر «اله». لذا اگر کسی به عنوان ابواسحاق کندی می آید موسیقی درس می دهد ولی شاگردش می شود موحد، ابوریحان بیرونی میاید نجوم درس می دهد ولی شاگردش می شود موحد، یا خیام ریاضی درس می دهد شاگردش می شود موحد. چرا؟ چون در این طبقه بندی علم بیسیک، علم الهیات است و علم «اله» آمده است. شما اگر نتوانید این را جابجا کنید، یک وقت هایی کار به جایی می رسد که قرآن درس می دهید ولی خروجیش می شود سکولار. یعنی اشتباه کار این است. این که می گوئیم باید گاهی اوقات یک اقدامات بنیادین انجام دهیم برای این که اخلاق و معنویت بگیرد. پوزیشن ها باید عوض شود، موقعیت ها باید عوض شود برای این است. اگر تا زمانی که ساختار علم در کشور ما ساختاری است که بر پایه ریاضی محور است، یعنی تا زمانی که ریاضی می شود بیسیک علوم، عدد می شود جوهر ریاضی که در تمام علوم می آید، حتی در علوم کیفی.

مشکل کمی سازی حوزه های علمیه

یکی از دلایلی که حوزه در مقایسه با حوزه قدیم، الان در تولید عالم اخلاق و عالم معنویت و اصلاً خلق عالم معنویت، کمتر موفق هست، این است که حوزه به سمت سنجش های کمی و عددی رفته است که برآمده از نظام سنجش و شاخص دانشگاهی است. یعنی مثلاً شما الان می خواهید به یک طلبه ای در شهرک مهدیه منزل سازمانی دهید. قواعد و قوانینی که می گذارید این است که یکی از چیزهای امتیاز آور در آن جا حفظ قرآن است. بعد می نویسید شما چند جزء قرآن حفظید، می گوید چهار جزء. از دیگری می پرسد می گوید هشت تا. بعد می گوید آن که هشت جزء حفظ است، تقدم دارد و خانه بعدی اگر خالی شد به چهاری دهید. در صورتی که قرآن که با چند (عدد) سنجیده نمی شود. یعنی ممکن است شخصی که هشت جزء را حفظ است به هشت آیه هم عمل نکند، ولی ممکن است کسی چیزی حفظ نباشد ولی به همه اش عمل کند.

یعنی سختی کار این است که ما وقتی می خواهیم اخلاق و معنویت را مورد سنجش قرار دهیم، چون می لغزیم و می رویم روی نظام سنجش عددی، به انحراف می رویم. معمولاً هم این سنجش های نظام سنجش عددی، به این علت بیشتر رونق دارد که کار راحتی است. و اتفاقاً عدد در دنیای غرب در نیمه دوم قرن ۱۹ با دعوای این که کدام علم

باید علم بیسیک قرار گیرد، مهم شد. از قرن ۱۸ که کارخانه و صنعت و تولید انبوه آمد، تولید انبوه را با یک منطقی که سرعت جزو مقوماتش هست، باید بتوانید ارزیابی کنید.

من اگر می خواستم کارها را بسنجم، باید چیزی مثل ریاضی می آوردم که کارهای کیفی را تبدیل به عدد می کرد تا راحت سنجیده شود. یعنی فرضاً الان در کلاس درس استاد اگر قرار باشد بچه های خودش را با عدد بسنجد، اصلاً نیاز به رابطه عمیق شناخت دانشجو نیازی ندارد. در آخرش می گوید من با برگه امتحانیش روبرو هستم که هر عددی که بود... . اصلاً نیازی به شناخت به شما ندارد. اما اگر منطق برگه نباشد... مثلاً در زمان گذشته در کلاس های درس حوزوی ما، مردم یک منطقه ای از مرجع تقلید، یک عالم وارسته و کارامدی می خواستند که برای منطقه خود بفرستند. عالم ما برای این که انتخاب کند کدام یک از شاگردانش را برای آن منطقه بفرستد، کاغذی نبود تا رجوع کند بدان و عدد بیابد. لذا گاهی به مدت دو سال شاگردانش را مورد ارزیابی قرار می داد و در موقعیت های مختلف اخلاق، عمل و تعهدشان را می سنجید و بعد انتخابشان می کرد. یعنی اصلاً خود انتخاب چون کیفی بود، هم زمان بر بود و هم وقت میبرد و اذیت می کرد شخصی را که می خواست دست به انتخاب بزند.

این در وضعیتی که شما می خواهید در تولیدات انبوه و با سرعت به انتخاب برسید، نباید یک مکانیزم و سنجشی برایتان قرار دهند که اذیتتان کند. خیلی راحت در کامپیوتر می گردید و عدد را برایتان سورت (sort) می کند در عرض یک دقیقه. مثلاً عدد اولی نشد دومی نشد سومی ... به ترتیب عدد. برای حل کردن مشکل سرعتشان نظام سنجش ریاضی آمد و ریاضی هم بدترین اتفاقی که رقم زد، این بود که تمام کیفیات را تبدیل به کمیت کرد. این رویکرد وقتی از جانب دانشگاه به حوزه آمد، حوزه ای که تقریباً تمام مأموریت های اصلی حوزه ما کیفی محورند نه کمی.

اصل کیفیت است نه کمیت

الان تبلیغ هم همین طور است. مثلاً سازمان تبلیغات می خواهد صد طلبه را در ماه رمضان به یک استان برای تبلیغ دینی بفرستند. وقتی بر می گردند به برگه به آن ها می دهد می گوید چند نماز جماعت خواندی، چند سخنرانی داشتید، چند دعای کامل خواندید و یکی می گوید من سی سخنرانی داشتم دیگری می گوید پانزده سخنرانی داشتم، و به کسی که سخنرانی بیشتری داشته، حق الزحمه بیشتری می دهد. در حالی که تبلیغ و سخنرانی یک مقوله کیفی است. یعنی ممکن است یک نفر با دو سخنرانی صد تا بی دین را دین دار کرده باشد، ولی کسی با سی تا سخنرانی همان سی متدینی که در مجلس بودند را بی دین کرده باشد.

یکی از فرزندان مرحوم آیت الله آسید موسی زرابادی مکتب تفکیک، حدود بیست سال قبل کلاً یک دهه محرم در روستای ما تبلیغ آمد. فقط هم شب منبر می رفت و روزها هم می رفت به زمین کنار خونه ما زیر یک درختی عبایش را می انداخت و روی همان عبا مطالعه می کرد. روزی که رفت، یک روستا را نماز شب خوان کرده بود. بیست سال مردم ده ما همه نماز شب می خوانند که ثمره ده روز یک عالمی است که آمد تبلیغ ماه محرم کرد. دو سال بعدش هم بنده خدا به رحمت خدا رفت.

تبلیغ یک مسأله کیفی است. شما این بنده خدا را چطور می خواهید با نظام سنجش دانشگاهی و عددی، مورد سنجش قرار دهید؟ اصلاً مورد سنجش قرار نمی گیرد. این آقا اگر بیاید می گوید من ده نماز جماعت خواندم و ده منبر رفتم. در مقایسه با طلبه جوانی که کلی کار کرده و برای بچه ها مسجد کلاس کاراته هم گذاشته است! خوب قطعاً این امتیازش پایین تر می آید.

مشکل ما این است؛ یعنی ما برای اینی که میان خود کار و میان نتایجی که مورد نظر ما هست مثل نتایج اخلاقی و معنوی، پیوند برقرار کنیم، ظاهراً این نرم افزارهای موجود سنجش دانشگاهی ما به درد نمی خورد. ما باید برگردیم به یک چیزهایی در درون متن و سنت دینی خودمان و ببینیم آن جاها سنجش چطور صورت می گرفت. این سنجش ها هم قطعاً کیفی است و در کیفیات هم همیشه تشکیک وجود دارد. یعنی شما آخرش باید با احتمال و این ها حرف بزنید نه با قطعیت. بله؛ کلیف قضیه را می توان قطعی گفت که من قسم حضرت عباس (علیه السلام) می خورم که این آدم کسی است که آگاهانه استمرار بر گناه کبیره داشته باشد، نیست. این ها را می توان گفت ولی بیش از این باید به یک مدل دیگری قضاوت شود.

برای همین من اصرار می کنم که ما آدم هایی را که در صحنه عمل توانستند در کارشان عجین کنند اخلاق و عرفان را و آن ها را به عنوان پایلوت، مکرر مورد بازخوانی قرار دهیم. ما بیاییم فرضاً مرحوم آقای واله (شیخ محمد واله کاشمیری) را مورد سنجش قرار دهیم و بگوییم شما بیست سال رفتید و در بشاگرد مخلصانه کار کردید و با رویکرد جهادی مشغول به کار بودید، خروجیت چه شده است؟ خروجی هایش خیلی زیاد است. ولی الان راه حلی که بخواهیم یک واله بعدی بسازیم، این است که یک نفر دیگری را بسازیم و بفرستیم به دو روستا آن طرف تر بشریت و بگوییم شما هم بیست سال کار کن، و بعد هم معلوم نیست این یکی مثل آیت الله واله شود. معلوم نیست که اگر همان مسأله تکرار شود، دوباره نتیجه، همان بشود که در مورد آقای واله شد.

پیچ های کار این جا را به نظر من باید در بیاوریم. در روایات ما یک دستورالعمل هایی به ما می دهند. مثلاً روایت می گوید: «إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ»^۱ می گوید تمرین حلم کن. حتی اگر آدم حلیمی نیستی تمرین حلم کن. یا مثلاً می فرماید: اگر گریه ات نمی گیرد، تباکی کن. تمرین گریه کن. یک جاهای حتی فراتر از این، ابزار کمک کننده به دست ما می دهد. برای این که شما را حلیم، متواضع و ... کند، یک ابزار معرفی کرده است روایت. مثلاً گفته است عصا بزن. جالب است، در روایات مربوط به عصا، یکی از چیزهایی که تصریح شده که برای این مستحب است بعد از چهل سالگی عصا بزنید، برای این است که چون عصا شما را متواضع می کند. دلیل تواضع هم این است که ضعف شما را دائماً ملموس می کند. یعنی انگار شما بدون عصا نمی توانید خودتان را نگه دارید. عصا حلیمت می کند، متواضعت می کند.

فعالیت های جهادی و از بین رفتن منیت

۱- اگر بردبار نیستی، وانمود کن که بردباری. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۷

ما باید برویم از خود نظام روایات و دینمان یک ابزار و کدهایی در بیاوریم که مؤلفه های اخلاقی و معنوی را برایمان ایجاد کند. به نظر من فرض کنید معاونت تهذیب یک کار سنگینی را انجام دهد و یک تُراث خوانی از روایات ما داشته باشد، یک روایت خوانی سنگین انجام دهد، یک بار با نگاه ابزار و روش هایی که روایات معرفی می کنند که شما این کار را کنید تا به این نتیجه اخلاقی برسید. مثلاً به شما می گوید حُسن خُلق را چگونه کسب کنید. چگونه این روانشناس ها برای چیزهایی که توصیه می کنند، آمدند ریز برنامه دادند برای این که استرستان را کم کنند. یک روانشناس برای این که استرستان را بزداید به شما ده تا برنامه ریز می دهد.

در بحث های اخلاقی مدل خود ما، ما مثلاً می خواهیم یک نفری را حلیم کنیم، چرا نتوانیم به او ده برنامه ریز بدهیم؟ بگوییم شما مثلاً این کار را کنید؟ لکن این برنامه ها باید از نظام روایی ما در بیاید.

یا مثلاً از خوانش و تحلیل مضمون در رفتارهای یک شخصی که خروجیش شده حلم، در بیاوریم. یک آدمی بعد از پنجاه سال کار کردن شده حلیم. اجزای خُرد رفتار این آدم را بیایم تحلیل مضمون کنیم تا ببینیم می توانیم دوباره یک انسان حلیمی درست کنیم یا خیر.

خلاصه عرض من این است: این که مصداقاً در فضای انقلاب ما بچه هایی که رویکرد جهادی داشتند، خروجی معنوی و اخلاقیشان بالاتر بود، یکی از دلایلی این بود که رویکرد و بستر فعالیت های جهادی به گونه ای است که شما را دائماً متواضع و خُرد می کند. یعنی شما وقتی دارید یک کار جهادی می کنید، ضرورتاً قرار نیست همیشه روی مبل و صندلی بنشینید. یک جاهایی هم قرار است روی خاک بنشینید. یک جاهایی هم قرار است روی صحنه هر اقتضایی که داشت بنشینید. اینی که شما را دائماً خُرد می کند (منظور خُرد نفسانی است، وِلاَ شما به لحاظ روحی بالا می روید. در واقع نفس اماره است که می شکند) و متواضع می شوید.

من این تکه فیلم هایی که مکرراً از شهید سلیمانی (ره) پخش میشد نگاه می کردم و می گفتم عجیب و جالب است که این آدم، نمی گویم هیچ وقت روی صندلی ننشسته، ولی یک آدمی است که زندگی را وقتی می خواهی قطعه و قطعه کنی و خُرده پازل هایی در بیاوری، اکثر پازل های زندگی را این انسان روی زمین و خاک و بیابان است. روی صندلی نیست. یک جاهایی یک مدل هایی هست که اقتضای کار این آدم، کت شلوار و کروات نیست. لباس اتو زده نیست. اقتضای کارش این است که خاکی باشد. آدم هم خاکی می شود. یعنی شما یک بار دو بار ده سال بیست سال اگر با خاک باشید، خاکی می شوید. به همین راحتی.

الان اقتضای کارهای ما یک مدل دیگری شده است. یعنی خود این پوزیشنی که می گویم، این پوزیشن اخلاق متناسب با خودش را بر ما تحمیل کرده و کار را برایمان سخت کرده است.

استاد زمانی

بسم الله الرحمن الرحيم.

هدف از خلقت

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱.

تهذیب و تربیت اخلاقی انسان ها، هدف اصلی آفرینش است. چنان که خداوند در قرآن فرمودند، من جن و انس را که آفریدم، به خاطر عبادت من بود. مقصود از عبادت، اطاعت خدا است. و طبعاً اطاعت نفعی برای خدا ندارد.

گر جمله اولیاء کافر گردند در دامن کبریاش نشیند گردی

اگر همه مردم و بندگان خدا عبادت و اطاعت خدا کنند، ذره ای نفعی برای خدا ندارد. بلکه خداوند، قصدش از خلقت و ارائه برنامه عبادت و اطاعت و قوانین سعادت، تکامل خود انسان ها است و ارتقاء روحی بندگان است.

من نکردم خلق تا سودی برم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

آن جود چیست؟ آن کمال روحی انسان ها است تا هم رنگ خدا شوند. «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»^۲ تا به مقام خلیفه الهی برسند. وعده ای را که خداوند به فرشتگان فرمود. «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ

خَلِيفَةً»^۳ و اگر انسان به آن مقام برسد، برتر از فرشتگان می شود. تا جایی که می تواند شایسته مسجود شدن برای فرشتگان گردد. «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا لِآدَمَ»^۴ تمام فرشتگان سجده کردند. «وَإِذْ

قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا لِآدَمَ» فرمان صادر شد و سجده کردند. «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» تمامی فرشتگان عالم، زانوی تسلیم و تواضع و کرنش در برابر آدم زدند. چرا؟ چون آدم از نظر کمال روحی به جایی رسید برتر از فرشتگان بود.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

انسان به جایی می رسد که جبرئیل هم دیگر نمی تواند بالاتر از او برود و اظهار تذلل می کند. «لَوْ دَنُوتُ أَنْمَلَةً لَا حَتْرَفْتُ»^۵ اگر بند انگشتی بالاتر بیایم یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) پر و بالم ذوب می شود و می سوزد. انسان می تواند به آن جا برسد.

هدف خلقت انسان، کمال روحی است. ما اسمش را تهذیب و اخلاق می گذاریم. این هدف گر چه برای همه انسان هاست، اما برای حوزویان اولویت بیشتری دارد. چرا؟ چون بناست طلاب و حوزویان هم خودشان خلیفه الله شوند و

۱- جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده ام. سوره ذاریات، آیه ۵۶

۲- این رنگ خداست و رنگ چه کسی از رنگ خدا بهتر است. سوره بقره، آیه ۱۳۸

۳- من در زمین خلیفه ای می آفرینم. سوره بقره، آیه ۳۰

۴- و به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید. همه سجده کردند. سوره بقره، آیه ۳۴

۵- اگر از اینجا به بعد، من به اندازه يك بند انگشت نزدیکتر شوم، آتش می گیرم. المناقب، ج ۱، ص ۱۷۸

به کمال روحی برسند، و هم الگویی برای بقیه جامعه بشری شوند. الگو نه تنها معلم و مبلغ. بلکه «**كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ**»؛ «**بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ**» یعنی با اعمال و رفتار.

لذا فلسفه اصلی خلقت انسان، کمال روحی و تزکیه روحی اوست. چنان که خداوند در آیات متعدد، واژه های گوناگونی را برای این مقام والای انسانیت مطرح کرده است. گاه قرب الی الله است، گاه ورود در جنت خداست، گاه وصال است و گاه و گاه. واژه های متعددی است. این یک مطلب است.

وظایف حوزه های علمیه، تعلیم و تربیت

مطلب دوم: حوزه های علمیه دو وظیفه به عهده دارند: ۱. تعلیم ۲. تربیت
تعلیم یعنی دانش دینی و وحی الهی و دستورات خدا را به طلاب تعلیم دادن؛ تا این ها مبلغ شوند و به جامع برسانند. این یک وظیفه است.

وظیفه دوم، تربیت است. هم خود طلاب، که برخاسته از متن جامعه غیر حوزوی هستند، وقتی وارد حوزه می شوند، تربیت دینی شوند و هم بعد از این که تربیت دینی شدند و مرئی شدند، مرئی جامعه گردند، الگوی احمدی، آموزش و پرورش؛ اما اجازه دهید عرض کنم ما این اسم گذاری را باید برعکس کنیم. رسالت حوزه های علمیه، اولاً پرورش است ثانیاً آموزش؛ برخلاف آن چه که در وزارت آموزش و پرورش، آن را آموزش و پرورش نامیدند.

تقدم تربیت بر تعلیم

چرا تربیت و تزکیه و تهذیب و اخلاق، مهم تر از دانش است؟ دلایلی داریم.

۱. علم، مقدمه عمل است. اما ذی المقدمه، ارزشمندتر از مقدمه است.
۲. اگر ما در نظام مدیریت حوزه های علمیه که چندین معاونت داریم، معاونت آموزش داریم، معاونت پرورش داریم، معاونت دانش آموختگان و خدمات رفاهی داریم، معاونت صیانت داریم، معاونت اداری مالی داریم، معاونت های گوناگون، همه دارند خدمت می کنند. یک معاونت تهذیب هم داریم. بنده عرضم این است: اگر هیچ کدام از معاونت ها کار نکنند و کلاً تعطیل شود. ما معاونت پرورش نداشته باشیم، معاونت آموزش و اداری مالی و ... نداشته باشیم و فقط معاونت تهذیب، موفق شود، و بقیه یا نباشند یا اگر باشند، ناکام باشد. نمره ها بالا نرود و هیچ کسی کار پژوهشی انجام ندهد، اما معاونت تهذیب بتواند به آرمانش برسد، یعنی طلاب ما خوب تربیت و تزکیه شوند، الگوی اخلاق شوند. این ها علی رغم این که بقیه کمالات آموزش و پرورش و امور سیاسی و امثالهم را به دست نیاوردند، می توانند این ها مریبان و الگوهای هدایت جامعه شوند. ضرر نکردند بلکه مفید خواهند بود. رفتار آن ها درس است. اما اگر به عکس شود، تمامی معاونت ها به اهداف عالی خود برسند. معاونت آموزش بتواند همه طلاب را به معدل بیست برساند. معاونت پژوهش بتواند تمامی طلاب را محقق درجه یک کند و آثار علمی بنویسند، اما تربیت و تهذیب وجود نداشته باشد و ناکام باشد. یعنی طلابی بسیار عالم و دانشمند و محقق، اما فاقد دیانت و اخلاق و تهذیب، فاقد

۱- با غیر زبان هایان مردم را دعوت کنید. کافی، ج ۲، ص ۷۸

تقوا؛ نه تنها هیچ فایده برای جامعه ندارند، بلکه این دانشمندان و فرهیختگان لا یضرکم الناس الا ضرراً. همه این ها مضر خواهند بود. دانش بدون تقوا مضر است. لذا من نتیجه می گیرم در این سخن دوم. گر چه همه معاونت ها و همه فعالیت های مرکز مدیریت همه اش لازم و ارزشمند است، اما اگر همه معاونت ها را در یک کفه ترازو بگذاریم و معاونت تهذیب را در کفه دیگر، از نظر ارزش، کفه دارای تهذیب و اخلاق، سنگین تر است از همه معاونت ها.

۳. چه باید کرد؟ طبعاً یکسری وظایفی را معاونت تهذیب برای خودش طراحی کرده. برنامه هایی را دارد اجرا می کند، هم در ستاد مرکزی، هم در استان ها و هم در شهرستان ها و مدارس. اما معاونت تهذیب به تنهایی قادر نیست تا طلاب را به اوج کمال و معنویت خودشون برساند. بلکه اگر بخواهد به نتیجه برسد، همه معاونت ها، هر معاونتی به تناسب ظرفیت خودش باید از ظرفیتش برای تقویت روحیه اخلاق و تهذیب جامعه استفاده کند. ما فقط منتظر نباشیم با چهار تا کلاس اخلاقی که استاد اخلاق بعد از یک هفته یک جلسه دارد، تمام بافته های ذهنی و تربیتی أحياناً غیر هدفمند و یا فاقد رویکردهای تربیتی که در طول هفته یک طلبه داشته است، در یک ساعت بتواند برابری کند و تمام هفت روز را بتواند جبران کند. این ها امکان ندارد و شدنی نیست.

معاونت تهذیب ناکام می ماند. راهش چیست؟ (۱)

اولاً: معاونت آموزش، به ویژه در بخش تدوین متون درسی، در تمامی کتاب های درسی باید اهداف تربیتی تزریق شود. یعنی کتاب ادبیات عربی که طلبه می خواند، وقتی مثال می زنند برای این که فاعل، مرفوع است و مفعول، منصوب است، برایشان چهار تا مثال اخلاقی بزنند. آیات و احادیثی که بار اخلاقی دارد. اگر کتاب های ادبیات عربی ما این گونه نگاشته شد و پر شد از کلمات و جملاتی که بار تربیتی دارد، این کتاب مورد تأیید معاونت تهذیب است. و إلاً به درد نمی خورد. این نمی تواند نقش تربیتی داشته باشد.

کتاب منطق مان هم همین طور. کتاب تفسیر و درس تفسیری که داریم، باید آیات اخلاقی را بیاوریم. مگر کم داریم آیات اخلاقی؟ آیات اخلاقی کم نداریم. همین آیات اخلاقی و عرفانی بیاید در درون درس های تفسیری. درس المیزان می گذارند، چرا بخش آیات عرفانیش را قرار نمی دهند؟ آیات اخلاقی چرا نباشد؟ و علاوه بر این، درس های عقاید. مگر عقاید بی ربط به اخلاق است؟ درس توحید وقتی گفته می شود، فقط ادله اثبات وجود خدا باید گفته شود؟ این شد توحید؟ صرف گفتن ادله اثبات وجود خدا، براهین متعدد علیت و حدوث و ... را آوردن، این براهین که فی نفسه اخلاق آور نیستند. ما باید در کتاب های درس عقاید، آن جا در درس توحید، نوشته بشود در متن درسی، که توحید این است: کسی موحد است که هم رنگ خدا گردد. این می شود موحد. مگر رنگ خدا چیست؟ رنگ خدا همان هزار اسمی است که در «جامعه کبیره» وجود دارد. آن هزارتا اسم، صفات خداست. در درس توحید باید این ها گفته شود. هم رنگ خدا، «صِبْغَةَ اللَّهِ».

نگوید کتاب های توحید که در حوزه داریم اکتفاء کرده به براهین اثبات وجود خدا، صفت سلبيه و صفات ثبوتیه. این کفایت نمی کند. اگر صفات سلبيه گفته شد، باید برای طلبه آن جا نوشته شود که طلبه هم باید صفات سلبيه

داشته باشد. باید صفات ثبوتیه را داشته باشد. این می شود درس اخلاق. لذا کتاب های عقاید ما هم باید تغییر پیدا کند.

درباره نبوت؛ مگر فقط باید اثبات شود که پیغمبر اکرم (ص) چون معجزه داشتند و شَقَّ القمر کردند، پس پیغمبرند؟ این که نشد درس نبوت. درس نبوت این است که: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۱ این می شود درس نبوت. در کتاب درسی ما باید این ها درست شود. اوصاف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سیره ایشان چه بوده است؟ سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باید در کتاب نبوت ما تشریح شود، و بعد تطبیق داده شود بر زندگی امروز.

لزوم الگوسازی برای طلبه ها

کتاب امامت فقط دنبال اثبات غدیر نباشد. آن لازم است، اما چرا علی بن ابی طالب (علیه السلام) در غدیر انتخاب می شود و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و خدا انتخابش می کنند برای امام شدن؟ چون الگو است. الگو است یعنی چه؟ یعنی علی (علیه السلام) بعضی از شب ها هزار رکعت نماز می خوانده است. در امامت باید این ها ذکر شود. تا طلبه ما بفهمد که اگر شیعه علی (علیه السلام) است، معنایش این نیست که اشهد انّ علیاً ولی الله را فقط باید بگوید. باید شیعه را برایش معنا کنند. این ها کاستی هایی است که ما داریم.

در کتاب امامت، راجع به علی بن ابی طالب (علیه السلام) این بیاید که وقتی می شنود که دشمنان خلخال از پای یک دختر درآوردند، فریاد می زند روی منبر و می گوید اگر کسی از غم دق کند و بمیرد رواست. طلبه ما این گونه شود که مانند علی (علیه السلام) اگر بشنود که ظلمی به یک مظلوم و طبقات محروم و مستضعف جامعه در کشور ما و یا در کشورهای دنیا شده، داد بزند. آن وقت می شود شیعه علی (علیه السلام). فریادی که شهید مطهری (ره) زد. جریان عاشورا و کربلا؛ برای بحث امامت را خواندن، امامتی بخوانید که شهید مطهری تعلیم داده است. نه این که فقط گفته شود بله؛ این جا چند نفر نامه نوشتند و بعد نامه را عمل نکردند و کوفیان خلف وعده کردند و یزید و شمر آمدند. این ها گزارش تاریخ است و لازم است. اما در بحث امامت، جریان عاشورا، تاریخ نویسی نشده ایت. وظیفه اصلی تاریخ نویسی، مقدمه ای است برای این که بفهمم رسالت و پیام عاشورا چیست؟ پیام عاشورا و بزرگ فلسفه قتل شاه دین این است که مرگ سرخ، بهتر از زندگی ننگین است. نه ظلم کن به کسی، نی به زیر ظلم برو، که این مرام حسین (علیه السلام) است و منطق دین است.

پیدا کردن «حسین» و «یزید» زمان

یعنی چه؟ یعنی الان باید حسین (علیه السلام) زمان را طلبه پیدا کند و یزید زمان را هم پیدا کند و شهید مطهری شود. شهید مطهری قبل از انقلاب اسلامی در زمان حاکمیت شاه روی منبر داد زد و گفت والله مرتکب کبیره است اگر امروز کسی فریاد علیه اسرائیل و برای نجات فلسطین سر ندهد. این ها که در کتاب های ما ننوشته شده است.

^۱ - برای شما شخص رسول الله مقتدای پسندیده ای است. سوره احزاب، آیه ۲۱

این ها کسری کتاب های ما است. اندیشه شهید مطهری باید این جا نوشته شود. که الان کسی که عاشورایی و حسینی است، در منبرها به گزارش تاریخ عاشورا که چند نفر بودند و چگونه کشتند، و نیز به گریه، بسنده نکند. هر دو لازم است، اما این دو مقدمه است برای این که طلبه هم خودش هم جامعه را بشوراند علیه ستمگران امروز دنیا و شهید مطهری داد زد امروز یزید زمان، اسرائیل است. شمر زمان اسرائیل است. این ها باید در کتاب های ما بیاید.

پیوند محکم ایمان و عمل

پس روح است. این مسأله اخلاق است، این تهذیب است، این کمالات روحی است. تا این گونه تربیت شود. تربیت دینی و تهذیب شود. تهذیب چیست؟ اخلاقیات. یکی از اخلاقیات چیست؟ روحیه جهاد و شهادت طلبی است. لذا اخلاقیات جزو تهذیب است. تهذیب یعنی پاکسازی روح از همه آن چه غیر خداست. و زینت شدن و تحلیه روح به تمامی کمالات. کمالات چیست؟ یکی از کمالات، مناجات با خداست. ذکر گفتن است. حضور قلب در نماز است. اما فقط این ها نیست. داشتن شجاعت، جهاد، مبارزه، دل سوزاندن برای محرومان، مبارزه با ستمگران... این ها جزء اخلاقیاتی است که معاونت تهذیب در محدوده وظایفش است.

به تعبیر دیگر، یعنی تمامی محدوده و قلمرو معاونت تهذیب، احیاء و تقویت تمامی خُلُقیات و فضائل اخلاقی است که در درون طلبه ها باید تقویت یابد. یکی شجاعت است؛ ترسد. یک بصیرت است؛ درک کند. تهذیب فقط سر به سجده گذاشتن نیست. تهذیب یعنی این ها با هم. «رَهْبَانُ بِاللَّيْلِ أُسْدٌ بِالنَّهَارِ»^۱ زاهدان شب و شیران بیشه روز. این ها می شود تهذیب.

لذا سیاسی تا تهذیب، با هم می آمیزدند. کسی می تواند در میدان جهاد، مردانه بجنگد که نیمه شب پیمان خودش را با خداوند بسته باشد. این به درد می خورد و برای خدا می جنگد. این دوتا پیوند با هم دارند. ناگسستگی است. مسأله عبادت و تقوا با مسأله شجاعت و مبارزات سیاسی و انقلابی بودن، دو مقوله جدای از هم نیستند. پیوسته و عجین با یکدیگرند و امکان جدایی وجود ندارد. لذا در معاونت آموزش باید این ها در کتاب های درسی بیاید. در کتاب های فقهی ما بیاید. تمامی رشته های درسی که ما داریم، باید در آن ها این ارزش ها و اهداف والای معاونت تهذیب، تزریق و تدریس شود. این اولاً.

معاونت تهذیب ناکام می ماند. راهش چیست؟ (۲ و ۳)

ثانیا: به تمامی اساتید، معاونت آموزش ابلاغ کنند که رسماً وظیفه دارند در لابلاي درس خود به تناسب هر درس، به توصیه های اخلاقی و تربیت اخلاقی طلاب پردازند. این دو
ثالثا: معاونت پژوهش باید آرمان های اخلاقی را در دستور کار خودش قرار دهد. چه معاونت پژوهش در مرکز، و چه معاونت پژوهش در استان ها، و یا در مدارس.

^۱ - در نیمه شب زاهدانی هستند که خدا را عبادت می کنند و در روز شیران بیشه کارزارند. کافی، ج ۲، ص ۲۳۲

اگر می خواهند بچه ها کار پژوهشی انجام دهند، باید چند تا دستورالعمل و موضوعات اخلاقی در آن قرار دهند. مثلاً چرا از این موضوعات ندهند؟ راهکارهای حضور قلب در نماز. این می شود موضوع پژوهشی. چرا از این ها نداریم، یا کم داریم؟ راه های پرهیز از گناه. راه های تقویت تقوا. این ها را شروع کنند. عوامل منحرف کننده نسل جوان امروزی به طرف ابتدال اخلاقی و راه کارهای برون رفت از آن ها.

این ها می شود جزو تهذیب و روح پژوهش می شود. بنابراین باید معاونت محترم پژوهش باید تلاش کند هم مرکز، هم استان ها و هم در شهرستان ها و مدارس، معاونان تهذیب باید فهرست موضوعات اخلاقی و تربیتی را در حدود صدها موضوع (نه ده تا و بیست تا) این ها را استخراج کند، به همه ابلاغ کند، آن ها بگذارند به عنوان روح پژوهش، روح آموزش. و در مسأله سیاست هم همین طور است.

ارائه مصادیق عینی

این می شود یک جامعه حوزوی نمونه. به چند نمونه از مصادیق عینی اشاره کنم:

۱. خود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عالی ترین أسوه و الگو هست. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۱. در عبادت رتبه اول را در عالم دارد، همین طور در مبارزات و در خدمات اجتماعی هم رتبه اول را دارد.

۲. الگوی دوم، مولا علی (علیه السلام) موقع نماز که می شود، آن چنان نماز می خواند (هزار رکعت در یک شب)، و یا در نمازها گاهی آن چنان محو خدا می شود که غرق خدا می شود و غش می کند. این راجع به عبادتشان. اما وقتی نگاه می کنیم در عرصه ها و میدان های جنگ، در همه جا می درخشد و بعد فریاد می زند: «وَ اللَّهُ لِأَبِي طَالِبٍ آئِسٍ بِالْمَوْتِ مِنَ الْوَلَدِ بِئَدْيِ أُمِّهِ»^۲ به خدا قسم پسر ابی طالب آنس و علاقه اش به مرگ و شهادت بیش از علاقه یک طفل نسبت به پستان مادرش است. این می شود الگو.

بیاییم الگوهای بعدی در ائمه معصومین (علیهم السلام) یکی بعد از دیگری، و بعد علمای بزرگی که در طول تاریخ داشتیم را آموزش دهیم. الگوهایی که جمع کردند بین عبادت و تقوا و بین شجاعت و مبارزه، فراوانند. لذا زندگی نامه این الگوها باید در تاریخ بیاید و ارائه شود. از شیخ طوسی گرفته و علامه حلی و سید رضی و سید مرتضی و شهید اول و دوم (علیهم الرحمة) تا می رسد به شهید نواب صفوی و شهید آیت الله مدرس و علماء بعدی در جریان انقلاب. به امام بزرگوار (ره) می رسیم. امام خمینی (ره) یک الگو است.

در تقوا و عبادت به گونه ای رفتار می کند که یاران امام (ره) تعریف می کنند و می گویند در طول شصت سال که با ایشان عبادت داشتیم، یک مکروه از ایشان ندیدیم. این می شود بخش تقوایی ایشان.

۱- برای شما شخص رسول الله مقتدای پسندیده ای است. سوره احزاب، آیه ۲۱

۲- سوگند بخدا آنس پسر ابی طالب بمرگ بیشتر است از آنس کودک به پستان مادرش. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۳۲

از مال دنیا چیزی برای خودش جمع نکرد. اما در مقام مبارزه، از هیچ کسی در این دنیا نترسید، پای کار ایستاد و فرمود من والله تاکنون از کسی نترسیدم.

در زمان حاکمیت شاه، از درون فیضیه قم فریاد زد شاه، نکن کاری که به مردم بگویم بیرون کنند. این قدرت است، این اقتدار است.

و رهبر بزرگوار (حفظه الله) الگوی بعدی است. زهد و تقوا بسیار عالی، و شجاعت بسیار عالی. نمونه دیگری از اساتید بزرگوار حوزه نقل کنم. خدا مرحوم آیت الله مشکینی را رحمت کند. ایشان استاد اخلاق بودند. من یادم هست در جلسات درس اخلاقی که قبل از انقلاب در مسجد امام حسن (علیه السلام) زیر زمین، ایشان تدریس اخلاق می کردند، شاید حدود هزار نفر از طلبه ها شرکت می کردیم. وقتی شروع به صحبت کردن و درس اخلاق گفتن می کردند، نیمه های درس که می رسید، صدای گریه طلاب شروع میشد. اشک می ریختند. گاه از نیمه به بعد، فریاد طلاب آغاز میشد. من یادم هست بعضی از جلسات، آخر جلسه که میشد، آن چنان فریاد این هزار طلاب صحن را پُر کرده بود که آدم تعجب می کرد که چه خبر است. اخلاق یعنی این. نفس، از جان پاک برمی خواست. اما همین مرد در مقام مبارزه با رژیم، جنگید تا ایشان را تبعید به کاشمر کردند. من در کاشمر ایشان در دوران تبعید سال ۵۶ به دیدن رفتم. جمله ای از آن جا نقل کنم:

پنج شنبه ای بود، طلبه های حوزه کاشمر از ایشان خواستند که درس اخلاقی برای ما بگویید. ایشان هم قبول کردند. صبح، طلبه های حوزه علمیه کاشمر آمدند به همان منزلی که ایشان تبعید شده بودند. طلبه ها نشستند و من هم در جمعشان نشستم. سال ۵۶ می شود چهل و چهار سال قبل. شروع کردند به نصیحت کردن. در نصیحت های شان جمله ای داشت. این جمله را لازم است عرض کنم تا شما بزرگواران آن را به عنوان یک سند در تاریخ حوزه های علمیه بنویسید. فرمود طلبه ها، به تمام واجبات عمل کنید، و به تمامی مستحبات عمل کنید. تمام گناهان را ترک کنید و تمامی مکروهات را ترک کنید. یک نگاهی کرد، دید سنگین آمد برای طلاب. جمله ای فرمود که این جمله طلایی است. فرمود برای این که بدانید می شود، این جمله را می گویم. من تاکنون در عمرم سخنی نگفته ام که بدان عمل نکرده باشم.

این سخن طلایی است. یعنی چه؟ یعنی تمام مستحبات را عمل کردم، یعنی تمام مکروهات را در عمرم ترک کردم. خیلی عجیب است. این ها الگو هستند. و از این الگوها ما در تاریخ حوزه های علمیه زیاد داریم. امید است خداوند به جمع ما حوزویان، مدیران بخش های مختلف، معاونین، کارمندان، اساتید و طلاب، توفیقی عنایت کند که انشاءالله بتوانیم به آرمان های بلند شریعت الهی، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، ائمه (علیهم السلام) و بزرگان و شهیدان تحقق ببخشیم و حوزه ای را تربیت کنیم که همه این ها تجلیات عالی اخلاق و کمال و معنویت و تهذیب و سیاست و بصیرت و انقلابی گری باشد. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

استاد دست یاری

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، و الصلاة و السلام على سيدنا و نبينا أبي القاسم المصطفى محمد (صلى الله عليه و آله و سلم) و على اهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين المنتجبين. لا سيما حجة بن الحسن روحى و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفداء. اما بعد قال الله العظيم فى محكم كتابه المبين اعوذ بالله من الشيطان الرجيم: «قُلِ اللَّهُ تَعَالَى ذَرُّهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ»^۱.
با عرض سلام و ادب خدمت همه برادران و دوستان عزیز.

تناقض نیازهای انسانی و عزلت

یکی از مباحثی که در سیر و سلوک الی الله مورد توجه اهل سلوک قرار گرفته است، مسأله عزلت، یا همان خلوت نشینی، یا انزوا است.

کلمه سیر و سلوک که این آقایان به کار می برند، سلوک به معنای رفتن است، و سیر به معنای تماشا کردن. کسانی که قصد دارند سیر و سلوک الی الله داشته باشند، طبیعتاً باید از آن وضعیت فعلی که دارند خارج بشوند. از وضعیت فعلیشان مهاجرت و کوچ کنند. مقصد آن ها خود پروردگار عالم (جل و علی) است. البته در این مسیری که طی می کنند، مکاشفات و مشاهداتی دارند، که نباید خیلی به آن ها اعتنا کنند. بلکه باید تمام مقصد و تمام هدف، رسیدن به خود پروردگار عالم و لقاء الله باشد.

انسان ها در ابتداء تولد از طبیعت متولد می شوند، و با طبیعت انس می گیرند. نیازهایی که مربوط به بدن انسان هست، از خوراک و پوشاک و مسکن و همسر، و زینت هایی که در عالم دنیا هست، مجموعاً این ها انسان را گرفتار می کنند. رفت و آمدهایی که انسان با اقوام و خویشان و دوستان و همسایگان دارد، یا سرگرمی های دیگر مخصوصاً در دوره و زمانه ما که انواع و اقسام سرگرمی ها بشر را به خود مشغول کرده است، کسی که قصد دارد سیر و سلوک الی الله داشته باشد، مثل هر مسافرت و مهاجرت دیگری، قطعاً نیازمند یک نوع برنامه ریزی برای انجام این کار هست. مخصوصاً این که سلوک الی الله به دلیل این که انسان باید با آن زندگی طبیعی که به آن عادت کرده است، به مقدار زیادی خداحافظی کند، طبیعتاً کاری است مشکل.

قدیمی ها می گفتند که: ملاً شدن چه آسان آدم شدن چه مشکل

مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری (اعلی الله مقامه) تصحیح فرمود این جمله را به این که:

ملا شدن چه مشکل آدم شدن محال است

البته منظور ایشان از محال، یعنی به قدری مسأله سخت است که به این آسانی در دسترسی کسی قرار نمی گیرد. علی ای حال جدا شدن از عادات و مألوفاتی که انسان از بدو تولد با آن ها خو گرفته و به آن ها عادت کرده، این به آسانی

۱- بگو: آن الله است. آنگاه رهایشان ساز تا همچنان به انکار خویش دلخوش باشند. سوره انعام، آیه ۹۱

برای انسان حاصل نمی شود. مگر این که با یک برنامه ریزی و یک همت و اراده قوی، انسان این مقصود را برای خودش حاصل کند.

طبیعتاً انسان ها در ابتداء کار با توجه به این که عادات در وجود انسان رسوخ و رسوب کرده اند، جدا شدن از این عادات و این رسوب هایی که در جان و نفس انسان جا خشک کرده اند، به این آسانی ها امکان پذیر نیست. احتیاج به یک مدیریت فوق العاده ای دارد.

یکی از لوازم این کار، همین حالت انزوا یا خلوت گزینی یا عزلت است. که هم در قرآن کریم، هم در روایات ما و هم در کتب اخلاقی مورد توجه قرار گرفته است. همه ما می دانیم که رسول معظم اسلام حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از آن که در سن چهل سالگی به بعثت برسند، مدت های زیادی در غار حراء به عبادت مشغول بوده اند، دور از انظار مردم.

در رابطه با این عزلت و این انزوا، دو نظریه افراط و تفریط مد نظر اخلاقیون بوده است:

نظریه افراطی طرفداران انزوا و عزلت

بعضی ها معتقدند انسان برای این که حالت انس با پروردگار پیدا کند، طبیعتاً احتیاج به یک تمرکز حواس دارد. حواس های پنج گانه انسان که از اطراف و محیط خیرهایی را به انسان گزارش می دهند، خود این ها انسان را بسیار سرگرم می کنند. حال اگر وسایلی مثل رسانه ها، مجلات، روزنامه ها، دوستان، آشنایان، برادران و خواهران و امثال این ها در اطراف انسان باشند، هر کدامشان هم بخواهند با انسان صحبتی کنند، طبیعتاً انسان به این ها سرگرم می شود و آن حالت توجه و تمرکز و انسی که با پروردگار عالم، انسان به دنبالش هست و مطلوب انسان هست، برای او حاصل نمی شود. بنابراین بهتر آن است که ما از جامعه به طور کامل دور شویم. در یک خانه خلوتی به دور از اغیار، آن جا به عبادت ها و اذکار خودمان مشغول باشیم، سعی کنیم آن حالت تمرکز حواس را در درون خودمان ایجاد کنیم، تا بدین وسیله بتوانیم به مقصود خودمان نائل شویم.

دلیل دیگری که این گروه دارند این است که می فرمایند اگر ما بخواهیم بین جامعه زندگی کنیم، چون در جوامع بشری گناه و آلودگی خیلی زیاد است، انسان هایی که خیلی اهل سیر و سلوک الی الله نیستند، و حتی به واجبات و محرمات شرعی هم خیلی پایبند و مقید نیستند، زندگی کردن در بین این ها خود به خود تأثیراتی را در ما می گذارد. بزرگترین دشمن در مسیر سیر و سلوک، گناه و معصیت است. یعنی نمی شود که ما ادعای مان این باشد که محبت پروردگار عالم در دلمان هست و می خواهیم به لقاء پروردگار عالم برسیم، بعد با گناه و معصیت بخواهیم به صورت مقصود خودمان چنگال بکشیم. چون گناه کردن یک همچنین حالتی را دارد و این دو با هم قابل جمع نیستند. بنابراین برای این که ما از معاصی و گناهان بتوانیم خودمان را نجات دهیم و رهایی بخشیم، بهترین حالت این است که اصلاً در محیطی که گناه و آلودگی در او هست، وارد نشویم. خیلی با مردم تماس نداشته باشیم. چون وقتی با مردم تماس برقرار می کنیم، بالاخره آن ها گاهی زبانتان کنترل ندارد، چشمان شان کنترل ندارد، رفتارهای شان کنترل ندارد، ما هم مثل آن ها مبتلا می شویم. ممکن است گاهی خدای نکرده دروغ بگوییم، مبتلای به غیبت و تهمت شویم، نگاه

به نامحرم داشته باشیم و گناهانی از این قبیل. حُب این ها با سیر و سلوک الی الله منافات دارند. چه کار کنیم که از بلیّه نجات پیدا کنیم؟

این گروه معتقدند که بهترین کار آن است که برویم در یک گوشه خلوت و انزوایی دور از چشمان مردم، دور از غوغا و سر و صدای مردم یک گوشه خلوتی داشته باشیم و به کار خود پردازیم.

این هم یک دلیل دیگری است که طرفداران نظریه انزوا و خلوت برای خودشان ذکر می کنند.

یکی دیگر از دلایلی که می شود برای این گروه آورد، آن است که: برای رسیدن به مقصد لقاء الله، یکی از چیزهایی که به شدت مورد نیاز هست، تمرکز حواس است که این ها یک بحثی دارند تحت عنوان «نفی خواطر».

مثلاً فرض کنید که ما می خواهیم نماز بخوانیم. یکی از آرزوهای افراد نمازخوان آن است که از ابتداء نماز تا انتهایش کاملاً تمام وجودشان در نماز باشد. اما متأسفانه این مقصود، کمتر حاصل می شود و در هنگامی که ما تکبیرة الاحرام را برای شروع نماز می گوئیم، گویا ذهن ما مثل ترمینال های مسافربری که چندین درب دارد و از هر دربی انسان هایی رفت و آمد می کنند و شلوغ هست، ذهن ما یک همچین حالتی پیدا می کند. یک مسایلی که اصلاً مدّ نظرمان نبوده و توجهی بدان ها نداشتیم، موقع نماز همه به ذهنمان سرازیر می شوند. یک دفعه انسان به خودش می آید می بیند دارد سلام نماز را می گوید، در حالی که در نماز نبود و توجهی به مقصود خودش نداشت. حُب این یک بلیّه ای است. جالب این جا است به محض این که انسان سلام نماز را می گوید، آن خواطر هم می روند. گویا فقط مأموریت داشتند که در هنگام نماز یک کاری کنند که ما توجهمان به طرف پروردگار عالم نباشد.

این خواطر، یکی از علت های بسیار مهمّش این است که انسان از صبح که از خواب بیدار می شود و به دنبال فعالیت های روزمره زندگی می رود، دائماً چشمش به این مغازه ها با اجناس مختلفی که دارند، افراد، رفت و آمدهایی که افراد دارند، صحبت هایی که افراد با هم می کنند، همه این ها در ذهن انسان انبار می شود. موقعی که انسان می خواهد تمرکز کند روی یک مطلبی، این ها شروع می کنند به هجوم آوردن به طرف ذهن انسان. اختصاص به نماز هم ندارد. گاهی مواقع ما وقتی می خواهیم مطالعه هم کنیم، مثلاً دل مان می خواهد یک ساعت مطالعه کنیم. اما ده دقیقه که مطالعه می کنیم می بینیم این خاطرات از همه طرف به انسان هجوم می آورند. چند دقیقه ای انسان را به خودش مشغول می کنند. یک دفعه انسان به خودش می آید که وقت گذشت و من هنوز نتوانستم مطالعه کنم. نمی شود روی یک موضوعی متمرکز شویم و کار کنیم.

این ها نتیجه همان فعالیت هایی است که در طول روز داشتیم و آن صحنه هایی که دیدیم و حرف هایی که شنیدیم، این ها همه تأثیر می گذارند. ما یک قوه ای داریم به نام قوه «خیال» (به زبان فارسی می گوئیم خیال). این قوه بایگانی یک قوه دیگری است به نام «حسّ مشترک». حسّ مشترک جایی است که ادراک صورت ها اتفاق می افتد. آن چه که می بینیم، آن چه که می شنویم، آن چه که بو می کشیم، همه این ها در حسّ مشترک، ادراکش اتفاق می افتد، و در خیال بایگانی می شود. موقعی که انسان از آن ها جدا می شود و خودش تنها می شود، این قوه خیال انسان شروع به فعالیت کردن می کند و آن صورت هایی که در طول روز در خودش جمع کرده است، این ها راهی به همان حس

مشترک ارسال می کند و دائماً آن صورت ها یکی پس از دیگری در ذهن و خاطر انسان رژه می روند. همین باعث می شود انسان نتواند روی یک مقصودی متمرکز شود.

کسانی که قائل به این انزوا هستند، نظرشان این است که برای این که ما به این بلیه مبتلا نشویم، بهتر است که ورودی های خود را کنترل کنیم. چگونه؟ به این که ما اصلاً از خانه بیرون نرویم. بیشتر در یک محیط خلوتی باشیم، که طبیعتاً ورودی های ما بسیار کمتر خواهد بود و اذیت و آزار قوه خیال هم کمتر خواهد شد.

تا به حال، ما به صورت خلاصه، نظریات کسانی را که قائل به انزواگرایی به این سبک بودند، خدمت شما عزیزان عرض کردیم. اما نظریه دیگری که در این جا وجود دارد و آن نظریه با این انزواگرایی به صورت افراطی، مخالف هستند، و معتقد هستند که ما باید در بطن اجتماع باشیم.

دلایل این ها هم الان در فرصت کوتاهی که داریم، بخشی از آن را عرض می کنیم و بخش دیگرش را در فرصت بعدی خدمت شما عزیزان عرضه خواهیم داشت.

انکار رهبانیت توسط معصومین علیهم السلام

این گروه معتقدند که این انزوا و خلوت گزینی، همان رهبانیتی است که نصاری به آن مبتلا شدند و این نوع رهبانیت از سوی امامان معصوم ما (علیهم السلام) به شدت مورد انکار و طرد قرار گرفته است.

در زمان رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بعضی از مسلمانان که تحت تأثیر مواعظ و فرمایشان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار گرفته بودند، چنان از دنیا بیزار شده بودند که زن و بچه و خانه و زندگی، همه را رها کرده بودند و می رفتند جایی که دور از خانه و زن و بچه باشد. خانواده های این ها آمدند پیش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و شکایت کردند که همسران ما، ما را رها کردند و رفتند به یک جایی به دور از خانه و زن و بچه. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به شدت از این مسأله ناراحت و نگران شدند. تشریف بردند پیش آن افراد و به آن ها گفتند که من که پیامبر شما هستم، رهبر شما هستم و قرار است الگوی شما باشم، گاهی روزه می گیرم و گاهی افطار می کنم و غذا می خورم، با همسرانم نشست و برخاست دارم، شما که قرار است دنباله روهای من باشید، نباید از من پیشی بگیرید. من الگوی شما هستم، پس شما هم مثل من رفتار کنید. و آن ها را ترغیب کردند که برگردند به داخل شهر کنار خانواده هایشان.

از این جریانی که نقل شده است، ما متوجه می شویم که نظر رهبران دینی ما، حضرات معصومین (سلام الله علیهم اجمعین) این نبوده است که افراد یک چنین انزوا و گوشه گیری و دوری از مردم را برای خودشان اختیار کنند و بروند در یک غاری در یک بیابانی یا در یک خانه ای دور از زن و بچه و خانه و این ها بخواهند زندگی را آن جا ادامه بدهند و مشغول عبادت و راز و نیاز و مناجات و امثالهم باشند. یعنی این روش از نظر ما و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) مورد قبول نیست. پس ما از لحاظ مدارک شرعی و دینیمان، آن انزواگرایی را به شدت مورد انکار قرار می دهیم.

علاوه بر آن، دلیل دیگری هم وجود دارد. و آن این که یک سری از فضایل اخلاقی که بسیار مهم هم هستند، فقط در ضمن اجتماع برای انسان امکان حصول هست. مثلاً فضیلت مدارا کردن با مردم. صبر و تحمل اخلاق های زشت مردم.

این که انسان امر به معروف و نهی از منکر کند. این جا چاره ای نیست إلا این که ما با مردم ارتباط و رفت و آمد داشته باشیم. و إلا اگر کسی در یک گوشه ای به تنهایی بخواهد زندگی کند، در حقیقت خودش را از محیط آلوده دور کرده است، اما فضیلتی هم برای خودش دست و پا نکرده است. یعنی فضیلت صبر در مقابل رفتارهای ناپسند مردم، برای او حاصل نشده است.

اگر کسی در محیط خانه یا در محیط اداره یا در بازار، رفتار ناپسندی با ما داشت و حرف ناروایی به ما زد، در آن جا باید رفتارمان چگونه باشد؟ حُب به ما دستور داده اند که باید با مردم مدارا کرد. در این گونه موارد باید باز خودمان صبر و حوصله نشان دهیم. مخصوصاً در محیط خانه. حال، اگر ما زن و بچه ای نداشته باشیم و اصلاً وارد محیط کار نشویم و تنها باشیم، یک سالبه به انتفاء موضوعی اتفاق افتاده است، یعنی در حقیقت ما واجد صفت صبر نشده ایم.

خلاصه جلسه قبل

در جلسه گذشته بحث ما در رابطه با عزلت و انزوا گزینی بود. یک نظریه این بود که: ما برای این که سیر و سلوک الی الله داشته باشیم، ضرورت دارد که از مردم گوشه گیری کنیم و خلوتی داشته باشیم تا بتوانیم در آن جا انس با پروردگار عالم و مناجات با او را با خیالی آسوده و راحت و بدون مزاحمت دنبال کنیم. دلایلی برای این نظریه بیان شد.

جمع بین سلوک الی الله و زندگی در اجتماع

نظریه دیگری که مقابل این نظریه هست، این است که: ما باید در اجتماع زندگی کنیم. چرا؟ به دلیل این که سیر و سلوک الی الله دارای مراحل و مراتبی است.

مراتب سیر و سلوک: اول تحلیه

چهار مرتبه برای این سیر و سلوک بیان کرده اند:

مرتبه اول تحلیه است. یعنی انسان باید مقید به آداب شریعت، یعنی انجام واجبات، ترک محرمات و در حد امکان، انجام مستحبات و ترک مکروهات، باشد. در قدم دوم رزائل اخلاقی را انسان باید از درون جان خودش ریشه کن کند و در قدم سوم باید فضائل اخلاقی در وجود انسان جای بگیرد و رسوخ کند. مرتبه چهارم هم که مرتبه فناء هست که خود دارای سه مرحله است. فناء در افعال، فناء در صفات و فناء در ذات.

در بحث فضائل و رزائل اخلاقی، آن چه که مهم است، این است که انسان، واجد فضائل اخلاقی باشد. یعنی اگر انسان در محیط گناه و آلودگی قرار گرفت، آن چنان در درون خودش قوه عاقله، امیر و حاکم بر نفس باشد که اجازه ندهد نفس در آن جا طغیان کند. برای این که این فضیلت اخلاقی در انسان حاصل شود، باید در محیط اجتماع بود، در معرض گناه و آلودگی قرار گرفت و آن جا انسان بتواند با خودش مبارزه کند، آن قدر به این مبارزه ادامه بدهد تا

قوه عاقله بر هواهای نفسانی، شهوت و غضب آن چنان امیر و پادشاه و حاکم شود که او هر چه امر کرد، قوای زیر دستی اطاعت کنند.

اگر ما از اول برویم در یک محیطی منزوی شویم و خلوت گزینیم؛ خُب هرگز با نامحرمی برخورد نمی کنیم تا حالت مبارزه در ما حاصل شود و ما بتوانیم با مبارزه با او این فضیلت اخلاقی عفت را در درون خودمان رسوب و رسوخ بدهیم؛ یا مثلاً اگر با مردم رفت و آمدی نداشته باشیم، بد اخلاقی ها و بد رفتاری های مردم وجود ندارد تا ما عصبانی شویم و قوه غضبیه به جوش آید و بتوانیم عصبانیت و غضبان را کنترل کنیم و آن قدر این مسأله تکرار شود تا ما حاکم بر قوه غضبیه خودمان شویم. این فضیلت اخلاقی در خلوت و انزوا به دست نمی آید. بلکه باید در جامعه و با مردم بود. اگر گاهی افراد رفتارهای ناپسند و ناروایی داشتند و برخورد بدی با ما داشتند، آن جا بتوانیم با این قوه غضبیه خودمان مقابله کنیم و این مقابله به مرور زمان به جایی برسد که انسان حاکم بر قوه غضبیه اش بشود.

پس ما اگر بخواهیم صفت عفت با شعبه های مختلفش را در جانمان رسوخ دهیم یا بخواهیم صفت شجاعت را در درون جان خودمان رسوب و رسوخ بدهیم، طبیعتاً شما باید در معرض قرار بگیرید تا این ها به عنوان یک فضیلت در جان شما باشد. و الا اگر ما یک مدتی در یک گوشه خلوتی نشستیم و این اتفاقات هم برآیمان نیفتاد و ما فکر کردیم که حالا قدمی برداشتیم و پیش رفتیم، به محض این که از آن محیط خلوت بیرون برویم و برخورد کنیم با افرادی که مقید به مسائل نیستند، می بینید که اصلاً نمی توانیم خودمان را کنترل کنیم.

دارد که: عابدی در بنی اسرائیل مدّت های مدیدی در یک غاری عبادت می کرد. دختر جوانی مریض شد. خانواده اش گفتند که این عابد خیلی اهل عبادت و بندگی خداست، ما این دختر را پیش او ببریم او دعا کند شاید بیماری دخترمان برطرف شود. بعد که دختر را به آن جا بردند و خودشان به شهر برگشتند، شیطان سراغ عابد آمد تا آن اتفاقی که نباید بیفتد، افتاد. این نتیجه همان انزوا گزینی و گوشه گیری بود. یعنی فضیلت عفت در درون جان او جای نگرفته بود. به همین خاطر با این که سال ها منزوی بود و عبادت هم کرده بود، نتوانست به نتیجه مطلوبی دست پیدا کند.

در نقطه مقابلش نقل می کنند که مرحوم میرداماد در ایام جوانی در حجره مشغول مطالعه بود. تقوای میرداماد زبانزد شده بود. بعضی ها قصد کردند که میرداماد را امتحانش کنند. یکی از دختران دربار شب هنگام آمد درب حجره میرداماد را زد و با صحنه سازی گفت عده ای قصد تعرض به من را دارند و اگر شما به من پناه ندهید، من فردا به شاه خواهم گفت ایشان به من پناه نداد و من مورد تعرض قرار گرفتم. میرداماد در یک مخمصه ای گرفتار شد. از یک طرف دختر جوان بخواهد بیاید در حجره تا صبح بماند، از طرفی به او تهمت بزنند و... به هر حال گفت بیا. دختر که وضع لباس و رفتارهایش نشان میداد که از دربار هست و از شاهزاده ها هست، در حجره خوابید. میرداماد تا صبح که مشغول مطالعه بود، هر وقت که شیطان حمله می کرد، او یکی از انگشتانش را داخل چراغی که برای مطالعه برای خود گذاشته بود، می گذاشت. به گونه ای که تا صبح همه انگشتانش سوخت.

این هم یک نوع برخورد با معصیت و گناه است. لکن بین این و آن چقدر تفاوت هست. یعنی در این جا یک برخورد بسیار سازنده ای جناب میرداماد از خودشان نشان دادند. یک تقوای فعال و سازنده که در محیط گناه و آلودگی توانست جلو خودش را بگیرد. نه این که برود یک گوشه خلوتی و اصلاً با کسی برخورد نداشته باشد.

خلاصه این نظر این است که: یکسری از صفات و فضائل اخلاقی که ما در مسیر سیر و سلوک الی الله باید این ها را داشته باشیم. یعنی در مرتبه تحلیه ما باید دارای فضائل اخلاقی باشیم. باید صبر را واقعاً در درون خودمان داشته باشیم. در قرآن کریم این همه آیات دارد که «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۱ صفت صبر در کجا به دست می آید؟ در گرفتاری ها. اما اگر گرفتاری وجود نداشته باشد، معنا ندارد بگوییم ایشان واجد صبر شده است. شما اگر می خواهید خداوند با شما باشد، یعنی به این آیه عمل کرده باشید، باید در محیطی قرار بگیرید که آن جا ناهنجاری ها، گرفتاری ها و مشکلات هست، و در برخورد با آن گرفتاری ها و مشکلات، شما آن باطن خود را نشان بدهی، آن حالت و روحیه اطاعت فرمانت نسبت به پروردگار عالم را نشان دهید و تقویت کنید تا بشود به شما گفت صبور.

مراتب سیر و سلوک: دوم تخلیه

یا مثلاً فرض کنید که انسان اگر دارای خدای نکرده صفت بسیار زشت حسادت هست. ما در مرتبه تخلیه، باید صفت حسادت را از درون جان خودمان ریشه کن کنیم. یعنی واقعاً این صفت اصلاً نباید در جان ما باشد. حُب این کی اتفاق می افتد؟ وقتی که ما در جامعه باشیم و موقعیت هایی که افراد در جامعه دارند را ببینیم. موقعیت هایی که معروف، مشهور و مورد توجه افراد و مورد احترام افراد هستند، و ما ببینیم ما آن موقعیت را نداریم. در این جا نفس شروع به طغیان می کند و می خواهد هر طور شده موقعیت او را از بین ببرد تا خودش مورد توجه قرار گیرد. این جا است که انسان باید با این طغیان نفس مبارزه کند. اگر مبارزه کرد و کار را به جایی رساند که دیگر محیط اطراف او، داشتن ها و نداشتن ها برایش اهمیتی نداشت، معلوم می شود که او صفت حسادت را از درون جان خودش ریشه کن کرد. یعنی توانسته مرتبه دوم را (سه مرتبه عرض کردیم: تجلیه، تخلیه، تحلیه) توانسته است این مرتبه تخلیه را در خودش پیاده کند. این جا است که واقعاً کاری صورت گرفته است، و الا اگر ما اصلاً با کسی برخوردی نداشته باشیم و بخواهیم در گوشه ای زندگی کنیم، ممکن است این صفات در گوشه ای از جان ما جا خوش کرده باشند و ما بی خبر از آن ها فکر می کنیم مسیری طی کردیم و راهی آمدیم، اما خبر نداریم که بالاخره پروردگار عالم ما را در معرض امتحان قرار خواهد داد، و نمره را در مقام امتحان به افراد می دهند. یعنی چرخ روزگار به گونه ای می چرخد که ما در یک موقعیت امتحانی قرار می گیریم که آن جا باید باطن ما یا به آن صفاتی که در جان ما هست، خودشان را بروز و ظهور دهند. این جا معلوم می شود که ما چه کاره ایم. حالا یا موقعیت گناه هست، یا حسادت هست و رزائل اخلاقی دیگر؛ اگر ما تمرین های سابق را نداشته باشیم و آن فضیلت در درون جان ما جا نگرفته باشد، متأسفانه این جا ممکن است مردود بشویم.

۱- خدا با شکیبایان است. سوره بقره، آیه ۱۵۳

این هم خلاصه ای از نظریه کسانی که معتقد هستند ما با انزوا و گوشه گیری مخالف هستیم و باید در متن اجتماع زندگی کرد.

شناوری دستورالعمل ها به تناسب حال افراد

نظریه دیگری هم در این جا وجود دارد. این نظریه معتقد است که ما نمی توانیم این دو نظریه را به همین صورتی که بیان کرده اند بپذیریم. بلکه قائل به تفصیل می شویم. بدین صورت که: ما نمی توانیم یک دستورالعمل کلی به همه افراد بدهیم. بله؛ ما یک دستورالعمل های کلی داریم، ولی هر فردی با توجه به موقعیت خودش باید آن دستورالعمل ها را در وجود خودش مدیریت و پیاده کند.

مثالی عرض کنم: فرض کنید که به ما می گویند پُرخوری بسیار صفت مذمومی است. خُب این یک قانون کلی است. حالا آیا ما این دستورالعمل را در همه افراد به صورت یکسان باید بگوییم همه از پرخوری اجتناب کنید؟ افراد موقعیت های متفاوتی دارند. بعضی ها خیلی ضعیفند. او اگر یک غذای خوبی نخورد اصلاً توان عبادت ندارد. یعنی جان ندارد که بخواهد عبادت کند. این باید غذای خوبی بخورد. منتها نه به قصد شکم چرانی، بلکه به این نیت و به این قصد که من یک توانی در بدنم باشد که بتوانم عبادتی کنم، نمازی بخوانم روزه ای بگیرم. لهذا یکی از عبادت های ما روزه گرفتن است. به خصوص روزه هایی که مستحبی است. کسانی که اهل سیر و سلوک هستند سفارش می کنند روزه بگیرید، اما یک استثنائی قائل می شوند. می فرمایند اگر بدن تان دچار ضعف است، این را انجام ندهید. حفظ مزاج و سلامت و نشاط، اولویت اول ماست.

اما یک فرد دیگری بدن قوی دارد و از نظر مزاج سالم و تومند است. لذا خیلی نیاز به غذای زیادی ندارد، بلکه مختصری هم اگر غذا بخورد، می تواند برای مقصد عبادتی که مدّ نظرش هست، بتواند کار کند. این ها به مدیریت های شخصی افراد بر می گردد. یعنی هر شخصی با توجه به آن مقصد، باید برای خودش مدیریت و برنامه ریزی کند. چه مقدار خوابش را چه خوراک و مسائل دیگرش را.

جمع بندی

پس قوانین کلی ما به جای خودش درست هستند، لکن پیاده کردن آن قواعد کلی برای اشخاص این گونه نیست که آن ها منجمد باشند، بلکه حالت سیال و شناوری دارند. هر فردی به تناسب حال خودش باید از آن قواعد استفاده کند.

در رابطه با مسأله انزوا یا ماندن در اجتماع، هر فردی به تناسب حال خودش باید این مسأله را در نظر بگیرد. گاهی هست که ما در یک محیط بسیار فاسدی زندگی می کنیم. اگر بخواهیم با دوستان فاسد، دوستانی که بی دین هستند، بیش از اندازه رفت و آمد کنیم، اگر خودمان آن استحکام لازم در دین را نداشته باشیم، قطعاً تحت تأثیر رفتارها و گفتارهای آن ها قرار می گیریم. ما هرگز به چنین فردی سفارش نمی کنیم که نه، شما برو داخل اجتماع با مردم بچرخ. این فرد اِلا و لابد باید مقداری از این دوستان فاصله بگیرد. حدّاقل تا آن زمانی که آن چنان استحکامی از حیث اعتقادات و از حیث رفتار در درون خودش ایجاد کرده باشد و اطمینانی در خودش حاصل کرده باشد که تحت

تأثیر گفتارهای آن افراد قرار نگیرد. بسیار اتفاق افتاده افرادی که ابتداءً بسیار متدین و اهل نماز شب و جماعت بودند، ولی آن استحکام لازم در وجودشان نبود. این ها رفتند در محیط هایی قرار گرفتند که آن محیط ها افراد فاسد الاعتقاد و فاسد الاخلاق داشت. این ها به مرور زمان و آرام آرام تحت تأثیر آن ها قرار گرفتند و مثلاً خانمی که با حجاب بود، کم کم چادر از سرش کنار رفت و کم کم حالا آرایش هم می کند. یا جوانی که اهل عبادت و نماز شب بود، حالا نمازش از اول وقت به آخر وقت می افتد، یک وعده می خواند یک وعده نمی خواند و در آخر می گذارد کنار. خُب طبیعتاً این فرد به صلاحش نبود که در این محیط زندگی کند. او باید تا زمانی که استحکام عقیدتی و رفتاری پیدا می کرد، از این محیط آلوده اجتناب می کرد.

بنابراین اگر ما در ابتدای راه هستیم، چاره ای نداریم و الاً و لابد باید مقداری از محیط اجتماع فاصله بگیریم تا از حیث عقیدتی و رفتاری، یک استحکام درونی پیدا کنیم. بعد از این که این استحکام درونی پیدا شد، که ما مطمئن شدیم تحت تأثیر افکار دیگران قرار نمی گیریم. یک قدرت تشخیصی پیدا کردیم که می توانیم حق را از باطل تشخیص دهیم.

حرف هایی که به صورت شبهه به جامعه عرضه می شود، اگر خیلی بطلانش آشکار و روشن باشد، کسی فریب نمی خورد. آن ها که هیچ وقت شبهات را اینگونه عرضه نمی کنند، بلکه جوری عرضه می شوند که ظاهری زیبا و موجّه دارد، اما باطنش بسیار آلوده و باطل است. همه که قدرت تشخیص ندارند، لذا عده ای فریب می خورند. اما اگر ما توانستیم و در اثر مطالعه، شنیدن و تفکر به جایی برسیم که یک استحکام عقیدتی پیدا کنیم که این شبهات دیگر برای مان رنگ و لعابی نداشته باشد، آن وقت می توانیم برویم در جامعه در بین مردم و دستگیری کنیم از کسانی که ابتدای راه هستند و در معرض شبهات قرار دارند. تا بتوانیم کمک شان کنیم و دست شان را بگیریم. همان فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر، تبلیغ اعتقادات دینی و فضائل اخلاقی در بین این ها داشته باشیم.

البته حتی کسانی که توانسته اند این استحکام عقیدتی را پیدا کنند و ساعاتی را در جامعه در بین مردم باشند، حتی این ها هم احتیاج به این دارند که یک ساعاتی را برای خودشان قرار دهند. ساعاتی به خصوص از شب که مردم همه در بستر آرام گرفته اند و شهر از غوغا و سر و صدا نجات پیدا کرده و در یک آرامش و سکوتی به سر می برد، این ها در دل شب خودشان را از رخت خواب بکنند، وضویی بگیرند و طهارتی داشته باشند و خودشان را آماده کنند برای انس با پروردگار عالم. این انس، طبیعتاً یک محیط خلوتی را می خواهد.

خلاصه عرائض به این جا رسید که ما دو نظریه را به صورت اطلاق و کلی قبول نمی کنیم، بلکه افراد، متفاوت هستند و هر کسی نسبت به وضعیت خودش باید مدیریت و برنامه ریزی خودش را داشته باشد.

امیدواریم که پروردگار عالم به همه ما توفیق مراتب سیر و سلوک الی الله را عنایت بفرماید و ما به صورت افرادی مؤثر در جامعه حضور داشته باشیم، و در عین حال ساعاتی را هم برای انس با پروردگار عالم به خودمان اختصاص بدهیم. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

استاد عالم‌زاده نوری

استاد محترم: حجت الاسلام والمسلمین عالم زاده نوری

در راستای، تبیین شعار رزمایش _ اخلاق و معنویت عصر امام خمینی ره (مدیریت اخلاق و تربیت)

مورخ: ۸ بهمن ۱۳۹۹

موضوع ما: «جایگاه فعالیت های جمعی و تعاملات شبکه ای در خودسازی و تهذیب نفس» می باشد.

اعوذ بالله من الشیطان اللعین الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین، و صلّ الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین.

جمع بین وظایف فردی و وظایف اجتماعی

انسان مؤمن موظف است که در مسیر تقرب به خدای متعال حرکت کند و روز به روز در این مسیر تقرب با حقیقت عالم، مرتبط تر شود. با باطن عالم پیوند برقرار کند و به غیب هستی نزدیک شود. از این ارتباط با غیب هستی، تعبیر کرده اند به «معنویت». معنویت از ماده «معنی»، نقطه مقابل «ماده» است.

«ماده» همین عالم فیزیک و همین روابط محسوس و ملموسی است که ما با حواس پنج گانه خودمان با آن ارتباط برقرار می کنیم. دیدنی ها و شنیدنی ها و بویدنی ها و چشیدنی ها و لمس کردنی ها... این ها امور مادی هستند. امور فیزیکی و طبیعی هستند. ماوراء این ماده و در سطحی فراتر از این ارتباطات طبیعی و فیزیکی، حقایقی هست، عوالمی هست، باطنی هست که انسان مؤمن موظف است در مسیر خودسازی با آن باطن عالم ارتباط برقرار کند. آن می شود معنویت، یعنی فراتر از مادیت.

منتها نکته خیلی مهم این است که: ضمن این که انسان تلاش می کند که از این روابط مادی و از این زنجیرهای عالم طبیعت خودش را خلاص کند و به تعبیر حافظ از تخته بند تن بیرون بیاید، از قفس جسمانیت و مادیت خارج شود، از انانیت خودش رها شود و به عالم بالاتر بکشد، ضمن این که موظف به این است، ضمناً موظف به دسته ای وظایف اجتماعی هم هست. یعنی این که انسان طراز اسلام، انسان معنوی مورد نظر مکتب تشیع، آن انسانی نیست که به صورت فردی به گوشه ای رفته، در غاری خزیده یا در محرابی مشغول عبادت است و از تمتعات دنیوی کلاً فاصله گرفته و دائم نماز و روزه می گیرد و به کسی کاری ندارد. این چنین شخصیتی نمونه طراز انسان معنوی اسلامی نیست.

وجود مقدس پیامبر اکرم فرمودند که: «رَهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي الْجِهَادُ»^۱. رهبانیت مورد دین اسلام، خلوت گزیدن و در کنج عافیت خزیدن و در محراب عبادت ماندن و سجده کردن و به عبادت گذراندن نیست.

رهبانیت در مسیحیت

۱- رهبانیت امت من جهاد کردن در راه خداست. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۴، ح ۱، باب نهی از رهبانیت

حتی در فرهنگ مسیحیت هم این نبوده است. شما فکر نکنید که در دین مسیحیت، حضرت عیسی (علیه السلام) به چنین زندگی توصیه می کرده، ولی در فرهنگ اسلام، پیغمبر معظم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند خیر؛ رهبانیت در اسلام متفاوت است. نه؛ در مسیحیت تحریف نشده هم چنین چیزی نبوده است. این رهبانیتی که کشیشان مسیحی درست کردند، خداوند در قرآن می فرماید: «**وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ**»^۱ این رهبانیت را این ها درست کردند. ابتدعوها، یعنی از خودشان در آوردند. اما ما نگفته بودیم که مسیحی ها این گونه عمل کنند. شما دیدید در قرآن کریم هم آمده که حضرت عیسی (سلام الله علیها) وقتی که آن حرکت اجتماعی را میخواست آغاز کند، آمد مقابل جمعیت ایستاد، «**قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَيَّ اللَّهُ**» چه کسی می آید با من در مسیر یاری خدا حرکت اجتماعی داشته باشد. «**قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ**»^۲ حواریین آمدند و به یاری حضرت عیسی (علیه السلام) برخواستند و حضرت عیسی (علیه السلام) آن حرکت اجتماعی را آغاز کرد و با آن حرکت اجتماعی طوفنده خودش برای طواغیت زمان خود ایجاد خطر کرد، به گونه ای که تلاش کردند ایشان را از بین ببرند. یعنی نوعی فضا را بر طاغوت های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خداوندان زر و زور و تزویر، فضا را تنگ کرد و بر آن ها فشار آورد. آن ها هم موجودیت خودشان را که در خطر دیدند، حضرت عیسی (علیه السلام) را از میان برداشتند.

افزایش ظرفیت ها در اجتماع

غرض این که انسان مؤمن متخلّق اگر بخواهد مطابق دین عمل کند، باید علاوه بر این که تلاش می کند در مسیر معنویت حرکت کند و روز به روز با باطن عالم نزدیک شود، همان طور باید تلاش کند یک اقدام اجتماعی مؤثر داشته باشد و در حمایت از این ها نقش آفرینی کند.

برای این منظور اقدامات فردی کفایت نمی کند. یعنی این که من به تنهایی خودم را تنهای تنها فرض کنم و با علم و دانش و مهارت و توان و امکانات خودم بخواهم دین خدا را یاری کنم، این کفایت نمی کند. چون ما به تنهایی خیلی ظرفیت و توانمان کم است. خدمتی که ما می توانیم به تنهایی انجام دهیم، خدمت بزرگی محسوب نمی شود. وقتی که انسان ها به هم دیگر پیوند می خورند و دست در دست همدیگر می گذارند و یک حرکت گروهی را شکل می دهند، توانشان از جمع توان آحاد فراتر می رود. اصطلاحاً به آن «هم افزایی» می گویند. یعنی این ها وقتی با همدیگر حرکت می کنند، کاری می توانند انجام دهند که هرگز بدون این ها نمی توانند در شرایط عادی انجام دهند.

یک مثال خیلی ساده، ما با توان فردی خودمان یک کارهایی می توانیم انجام دهیم، مثلاً می توانیم یک جسم را جابجا کنیم. مثلاً من با توان فردی خود می توانم این میزی که مقابل من هست را جابجا کنم، یا میزی دو سه برابر این را با شدت و مشقت می توانم جابجا کنم. این طبیعتاً توان فردی من است. اما اگر یک ماشین که راننده اش خطا کرده و چرخش به جوب افتاده و بیرون نمی آید، در چنین شرایطی من هر چه زیر ماشین تلاش کنم، نمی توانم ماشین را از

۱- و رهبانیتی که به بدعت آورده اند ما بر آنها مقرر نکرده ایم. سوره حدید، آیه ۲۷

۲- گفت: چه کسانی در راه خدا یاران منند؟ حواریان گفتند: ما یاران خداییم. سوره آل عمران، آیه ۵۲

درون جوی آب بیرونش بیاورم. من به تنهایی نمی توانم، شما و دیگری هم به تنهایی نمی توانیم. هر کدام از ما به تنهایی زور بزنیم، جز این که به کمر خود آسیب بیاوریم و مهره های پشت ما آسیب ببیند، هیچ خاصیتی برای ما ندارد. پنج تا از ما اگر برویم با همدیگر زیر ماشین قرار بگیریم و انرژی مان جمع که بشود، یک کاری بزرگ تر از کار آحاد می توانیم پدید بیاوریم. این می شود عزم و اراده جمعی. با اراده جمعی کاری می شود انجام داد که هرگز به تنهایی آحاد انسان ها نمی توانند، و لو این که هزار نفر به تنهایی بیایند.

ما باید این توانایی ها را به همدیگر گره بزنیم و از این پیوند اراده ها، کارهای بزرگی پدید بیاوریم.

لزوم اجتماع مؤمنین بر حق

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند که: «فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ [عَلَى] مَعَ الْجَمَاعَةِ» دست خدا بالای جماعت قرار گرفته است. و فرمودند: «وَإِيَّاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ، فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ»^۱ فرمودند از جدایی پرهیز کنید و با همدیگر پیوندهایتان را حفظ کنید. زیرا آدم تنها طعمه شیطان می شود، همان طور که گوسفند تنها طعمه گرگ می شود.

بنابراین مؤمنان باید از تنهایی پرهیز کنند. مؤمنان باید بیایند و با همراهی و همکاری، اجتماع پدید بیاورند، کانون ها و هسته های جمعی پدید بیاورند، و به تعبیر قرآن کریم «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا»^۲ اعتصام بحبل الله باید جمعی باشد. یعنی بندگی خدا هم فردیش کافی نیست. مؤمنان باید دست در دست همدیگر چنگ به ریسمان خدا بزنند. باید عبودیت جمعی پدید بیاورند.

باز در روایات، متعدد داریم که فرمودند مجتمع بر حق باشید. همان طور که دشمنان شما در باطن خودشان اجتماع کردند، با اجتماع خودشان جبهه باطل را تقویت کردند، شما هم باید با اجتماعات خودتان، جبهه حق را تقویت کنید. یعنی با این پیوندهای گروهی.

قرآن کریم خیلی صریح می فرماید: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى»^۳ در مسیر برّ و تقوی در این مسیر حقی که قرار دارید، با همدیگر تعاون کنید. این که من برای خودم آدم خوبی باشم و دیگری برای خودش آدم خوبی باشد، این کافی نیست. این خوبی نیست. از این خوب تر این است که ما با همدیگر یکپارچه بشویم و در واقع این دست های پراکنده، مشت های یکپارچه ای شوند، این قطره های متفرق تبدیل به سیل شوند، این آهنگ های پراکنده، یک سرود و سمفونی واحد پدید بیاورند و یک عظمتی در یک حرکت جمعی کاروانی شکل بگیرد متحد بر علیه همه بدی ها و زشتی ها. متحد بر علیه شرک و ظلم و فسق و کفر و استکبار و طاغوت و شیاطین، بتوانیم یک حرکت یکپارچه کاروانی را شکل دهیم.

۱- دست خدا با جماعت است و از تفرقه حذر کنید، زیرا کسانی که از جماعت کناری می گیرند طعمه شیطان اند مانند گوسفندی که از گله جدا می افتد و گرگ او را بر می برد. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷

۲- و همگی به ریسمان خدا [= قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت]، چنگ زنید. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳

۳- (همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید. سوره مائده، آیه ۲

این «فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ»^۱ کُفر به طاغوت، صرفاً یک کفر فردی نیست، بلکه یک کفر اجتماعی است. یعنی همه با همدیگر به نحو یکپارچه در یک اقدام متشکل در یک جبهه منسجم با یک آهنگ واحد، تحت پوشش یک ولی، تحت امر یک ولی، حرکت کنیم.

پرهیز دادن معصومین از تنهایی

در روایات، مکرر و در جاهای متعدد آمده است که از تنهایی پرهیز دادند. فرمودند: «فان اجرا ما یكون الشيطان على الانسان اذا كان وحده»^۲ یا در تعبیر دیگری دارد: «فان الشيطان أجراً ما يكون على الإنسان إذا كان وحده»^۳ یعنی آن جایی که شیطان بیشترین جرأت را بر علیه ما دارد. یعنی بیشترین جسارت را پیدا می کند که دست بیندازد و ما را نابود کند، آن جا جایی است که انسان ها تنها می شوند. وقتی آدم ها تنها می شوند، «أشد ما يهيم بالإنسان»^۴ آن جا شدیدترین جایی است که شیطان قصد جان انسان را دارد. شیطان برای این که یک انسان را نابود کند، چه می کند؟ کافی است برای نابودی انسان، شیطان آن انسان را بی انگیزه و نا امید و دلسردش کند. آن شور و شوق و طراوت و جوشش را از او بگیرد. این کافی است برای نابودیش. سرگردانی ایجاد می کند و نابود می شود.

وقتی انسان ها کنار همدیگر هستند و دست در دست همدیگر دارند و تشکل هایی پدید می آورند و تعاون می کنند، علاوه بر این که کار بزرگی می توانند تحویل دهند، علاوه بر این، انگیزه و نشاط و طراوت بیشتری دارند. اگر کسی این وسط انگیزه اش فرسایش پیدا کند، بلافاصله توسط جمع، ترمیم می شود و دوباره برمی-گردد. انسان ها وقتی دست در دست همدیگر می گذارند و کنار همدیگر قرار می گیرند، زمینه ای برای پدید آوردن فکرهای بزرگ و همّت های و الا شکل می گیرد. آدم وقتی تنها باشد، همّتش خیلی ضعیف است، اما وقتی چند انسان دور هم قرار می گیرند، همّتشان بالا می رود.

به تعبیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) از «قصر الهمة» نجات پیدا می کنند. علاوه بر این که از قصر الهمة نجات پیدا می کنند، با مباحثه با هم با فضای جمعی که پدید می آورند، ایده های نو خلق می کنند و راه کارهای جدید به دست می آورند و فضاهای جدید را می توانند کشف کنند. این ها خاصیت هایی است که جمع های انسانی دارد. ما باید از این ها استفاده کنیم. این ها ظرفیت ها و زمینه های پنهانی است که انرژی ما را در کار نصرت دین خدا بالا می برد.

ما اگر قرار است وجودمان را خرج کنیم برای این که دین خدا تقویت شود، برای این که حمایت کرده باشیم از مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، باید بهترین راه کارها و کوتاه ترین مسیرها را پیدا کنیم. کوتاه ترین مسیرها این ها است.

۱- کسی که به طاغوت [= بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد...سوره بقره، آیه ۲۵۶

۲- بیشترین جرأت را شیطان هنگامی بر انسان دارد که تنها باشد. کافی، ج ۶، ص ۵۳۳

۳- بیشترین جرأت را شیطان هنگامی بر انسان دارد که تنها باشد. کافی، ج ۶، ص ۵۳۴

۴- «إن الشيطان أشد ما يهيم بالإنسان حين يكون وحده خالياً لا أرى أن يرقد وحده». کافی، ج ۶، ص ۵۳۳

انسان مؤمن با دقت، وسواس، حساسیت و بُخل، لحظه های عمرش را خرج می کند. وقتی ما متوجه شدیم این مسیر، مسیری است که بهتر نتیجه می دهد و ثمره بالاتری دارد، طبیعتاً از این مسیر باید حرکت کنیم که این پیوندهای اجتماعی، این جبهه های ایمانی، این تشکل ها و گروه های مؤمنان را شکل دهیم و با هم افزایی و هم نوایی و دست در دست یکدیگر دادن و با هم حرکت کردن بتوانیم یک کار بزرگ تری انجام دهیم.

از تنهایی در روایات ما خیلی نهی شده است. فرمودند که مسافرت به تنهایی نروید، غذایتان را تنهایی نخورید، وقتی تنها می شویم در معرض آسیب شیطان قرار می گیرید. همان طور که گوسفند تنها در طعمه گرگ می شود و در معرض آسیب گرگ فرار می گیرد، آدم تنها هم در معرض آسیب شیطان قرار می گیرد.

بسیاری از رزائل اخلاقی در ارتباطات جمعی حل می شود. زمینه خودسازی اخلاقی به همان معنای سنتی خودش، اتفاقاً در ارتباطات اجتماعی برداشته می شود. رزائل اخلاقی آن جا در وجود انسان اولاً آشکار می شود و بعد هم امکان پاک شدن از این رزائل پدید می آید.

فلسفه فعالیت های اجتماعی

گاهی وقت ها انسان تنها که هست خیلی خوب است. وقتی می آید در جامعه تازه لجن وجودش بالا می زند و هم خودش متوجه می شود و هم دیگران متوجه می شوند که او هنوز آمادگی های لازم را ندارد. آن ظرفیت وجودیش کامل نیست. وقتی ما با همدیگر یک جبهه پدید می آوریم و یک کار جمعی را رقم می زنیم، اتفاقی که می افتد این است که حسادت ها و رقابت ها و خودخواهی های بیجا از بین می رود. چون احساس می کنیم همه یکی هستیم، متوجه می شویم به این که موفقیت من، موفقیت شما است، و موفقیت شما موفقیت من است. بنابراین چرا حسادت و رقابت بیجا داشته باشیم؟ بهتر است که با هم تعاون کنیم. مثل تیم فوتبال که یکی گل می زند ولی همه خوشحال می شوند، یک گل می زند ولی امتیاز برای همه نوشته می شود. چون آن پیوند حقیقی و واقعی برای این ها پدید آمده است. در راستای رسیدن به هدف، اگر یک نفر موفق باشد، دیگران هم احساس افتخار می کنند و خوشحال می شوند.

مؤمنان باید با همدیگر یک تیم واحد و جبهه واحد پدید بیاورند. وقتی ما متوجه شدیم که یک جبهه واحد هستیم، زمینه این رزائل اخلاقی هم از بین می رود. یعنی فرض کنید شما می خواهید بروید جایی سخنرانی کنید، من همه یادداشت ها را به شما می دهم، چون اگر شما بروید یک موفقیتی برای دین خدا پدید بیاورید، من سربلند می شوم. این فهم اجتماعی است که من نباید فکر کنم که این یادداشت ها را زحمت کشیدم و درست کردم، این ها مال من است و من می خواهم با این ها قیافه بگیرم و افتخار بیافرینم. شما بروید این ها را بگویید، دیگر تازگیش از بین می رود و می سوزد. اتفاقاً برعکس، من تمام یادداشت هایم را می دهم شما استفاده کنید، شما هم ممکن است تلاش کنید من موفق شوم، من تلاش می کنم دیگری موفق شود. مؤمنین این گونه با یکدیگر پیوند برقرار می کنند به عنوان یک تیم واحد، هم جهت، تحت فرمان ولی حرکت می کنند.

این اصل فلسفه فعالیت های اجتماعی است که در واقع با کنار هم قرار گرفتن و با ایجاد یک عظم جمعی، ما کار بزرگ تری می توانیم انجام دهیم، و ما موظف هستیم که کار بزرگ تری انجام دهیم. ما موظف هستیم از عمر خودمان بهتر استفاده کنیم. ما موظف هستیم نقش بیشتری در تاریخ بیفکنیم، نقش دین را، نه نقش خودمان را، نقش دین و خدا را، نقش معارف اهل بیت (علیهم السلام) را در تاریخ باید بیفکنیم، در جغرافیای انسانی باید بیفکنیم، در وجود همه انسان ها و جوامع بشری باید بیفکنیم. موظف هستیم اگر می توانیم کار بزرگ تری انجام دهیم، باید کار بزرگ تری انجام دهیم. و انجام دادن کارهای خیلی بزرگ به تنهایی ممکن نیست. اگر می خواهیم یک حرکت جمعی تاریخی را شکل دهیم، باید اجتماع پدید بیاوریم.

شرح توفیق شریف امام زمان (عج) برای شیخ مفید (ره)

به همین جهت بوده است که در آن توفیق شریفی که امام زمان (عج) برای شیخ مفید (ره) نوشتند و در کتاب های حدیث ما آمده است، این تعبیر را دارند که: مؤمنان باید «اجتماع القلوب» داشته باشند. یعنی اراده های مؤمنین باید جمع بشود. این که من تنهایی اراده کنم آدم خوبی باشم، شما هم تنهایی اراده کند آدم خوبی باشد، و سومی هم این طور اراده کند، کار عالم به سامان نمی رسد. خلقت به آن نتیجه نهایی خودش نمی رسد. باید مؤمنان بیایند با همدیگر تصمیم بگیرند یک خوب واحد بشوند. یک خوب واحد که هم نوا و هماهنگ دارد به سمت مقصد اعلائی دین حرکت می کند. مقصد اعلائی دین، «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»^۱ است. یعنی این باید بر همه ادیان غلبه کند، جهان گیر شود و پرچم لا اله الا الله، پرچم توحید و عدالت، در سراسر عالم به دست امام این دین باید به اهتزاز در آید.

این اتفاق باید بیفتد. در روایات آمده است که اگر یک روز از عالم باقی مانده باشد، خداوند متعال آن یک روز را انقدر طولانی می کند که آن اتفاق بیفتد. این فرجام آفرینش است. این آخر خلقت و هدف بعثت است. یعنی هدف نظام تکوین و نظام تشریح این است که به این جا برسد. این باید اتفاق بیفتد. بنابراین اگر بخواهیم این اتفاق زودتر بیفتد، ما باید زودتر این اجتماع القلوب را پدید بیاوریم.

تعبیر امام زمان (عج) در توفیق شریف آن گونه که در روایات نقل شده است، این است: «وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ، لِطَاعَتِهِ» برای ما شیعیان دعا کردند، فرمودند اگر شیعیان ما که خداوند آن ها را بر طاعت موفق گرداند «عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ» اگر شیعیان ما اجتماع القلوب می داشتند، اجتماع اراده ها می کردند «فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ» در وفا کردن به عهد شیعیگی. اگر اراده هایشان را با هم جمع می کردند و یک اراده متشکل واحد منسجم هم نوا و هماهنگ پدید می آوردند در وفا کردن به عهد شیعیگی، «لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا» برکت دیدار ما از آن ها به تأخیر نمی افتاد. «لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا» سعادت مشاهده ما برای آن ها زودتر پدید

۱- تا آن را بر همه آیین ها غالب گرداند. سوره توبه، آیه ۳۳

می آمد. «عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ»^۱ یعنی اگر شیعیان این یک پارچگی خودشان را، این تشکل جمعی خودشان را، این جبهه ایمانی خودشان را پدید می آوردند و حفظ می کردند، من امام زمان (عج) می آمدم. می دانید مشکل چیست که امام زمان (عج) نیامده است؟ زیرا من تصمیم گرفتم خودم برای خودم خوب شوم، رفتم کناری نشستم، و خودم در بهتری و خوشبینانه ترین حالت، یک آدم خوب و تنها شدم. شما هم همین طور و آن دیگری هم همین طور، همه رفتند تنها برایی خودشان خوب شدند. آدم های خوب تنها در جامعه زیاد است، ولی آن خوب واقعی که باید پدید بیاید، پدید نیامده است. آن اجتماع القلوب. یک خوب یکپارچه پدید نیامده است. به خاطر همین امام زمان (عج) کارش پیش نمی رود. با این آدم های خوب تنها کارش پیش نمی رود.

خوب واقعی مورد نظر امام زمان (عج) امام (ره) بود که یک حرکت متشکل یکپارچه جهانی جبهه شیعه و مکتب تشیع را در جهان به نحو یکپارچه پدید آورد. خوب واقعی سردار قاسم سلیمانی (ره) است که این انسجام و اتحاد امت اسلامی را بر علیه دشمنان و شیاطین و طواغیت شکل داد. خوب واقعی آنی هست که بتواند در پیوند با انسان های دیگر در یک حرکت جمعی بزرگ، فعالیت کند. نه این که خودمان به تنهایی دیواری دور خودمان بکشیم، با علم خودمان، با تجربه خودمان، با توان و ظرفیت های اندک خودمان بخواهیم کار کنیم. این طوری پیش نمی رود. باید دست ها را در دست همدیگر بگذاریم تا یک جریان طوفنده پدید بیاوریم، یک سیل یکپارچه پدید بیاوریم با فعالیت های گروهی، فعالیت های شبکه ای، پدید آوردن جبهه ایمانی، در گروه های مختلف و این احتیاج به تمرین دارد. این گونه نیست که گمان کنید ما از همان اول می توانیم در صحنه ها کار کنیم. اول باید گل کوچیکش را بازی کرد. اول باید در همین اجتماعات کوچکی که جوان ها با هم دارند، کارهای جمعی را تمرین کنیم، ورزیده که شدیم، آرام آرام فعالیت های گروهی جمعی توسعه پیدا کند، ظرفیت های وجودی ما بالا برود و یاد بگیریم که از خودخواهی های خودمان دست برداریم. یاد بگیریم که به خاطر بقاء یک حرکت جمعی طوفنده از نظرات خودمان دست بکشیم. خودخواهی های خودمان را کنار بگذاریم و سعه صدر پیدا کنیم تا آن وقت از همه این برکات بهره مند شویم.

خداوند متعال انشاءالله توفیق دهد که به بهترین شیوه و مؤثرترین روش بتوانیم در مسیر خدمت به دین اسلام و معارف اهل بیت (علیهم السلام) انجام وظیفه کنیم. و الحمد لله رب العالمین.

۱- اگر دل‌های شیعیان ما - که خداوند آنان را برای اطاعت خودش موفق کند - در وفا کردن به پیمان‌شان یکی بود هرگز سعادت و ملاقات ما از آنان به تأخیر نمی افتاد، بلکه سعادت دیدار ما با ما همراه با شناخت و صداقت برای آنان زود به دست می آمد. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷

استاد پورا کبر

استاد محترم: حجت الاسلام والمسلمین پورا کبر

در راستای، تبیین شعار رزمایش _ اخلاق و معنویت عصر امام خمینی ره (مدیریت اخلاق و تربیت)

دی ۱۳۹۹

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، و صلّ الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطاهرين، و اللعن الدائم على اعدائهم اجمعين. اللهم عجل لوليک الفرج و العافية و النصر و اجعلنا من خير شيعته و اعوانه و انصاره و المستشهدين بين يديه و حولنا رأفته و رحمته و دعائه.

با عرض سلام خدمت شما سروران عزیز. بحث ما در مسأله وظایف طلاب در تراز انقلاب اسلامی است. ما طلبه ها چگونه باید در این شرایط، این مسؤولیت خطیر اداره انقلاب اسلامی را بر عهده بگیریم و وظیفه مان چه می باشد؟ دو روایت را در این جا در محضر شما مطرح می کنم.

جاهلیت اول و جاهلیت آخری

یک روایت از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است که ایشان فرموده اند: من بین دو جاهلیت مبعوث شدم. جاهلیت اولی و جاهلیت آخری. جاهلیت اولی که قبل از بعثت حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) دنیا گرفتارش بود، خُب می دانیم که دنیا هم جاهلیت در مسائل اعتقادی داشت، و هم جاهلیت در مسائل عملی و زندگی داشت. کشتارها چقدر رایج بوده است. چقدر اذیت ها و ظلم ها در میانشان رواج داشت. نادانی ها و خرافات چقدر در دنیا وجود داشته است که مسأله برای دنیا روشن است که چه جاهلیتی بود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آن دنیای جاهلیت را تبدیل کرد به یک جامعه موفق سربلند متحد یک پارچه ایثارگر عالم دانشمند متمدن، که دنیا مرهون تمدن اسلامی است. دنیا تمام تمدنش را از اسلام و از قرآن و از اهل بیت پیغمبر (علیهم السلام) و از علماء اسلام گرفته است. جاهلیت اولی را حضرت (ص) این گونه دفع کردند. و بعد فرمودند جاهلیت آخری که بعد از حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) است، به مراتب از جاهلیت اولی سخت تر است.

این جاهلیتی که امروز به نام جاهلیت مدرن شناخته می شود. جاهلیت مدرن به مراتب خطرش بیشتر است. اگر آن جا کشتاری وجود داشت، کشتار جاهلیت اولی، فردی بود. یک نفر زورگو ممکن بود یک نفر را به قتل برساند. توان بیش از این که یک نفر را به قتل برساند یا چندین نفر را پی در پی به قتل برساند نداشت. اما امروز جاهلیت مدرن با یک وسیله ای مثل بمب می تواند دنیا را نابود کند. جاهلیت مدرن امروز، عجیب تر این است که آن گرسنگی های آن روز تا حدی قابل دفع بود، اما امروز یک ملت را یک مملکت را گرسنه نگه می دارند در تاریخ ایران گذشته آمده است که انگلیس در دوران سلطه اش بر ایران، نه میلیون به ایران به خاطر ایجاد قحطی مصنوعی که برای ایرانی ها درست کرده بودند، همه گندم ایران را خریداری کرده بودند و دسترسی به گندم را بر مردم ایران سخت کرده بودند، نه میلیون نفر در ایران به خاطر این قحطی ساختگی انگلیس در ظرف دو سال، گرفتار مرگ و میر شدند و جمعیت ایران از بیست و یک میلیون رسید به یازده میلیون.

امروز جاهلیت مدرن قتل عام میلیونی انجام می دهد. دنیا را این جور به گرسنگی ها، به قتل ها و به کشتارها دارد گرفتار می کند. در این جاهلیت مدرن و جاهلیت آخری، رسالت به غیر از ما و طلبه ها، حوزه های علمیه، مبلغین دین اسلام، کسی نیست که دنیا را نجات بدهد از این جاهلیت.

امروز رسالت ما به مثل دوران رسالت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سخت و بلکه سخت تر از آن زمان است که چگونه باید این بشریت را در این شرایط سخت دنیا، جاهلیت، خرافات، زورگویی ها، قتل و غارت ها، نا امنی ها، خودکشی ها، اختلافات و درگیری ها، پاشیده شدن نظام خانوادگی، از بین رفتن نظام خانواده و به وجود آمدن بچه های طلاق به این گستردگی، زنان بی سرپرست به این زیادی. این ها را هدایت کردن و ارشاد کردن، جز از حوزه علمیه از کسی دیگر امیدی نیست؛ و لذا برای ارشاد و تبلیغ در دنیا باید حوزه علمیه به عظمت و گستردگی این شرایط امروز دنیا خودش را تطبیق دهد و آماده کند.

مسئولیت طلاب در جاهلیت آخری (جاهلیت مدرن) – متخلق شدن به اخلاق اسلامی

برای آمادگی ما طلبه ها در این شرایط دنیا، دو سه مسأله در رأس کار است. بیش از همه، دنیا احساس خلأ معنوی می کند. همه صاحب نظران جهانی معتقدند دنیا بزرگ ترین مشککش خلأ معنوی است. معنویت که از بین رفت، مبتلا به این همه گرفتاری های زندگی و این همه درگیری ها، قتل و غارت ها شدند. معنویت اساسی ترین نیاز اولیه بشر است. به قول خیلی از صاحب نظران از نان شب برای بشر، معنویت بیشتر نیاز است؛ و لذا باید خلأ معنوی را بیشتر همه توجه کنیم. اول خودمان یک الگوی معنوی برای جامعه باشیم. یک اخلاق الهی در خودمان ایجاد کنیم که امروز وجود اخلاق، الگوی اخلاقی برای دنیا بسیار بسیار کارساز است. مردم بیش از گذشته به الگوهای اخلاقی و تربیتی توجه دارند.

شخصیتی مثل حضرت آیت الله العظمی بهجت (ره) نامش چقدر برای جامعه سازندگی دارد. همه اقشار دارند به او توجه می کنند. از راه و روش زندگی او دارند درس می گیرند، با آن که شاید درس های ایشان را نشنیدند، و لیکن نقل از دیگران شده است و با واسطه شنیدند، این چنین او را برای خودشان الگو می گیرند. پس مسأله الگوسازی معنوی برای دنیا، اخلاقی برای بشریت امروز، در رأس وظایف ما هست که ما طلبه ها باید الگوسازی برای خودمان داشته باشیم. جامعه را در روش عملی، تربیت کنیم. با روش های عملی خودمان را به تهذیب نفس برسانیم. این نیاز اساسی بشریت امروز دنیا را باید تأمین کنیم. اگر نکنیم، در این جاهلیت آخرایی که حضرت فرموده است، به رسالتمان عمل نکرده ایم.

شاید این که در روایات مان متعدد آمده است که مردم عصر غیبت، مؤمنین عصر غیبت آقا امام زمان (عج) از تمام مؤمنین عالم افضل هستند. امام سجاد (علیه السلام) فرمودند.

در روایتی هم فرمودند که این مؤمنین از هزار شهید بدر و أحد در پیشگاه خدا مقامشان بالاتر است.

عجیب تر این است که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند که: آن مؤمنین عصر غیبت برادران من هستند. اصحاب تعجب کردند که چطور ما که یاری شما در جنگ بدر و احد و خیبر کردیم، برادر شما نیستیم؟

فرمودند شما اصحاب من هستید، کنار من هستید و مرا یاری می کنید. ولی آن ها مرا نمی بینند، فرزند مرا نمی بینند، ندیده خدمت می کنند، تبلیغ دین می کنند، یاری اسلام می کنند، زمینه ظهور آقا امام زمان (عج) را فراهم می کنند. پس امروز ما مقام مان به مقام برادری حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است. مقام برادری رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را فقط امیر المؤمنین (علیه السلام) در دنیا و آخرت کسب کرده است. اما غیر از ایشان کسی این مقام را نداشت، جز این که حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند که مؤمنین عصر غیبت به خاطر این که در عصر غیبت ما یک رسالت بی نظیری داریم که حتی از زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم این وضعیت را دنیا مبتلا نبوده است. امروز باید ما طلبه ها این خلأ معنوی را با عمل معنویاتی خودمان، با اخلاق خودمان، با رفتار و تبلیغ عملی خودمان برطرف کنیم.

این اولین رسالتی است که ما در انقلاب اسلامی پرچمی را برافراشتیم که ما طلبه ها در رأس این کار بودیم. از همین ۱۹دی که طلبه ها جلودار بودند و اولین حرکت اعتراضی بر جریان جسارت به امام عزیز ما را طلبه های جوان انقلابی فریاد سر دادند. ما الان در همه صحنه ها جلودار صحنه های اجتماعی در عرصه جهانی، طلبه های جوان هستند. هر زمان امام عزیز (ره) و هم چنین امام خامنه ای (حفظه الله) دستوری دادند، اولین لُتیک گوی امامان انقلاب، طلاب جوان بودند و هستند.

امروز ما رسالت تاریخی در توأم انقلاب و رساندن این انقلاب به آقا امام زمان (عج) داریم.

قم، پایگاه نشر معارف اهل بیت در زمان غیبت

یک روایت دیگری باز در این مسأله وجود دارد که رسالت ما را خیلی سنگین در این شرایط امروز دنیا بیان می کند. شاید این روایت را بشود گفت که از معجزات غیبی امامان ما است، که تحقق پیدا کرده خبرهایی که فرموده اند. امام صادق (ع) فرمودند: روزگاری علوم اهل بیت پیغمبر (علیهم السلام) از کوفه بر می بندد و به قم وارد می شود. فرمود: «ذَلِكَ عِنْدَ قُرْبِ ظُهُورِ قَائِمِنَا» آن زمانی که قم مرکز نشر معارف اهل بیت می شود، حوزه علمیه قم به پا می شود، ظهور آقا و مولایمان امام زمان (عج) نزدیک است.

این خبر حضرت (علیه السلام) بعد از هزار و دویست سال امام صادق (علیه السلام) که فرمود، الان قم به پا شد. آن زمانی که حضرت (علیه السلام) می فرمود، شاید در قم شیعه ای نبود یا اگر بودند شیعه بسیار کمی بودند، و حتی شاید ادیان دیگر هنوز در قم وجود داشتند. آتش پرستی در ایران شاید در گوشه و کنار هنوز بوده است. اما حضرت (علیه السلام) خبر دادند که قم حوزه ای تشکیل می شود و مرکز نشر معارف الهی می شود. که امروز تحقق پیدا کرد. بعد فرمودند که: از قم تمام علوم اهل بیت به تمام کره زمین می رسد. هیچ خانه ای در کره زمین نمی ماند مگر این که علوم اهل بیت، معارف مکتب شیعه هم به آن خانه می رسد. فرمودند آن زمان که تمام دنیا از علوم اهل بیت با خبر شدند، معارف شیعه هم به همه عالم ابلاغ شده است، آن هم از قبیل حوزه علمیه قم به دنیا می رسد. که الان بخش عظیمی از جهان، برخوردار از حوزه های نشأت گرفته از حوزه های علمیه قم هستند. در جهان بشریت در تمام

ممالک اروپایی، آسیایی، آفریقایی و غیره هم چنان در حال گسترش هستند، حضرت (علیه السلام) خبر دادند فرمودند که آن زمانی که این علوم به همه دنیا برسد، آن زمان «ثُمَّ يَظْهَرُ الْقَائِمُ»^۱ امام زمان (عج) ظهور پیدا می کند. پس معلوم می شود بزرگ ترین علامت قطعی ظهور، شرط اول حتمی ظهور آقا و مولای مان، آقای مان منتظر این علامت و شرط است، این است که: ما در حوزه های علمیه به رسالت خودمان عمل کرده باشیم. این پیام را به عالم ابلاغ کرده باشیم. دنیا همه در جریان این پیام باشند، آمادگی برای ظهور حضرت (عج) و شنیدن پیام حضرت (علیه السلام) در دنیا به وجود بیاید.

پس اولین زمینه ساز ظهور آقا امام زمان (عج) ما طلبه ها می توانیم باشیم. پس با این روایات معلوم می شود که بزرگ ترین رسالت تاریخی امروز بر دوش ما هست. آن حرکت جهانی عدالت گستر آقا امام زمان (عج) بر دوش ما قرار گرفته است. ما باید به بهترین وجه، زمینه را در عالم برای حضرت (عج) فراهم کنیم. و لذا اولین شرطش این است که معنویت خودمان را به جایی برسانیم که دنیا از این معنویت ما دگرگون بشود. تحول پیدا کند.

مسئولیت طلاب در جاهلیت اُخری (جاهلیت مدرن) – قرار گرفتن در اجتماع و پاسخگو بودن

شرط دومی که ما باید انجام دهیم و جامعه عمل بدان بپوشانیم این است که: دنیا امروز بزرگ ترین اسلحه ای که بر علیه مکتب و مذهب و دین دارد به کار می برد، از اسلحه نظامی هم هزاران مرتبه بالاتر دارد استفاده می کند، از اسلحه شبهه سازی، شبهه پراکنی، إلقاء شبهات، فکر دنیا را آلوده کردن به شبهات، بزرگ ترین نقشه دشمن است که چقدر دستگاه ها روی کار آوردند، چقدر ابزار تبلیغی به کار بردند، چقدر مراکز علمی فرهنگی هنری ایجاد کرده است، فقط و فقط برای شبهه افکنی در ذهن و قلب و جان مردم دنیا، مردم کشور ما، جوانان ما، همه را دارند آلوده به شبهات می کنند. و لذا حوزه علمیه که بزرگ ترین پرچم دار رسالت رسول خدا (ص) و آقا امام زمان (عج) امروز در عرصه جهان است، باید برای پاسخگویی به تمام این شبهات و سؤالات خودش را آماده کند.

هر یک از ما طلبه ها یک مسأله فرهنگی را، یک سلسله از موضوعات فرهنگی خاصی را باید خودمان را برای پاسخگویی به سؤالات آماده کنیم. لازم نیست که در همه امور همه ما طلبه ها پاسخگو باشیم، که این اشتباه بزرگی است که خودمان را در همه امور بخواهیم آماده کنیم، که عملاً در هیچ امری موفق نمی شویم.

لزوم تجهیز طلاب به سلاح علم

در مسأله ولایت امیر المؤمنین (علیه السلام) در ولایت ائمه معصومین (علیهم السلام) اگر مثل علامه امینی (ره) متخصص فن باشیم، خودمان را در آن مسأله آماده کنیم. در مسأله کلامی توحید و نبوت و رسالت و معاد، این همه شبهات روز جدیدی که البته شبهات جدید بسیار کم است. فقط شکل عبارت ها عوض شده است، تعبیر عوض شده است. اما تمام این شبهات از زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مخالفین مطرح می کردند و بهترین

^۱ - و این نزدیک ظهور قائم ماست... سپس قائم ظهور می کند. بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۳

جواب ها را هم علماء شیعه در طول تاریخ دادند. آن قدر که مخالفین از بحث با علمای ما فرار می کردند. حاضر نبودند برای این که پاسخ این علما دندان شکن بوده است.

شیخ مفید (ره) داستان های مناظره اش چاپ شده، انسان می بیند چقدر این مناظرات، عزت آفرین بوده است. تا این اواخر، شب های پیشاور سلطان الواعظین را ببینید چه محاجّه و مناظره زیبایی را انجام می دهد که جمع زیادی را به مکتب و مذهب خوشبین می کند و این ها را آماده می کند.

مرحوم شرف الدین در کتاب المراجعات خود، چقدر زیبا به نامه و مواصلات شخصیت بزرگ جهان اهل سنت پاسخ می دهد و چه رابطه گرمی بینشان به پا می شود، و بعد، تأثیراتی که این کتاب می گذارد.

و همین طور علماء شیعه در تمام ادوار تاریخ، بهترین مناظره و محاجّه و پاسخگویی را به شبهات داشتند. امروز این شبهات فقط گاهی تعبیرشان عوض شده است، شکلشان عوض شده است. و الاً مطلب همان مطالب است، سؤالات هم همان سؤالات است. باید این سؤالات را از پاسخ هایی که علما دادند، از پاسخ هایی که هم چنان قابل جواب هست، قابل بیان هست، قابل طراحی کردن و دست آوردن هست. این جواب ها را آماده کنیم.

پس رسالت بزرگی که امروز بر دوش ما حوزویان هست، پاسخ گویی به این همه سیل سؤالات هست. شیخون فرهنگی در القاء شبهات است. خودمان را باید مجهز کنیم، آماده کنیم که هر زمان ذهنی باز می شود برای القاء شبهه، بتوانیم پاسخ دهیم.

حُب الان می بینیم که وهابی ها کار را به کجا رساندند. حاجی ما در مکه به زیارت خانه خدا می رود که با آن اعتقاد راسخ برود و برگردد. با یک اعتقاد جدید کامل معنوی به زندگی برگردد، همه را دارای یک کتاب پر از شبهه درباره شیعه می کنند. بهترین کتاب، نفیس ترین کتاب چاپ شده را تحویل شیعیان زائر ما می دهند، با دنیایی از سؤالات و شبهات این ها را گرفتار می کنند و از مکه به وطنمان برمی گردانند.

پس ما امروز باید آماده باشیم. حاجی که از این جا می رود، آماده این سؤالات باشد. پاسخش را دقیقاً بداند، مسأله برای او روشن و واضح بشود. نه این که حاجی را ببریم آن جا با دنیایی از سؤال و شبهه به وسیله کتاب وهابی ها به وطن برگردانیم که تازه خودش می شود القاء کننده این شبهات، و شبهات را گاهی به خانواده و دیگران القاء می کند. چون هنوز مطالعه نکرده و سؤال و بررسی نکرده است. همین که این عبارت را خوانده است، گرفتار شده و دیگران هم سؤال را پخش می کنند.

پس ما امروز یکی از رسالت های سنگین مان آمادگی برای تمام این سؤالات است. پاسخ به تمام این شبهات است. این شبهات مثل سم مهلکی در دل و جان روان جامعه ما، تحصیل کرده های ما، حتی تعجب نکنید این سؤالات گاهی برای طلبه های ما هم یک سهم مهلکی شده است، برای این که جوابش را نمی داند. در مقابل این ها خلیجانات ذهنی پیدا می کند و مبتلا به شبهه ذهنی می شود و بعد هم نمی داند چه کار کند.

و لذا باید مسأله پاسخ به سؤالات و جواب شبهات، این همه دستگاه های فراوان برای مراکز پاسخ گویی الان ایجاد شده است، کتاب های فراوانی نوشته شده است. این ها را در اختیار بگیریم، خودمان را مجهز کنیم، آماده باشیم در

هر مجلس و محفلی که قرار می گیریم، ده تا جواب برای یک سؤال افراد داشته باشیم. خیلی افراد مؤمنین عالی مقامی امروزه برایشان سؤالات طرح شده است. سؤالات سختی در ذهنشان به وجود آمده است که جوابش را نگرفته اند و برایشان مشکل شده است. پس هم مسأله معنویت را باید خیلی امروز الگوسازی معنوی داشته باشیم. نیاز بشر به این مسائل معنوی بسیار زیاد است، و هم مسأله پاسخ گویی به تمام سؤالات امروز باید خیلی جدی باشیم که به خصوص در مسائل فقهی امروزه سؤالات جدیدی مطرح شده است که قبلاً این سؤالات نبوده است که به نام مسائل مستحدثه مطرح می شود که ما می توانیم به قول شهید مطهری (ره) هر کدام از ما طلبه ها یک موضوع تخصصی فقه را مثلاً الان مسأله بازار، بانک ها، بورس ها، سؤالات فقهی بسیار مهمی پیدا کرده است.

باید افرادی الحمد لله حاضر به جواب برای پاسخ گویی به هر مسأله ای ما داریم، ولی باید خیلی بیش از این در این مباحث اقتصادی، در مباحث گوناگون فقهی پزشکی، و در مباحث دیگر، متخصصانه خودمان را آماده کنیم که هیچ سؤالی برای جامعه باقی نماند که دین مقدس اسلام و مخصوصاً مکتب شیعه، معارف شیعه، هیچ جای سؤالی برای احدی باقی نگذاشته است. فقط آشنایی ما و آمادگی ما لازم است که امروز رسالت تاریخی اسلامی، انقلابی را ما طلبه ها بعد از این همه موفقیت و پیشرفت انقلاب اسلامی در عرصه جهانی را باید تراز پیشرفت انقلاب اسلامی ما طلبه ها هم هماهنگ پیشرفت کنیم و پاسخگو برای تمام نیازهای دنیای بشریت امروز باشیم. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

استاد ...

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلّ الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطاهرين .
«ربّ ادخلني مُدخل صدق و اخرجني مُخرج صدق و اجعل لي من لدنك سلطاناً نصيراً».

معرفت و شناخت، لازمه هر کاری

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ» کسی اگر کاری را بدون بصیرت انجام دهد، مثل کسی است که در بیراهه می رود. «لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةَ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا»^۱ هر چه سریع تر حرکت کند، دورتر می شود. نه تنها به نتیجه نمی رسد، بلکه از نتیجه دورتر می شود.

باز در فرمایشان امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کمال آمده است که فرمودند: «يَا كُمْيَلُ، مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَأَنْتَ مُحْتَاجٌ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ»^۲. هر کاری را که می خواهی انجام دهی، در آن کار نیازمند به معرفت و شناخت هستی. در قرآن کریم هم آمده است: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»^۳. خداوند به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید به این مردم بگو این راه من این گونه است که من به سوی خدا دعوت می کنم «عَلَى بَصِيرَةٍ». یعنی این دعوت من دعوت همراه با شناخت و بصیرت است. یک دعوت کور نیست که صرفاً تعبدی چون من گفته ام، شما دنبال من راه بیفتید و از من تبعیت کنید. بلکه یک دعوت همراه با بصیرت است.

اصولاً ما دسته وظایف عملی داریم و یک دسته وظایف علمی و شناختی (وظایف نظری)؛ یعنی همان طور که مکلف هستیم که یک کارهایی انجام دهیم، مکلف هستیم یک چیزهایی را بشناسیم و بدانیم و با چیزهایی آشنا شویم. هم وظیفه علمی داریم و هم وظیفه عملی.

لزوم شناخت حق و صبر بر حق

در سوره مبارکه عصر، از این دو تا تعبیر به «حق» و «صبر» شده است. یعنی هم موظف هستیم حق را بشناسیم. جبهه حق را از جبهه باطل تشخیص دهیم، و هم موظف هستیم پای این حق بمانیم و استقامت کنیم. در تعبیر امیرالمؤمنین آمده است که: «أَهْلُ الْبَصْرِ وَالصَّبْرِ»^۴. هم بصر داشته باشیم که حق را خوب ببینیم و بشناسیم، و هم صبر داشته باشیم که با استقامت در میدان بمانیم و پای این حق سینه بزنیم و استقامت کنیم.

۱- کسی که بدون بینش عمل کند، همچون کسی است که در بیراهه می رود. چنین کسی، هر چه تندتر برود، [از راه] دورتر می شود. کافی، ج ۱، ص ۴۳

۲- ای کمیل! هیچ حرکت و رفتاری نیست، مگر این که تو در آن به شناخت نیازمندی. تحف العقول، ج ۱۷۱

۳- بگو: این راه من است. من و پیروانم، همگان را در عین بصیرت به سوی خدا می خوانیم. سوره یوسف، آیه ۱۰۸

۴- «وَلَا يَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصْرِ وَالصَّبْرِ وَالْعِلْمِ [بِمَوَاقِعِ] بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ». و این پرچم را حمل نتواند کرد، مگر کسی که بینا و شکیبیا باشد و جای حق را بشناسد. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳

این دو وظیفه باید کنار هم ایفاء بشود و اگر یکی از این ها باشد و دیگری نباشد، انسان به بیراهه می رود. یعنی خودسازی انسان، خودسازی کاملی نیست.

مشکل اهل کوفه چه بود؟ اهل کوفه حق را می شناختند. مردم کوفه امیرالمؤمنین را می شناختند، سید الشهداء (علیه السلام) را می شناختند، ولی وظیفه عملی خودشان را در آن شرایط سخت نتوانستند انجام دهند. صبر و پایداری نداشتند.

مشکل خوارج چه بود؟ خوارج برعکس مردم کوفه خیلی صبر و پایداری داشتند. تا آخر پای اعتقاد خودشان ماندند و سر این اعتقاد، جان خودشان را هم دادند. مشکیشان این بود که اعتقادشان اعتقاد نادرستی بود. یعنی آن بصیرت، اشکال داشت. بصر نبود، گر چه صبر بود. اهل کوفه بصر داشتند، صبر نداشتند، خوارج صبر داشتند، بصر نداشتند که هیچ کدامشان به تنهایی به درد نمی خورد.

بنابراین به تعبیر شیرین مقام معظم رهبری (دام ظلّه) در یکی از سخنرانی ها که فرمودند: پایداری و بیداری. بیداری لازم است که انسان جبهه حق را ببیند، مسیر درست را تشخیص دهد. بعدش پایداری لازم است که در این میدان حق، استقامت کند و بماند و این بار را بر دوش بگیرد و شانه خالی نکند و از کوره در نرود. این نکته اول.

تعریف بصیرت

نکته دوم: در باب تعریف بصیرت یا حقیقت باید بگوییم، بصیرت، نوعی نگاه از بالا به صحنه می باشد. یک نگاه جامع یکپارچه به صحنه، می شود بصیرت. بصیرت با دیدن و رؤیت فرق دارد. در رؤیت انسان ظاهراً چیزی را که در حیطه نگاهش باشد و به چشمش بیفتد، می گویند دید. اما بصیرت یک نگاه جامع کلان است که با یک احاطه و اشرافی صحنه را درک کند. به قول امروزی ها یک نگاه ماهواره ای به موضوع.

در این نگاه از بالا یک اتفاقی می افتد و آن این است که وقتی ما از یک افق برتری صحنه را می بینیم، نسبت ها و روابط را هم می توانیم تشخیص دهیم. شما یک وقت در محیط شهر راه می روید و در و دیوار را تماشا می کنید، جزئیات خیلی به چشمتان می آید؛ از قبیل درختان، ماشین ها، آدم ها، ویتترین مغازه ها، تابلوها... و هر چه که حرکت می کنید، جزئیات بیشتری به چشم تان می آید. اما وقتی از بالا به شهر نگاه می کنید، جزئیاتی را که حین قدم زدن می دیدید، به چشمتان نمی آید. مثلاً اگر با بالگرد شهر را نگاه کنید، معمولاً نمی توانید جزئیات را ببینید. اما از آن بالا یک چیزهایی را می بینید که هرگز با قدم زدن در شهر نمی توانیم آن چیزها را ببینیم. از آن بالا متوجه می شویم که کل شهر چگونه است. مستطیل است، مربع است یا ... از آن بالا متوجه می شویم که مثلاً مهمترین فضای سبز این شهر، کجاست. شمالش است یا شرقش یا ... از آن بالا متوجه می شویم که خیابان های اصلی شهر، کدام ها هستند، و لو این که کوچه پس کوچه ها را نبینیم. از آن بالا متوجه می شویم کدام خیابان با کدام خیابان موازی و با کدام عمود است. این ها را فقط با یک نگاه از بالا می شود درک کرد، نه با قدم زدن.

نسبت به صحنه اجتماعی هم نسبت به بصیرت است نسبت به دین، نسبت بصیرت است نسبت به مسائل اجتماعی جامعه. ما باید یک نگاه کلانی داشته باشیم که در آن نگاه کلان، علاوه بر این که اموری را می بینیم، نسبت ها و

روابط بین آن امور و پیوندها و مناسبات بین آن امور هم تا اندازه ای برایمان روشن شود. یعنی یک نگاه متوازن به امور داشته باشیم.

کسانی هستند که خیلی دل پاکی دارند و دوست دارند که به اسلام خدمت کنند، اما با توجه به این که این بصیرت و نگاه از بالا را ندارند، یا یک خُرده خدمتی می کنند و تمام عمر خودشان را صرف چیزی می کنند که چندان ارزش نداشت، یا این که اساساً بیش از آن که خدمت کنند، آسیب می زنند و خدمتشان بیشتر ضرر تمام می شود.

مبارزه امیرالمؤمنین (علیه السلام) با انحرافات

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پنج سال آخر عمر شریفشان با برخی از بدعت ها و انحرافات را که خلفاء قبل پدید آورده بودند، مبارزه و مقابله کردند. یکی از بدعت هایی که توسط خلفاء غاصب قبل پدید آمده بود، موضوع به جماعت خواندن نماز مستحبی تراویح بود. حضرت (علیه السلام) یک مقدار با این ماجرا مقابله کردند و نهی کردند از این که نماز مستحبی به جماعت خوانده شود. شما می دانید که در شریعت اسلام، نماز مستحبی باید فرادی خوانده شود، إلا نماز باران که باید به جماعت خوانده شود، باقی نمازهای مستحبی باید فرادی خوانده شود. خُب حالا توسط برخی این بدعت پدید آمده بود که نماز تراویح که یک نماز مستحبی است که در شب های ماه رمضان خوانده می شود، به جماعت خوانده شود. حضرت (علیه السلام) هم با آن مقابله کردند.

تا حضرت (علیه السلام) ورود به این میدان کردند، سر و صدای یک عده ای در آمد که: «وا سنة عمراه ... سنت خلیفه ثانی از بین رفت و معلوم نیست چه بر سر ما می آید. حضرت (علیه السلام) موضوع را رها کردند.

این یک فهم اجتماعی می خواهد که ما وجود خود را خرج چه موضوعی کنیم و یک موضوعاتی هست که اصلاً نمی ارزد آدم برایش سرمایه گذاری کند. رهاش کنید. این یک فهم از نوع بصیرت می خواهد. یعنی فهم نسبت ها و روابط. فهم درجه اولویت ها. چه کاری ارزش دارد آدم خودش را پای آن خرج کند؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای عدالت اجتماعی وجودشان را خرج کردند.

آن نویسنده مسیحی هم نوشتند که: «**قُتِلَ فِي مِحْرَابِ عِبَادَتِهِ لِشِدَّةِ عَدْلِهِ**»^۱. پای عدالت اجتماعی جان داد امیرالمؤمنین (علیه السلام). اما یک چیزهایی هست که آن قدر ارزش ندارد ما خودمان را خرج او کنیم، بعد آن امور مهم تر دیگر باقی بماند.

لزوم داشتن علم و بصیرت در زمان حال

یک مسأله ای که پیش از انقلاب حضرت امام (ره) داشتند، این بود که ایشان یک نکته راهبردی کلیدی را برای ضربه زدن انتخاب کرده بودند، آن هم اصل رژیم بود. بعد در آن شرایطی که حضرت امام (ره) یک مبارزه خیلی تأثیر گذار را آغاز کرده بود، یک عده آدم های دلسوز به ظاهر متدین بودند که این ها هم چون آن فهم اجتماعی را نداشتند، تمام انرژی خودشان را خرج کرده بودند برای زدن شاخه ها. امام (ره) برده بودند روی ریشه، اما یک عده روی شاخه

۱- علی علیه السلام در محراب عبادت خویش قربانی عدالتش گردید. تعبیر دانشمند مسیحی، جرج جرداق

ها خرج می کردند. مثلاً بهائیت و وهابیت را گرفته بودند و مبارزه می کردند. تا این جا مشکل نداشت، می گفتیم آن ها همّتشان پایین تر بود و حضرت امام (ره) همّتشان بالاتر بود. مسأله این جا پدید آمد که یک جایی که حرکت این ها لطمه وارد می کرد به حرکت حضرت امام (ره)، این ها کوتاه نیامدند. به خاطر این که درک نمی کردند فضای جامعه را، (حرکت آن ها که یک حرکت شاخه ای محسوب میشد نسبت به حرکت حضرت امام (ره) تا جایی پیش رفتند که آسیب به حرکت امام (ره) هم وارد کردند و شد قضیه جشن های نیمه شعبان که شنیدید. حضرت امام (ره) آن سال را عزای عمومی اعلام کردند به خاطر آن جنایتی که شاه نسبت به حوزه های علمیه و طلاب در مدرسه فیضیه کردند. این ها دست از آن برنامه سالیانه جشن های نیمه شعبان خودشان بر نداشتند و در واقع این ها امام (ره) را تضعیف کردند و حرکت طوفنده امام (ره) را کند کردند، به خاطر نادانی و ناآگاهی و بی بصیرتی. یعنی در اصل دلسوزی و خیرخواهیشان کسی شک نداشت، ولی به خاطر نداشتن بصیرت و به خاطر این که نتوانستند صحنه را بشناسند، بیش از این که خدمت کنند، آسیب زدند.

انسان از اساس با داشتن بصیرت و شناخت درست پدیده های اجتماعی و رخداد های اجتماعی است که می تواند یک نقش تأثیرگذاری داشته باشد. انسان مؤمن باید یک انسان تأثیرگذار در جامعه باشد. برای این که تأثیرگذار در جامعه باشد باید علم و بصیرت داشته باشد. باید اولاً حوادث اجتماعی را بشناسد و ثانیاً ضریب اعتبار و درجه این حوادث اجتماعی را هم بشناسد. یعنی باید بداند که خودش را صرف کدام حادثه کند و چه نقش اجتماعی را بر دوش بگیرد. اگر این را نداند، حرکتش حرکت تأثیرگذاری نیست، اگر آسیب ایجاد نکند. که خیلی وقت ها آسیب هم ایجاد می کند.

انسان مؤمن باید وظیفه اجتماعی خودش را تشخیص دهد. وظیفه اجتماعی ما در هر لحظه ای مهم ترین کاری است که ممکن است در آن لحظه انجام دهیم. اگر انسان مخیر باشد بین پنج کار، در بین این پنج کار باید آن مؤثرترین و حیاتی ترین و کلیدی ترین را انتخاب کند. و این احتیاج به شناخت موضوعات خارجی و حوادث خارجی دارد.

شناخت زمان مناسب برای اقدام؛ این هم جزو مؤلفه های بصیرت است. شناخت وظیفه لحظه. گاهی وقت ها هست که یک چیزی از زمانش که بگذرد دیگر سرد می شود و به درد نمی خورد. باید در لحظه مناسب انجام بگیرد.

مثالی که مقام معظم رهبری در یکی از فرمایشات شان فرمودند این است که آن کسی که در یک کارخانه جلوی یک نوار نقاله کار می کند، روی آن نوار نقاره وقتی آن کالای صنعتی پیش رویش قرار می گیرد، در همان لحظه باید کاری صورت دهد. اما اگر آن لحظه بگذرد و بخواهد در لحظه دوم کاری کند، به درد نمی خورد. دیگر اولی از پیش رویش به صورت ناقص رفت. کار ناقص شد. انسان باید در لحظه اقدام مناسب انجام دهد. برای این که در لحظه اقدام مناسب را انجام دهد، باید خیلی صحنه را خوب بشناسد. این جزو وظایف ماست. تلاش کنیم برای شناخت صحنه اجتماعی، برای شناخت موضوعات، برای شناخت رخدادها، این را خوب تشخیص بدیم.

شما ملاحظه کنید هفتاد و دو نفر از اصحاب امام حسین (علیه السلام) در کربلا شهید شدند و یک حماسه بزرگ تاریخی پدید آوردند. اندکی بعد، توأین هم تقریباً در همان منطقه قیام کردند و همه شان شهید شدند خون سرخ شان

به زمین ریخت، اما این کجا و آن کجا. تأثیری که آن اقدام به موقع و در لحظه اصحاب امام حسین (علیه السلام) در تاریخ گذاشت، با این که توأین به نوعی خونشان اثر نکرد. حالا نمی‌خواهم بگویم هدر رفت، ولی اثر نکرد. اقدام وقتی سریع و در جای خودش نباشد، دیگر اثر نمی‌کند. به جا و به موقع و در لحظه مناسب باید اقدام صورت گیرد و شناخت آن لحظه مناسب، بصیرت می‌خواهد.

یا مثلاً این که انسانی یک نگاه از بالای کلان به صحنه داشته باشد، در جزئیات خُرد نشود، یک نگاه از بالا داشته باشد به کلّ حوادثی که دارد در کل جهان در تاریخ اتفاق می‌افتد. وقتی این جواری نگاه کند، باز موضع‌گیری ببیند چقدر فرق می‌کند. کسانی هستند که به اسم امیرالمؤمنین (علیه السلام) و به اسم دفاع از ولایت دارند تفرقه در اجتماع مسلمین پدید می‌آورند و جمع مسلمانان را متشت می‌کنند. یعنی قدرت جامعه اسلامی را دارند می‌گیرند. به حسب ظاهر پیش خودشان گمان می‌کنند که ما داریم دفاع از امیرالمؤمنین می‌کنیم، ولی با از بین بردن وحدت، بیش از این که شیعه را تقویت کنند، دارند تضعیف می‌کنند. بیش از این که مکتب تشیع را در عالم سربلند می‌کنند، دارند سرافکنده و سر به زیر می‌کنند. این‌ها جبهه را تشخیص ندادند، دشمن را تشخیص ندادند. هر چقدر اخلاص و خیرخواهی و انگیزه الهی و دلسوزی وجود داشته باشد، وقتی که این فهم درست وجود نداشته باشد، آسایش به دین بیشتر از بهره و سودش است. و این مسلمانی نیست که ما با نادانی خودمان لطمه به دین بزنیم.

نتیجه خودسازی

خودسازی اسلامی باید نهایتاً منتهی به نصرت خدا و دین خدا شود. یعنی ما باید طوری خودمان را ساخته باشیم و به گونه‌ای تهذیب نفس کنیم که این تهذیب نفس بالمآل نتیجه اش این بشود که ما دین خدا را یاری کنیم. اگر قرار باشد خودسازی ما منتهی بشود به این که دین خدا تضعیف شود و دشمن خدا خوشحال شود، این چه جور خودسازی است؟!

پس بنابراین ما وظیفه شرعی شناخت داریم. جزو تکالیف عملی ما، اقدامات علمی و شناختی و معرفتی است. ما مکلف هستیم برویم سنگر را بشناسیم، برویم پدیده‌های اجتماعی و موضوعات اجتماعی را بشناسیم. به گونه‌ای عمل کنیم به عنوان یک انسان مؤمن که فعالیت‌های اجتماعی ما به نفع دین و نصرت دین تمام شود. نه این که دشمن را شاد کند، یا نه این که آلت دست شیاطین شویم و فریب بخوریم و از ما سوء استفاده شود.

وظایف مسلمانان در فتنه‌ها

فرمودند: «كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابِنِ اللَّبُونِ؛ لَا ظَهْرُ فَيْرَكَبَ، وَلَا ضَرْعُ فَيَحْلَبَ»^۱ یعنی طوری در فتنه‌ها عمل کنید که دشمنان نتوانند از شما سوء استفاده کنند. «ابن اللبون» آن بچه شتری است که هنوز بالغ نشده، نه شیر می‌دهد و نه سواری می‌دهد. نه کسی می‌تواند بدوشدش و نه می‌شود سوارش شد. در فتنه‌های اجتماعی انسان

۱- به گاه فتنه همچون شتر نر دوساله باش که نه پشت [و نیرویی] دارد که بر او سوار شوند و نه پستانی که از آن شیر دوشند. نهج البلاغه، حکمت ۱

انقدر باید هوشمندانه عمل کند که کسی از او سوء استفاده نکند و وجودش پلی برای شیاطین نشود. وجودش تقویت جبهه کفر نشود.

ابوموسی اشعری به حسب ظاهر به حسب ظاهر خیلی آدم معنوی بود. اهل عبادت و نماز و مسجد و اشک و آه و سوز و سجده و قرآن و این ها بود. ولی همین آدم مقدّس، یا به تعبیر دقیق تر باید بگوییم خرمقدّس! به حسب ظاهر دین ورزی می کند ولی نهایتاً می بینیم وجودش باب دندان معاویه است. وجودش چقدر مایه خرسندی و رضایت دستگاه بنی امیه است. چقدر مایه خاری و ذلت و حقارت مکتب امیرالمؤمنین است.

این رقم خودسازی، خودسازی اسلامی نیست و به درد نمی خورد. این که نهایتاً گل به خودی بزند. این که نهایتاً جبهه حق را تضعیف کند. حالا هر چقدر عرفان و معنویت داشته باشد.

یک نکته خیلی مهم این است که بعضی ها فکر می کنند معنویت چیز خوبی است. معنویت همه جا خوب نیست. همه جورش خوب نیست. عرفان و معنویت بر دو قسم است: خوب و بد. آن عرفان و معنویتی که به تضعیف جبهه اسلام بینجامد، آن عرفان و معنویتی که دشمن دین را شاد کند و باب دندان امثال معاویه و طواغیت و شیاطین و ابالسه باشد، آن معنویت قطعاً خوب نیست. انسان مؤمن موظف است که تمام وجود خودش را فدای دین کند. تمام وجود خودش را برای دین هزینه کند. «**كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ**»^۱ یاری دین خدا را به عهده بگیرد. یعنی لا اقل سیاهی لشکر بشود. آن انسانی که به حسب ظاهر، معنویت جمع کرده، فرض کنید چشم باطن برای خودش پدید آورده است، حالا می تواند کارهای خارق العاده انجام دهد و با غیب عالم مرتبط شده ولی نهایتاً وجودش دارد به نفع جبهه طاغوت تمام می شود، او قطعاً نمونه تراز معنویت اسلامی نیست. او ابوموسی اشعری است.

معنویت یعنی نصرت دین خدا

در حکایات آمده است که به ابوسعید ابوالخیر گفتند که فلانی بر روی آب راه می رود. گفت که سهل است، قورباغه هم روی آب راه می رود. گفتند این بنده خدا در هوا هم می تواند بر جاذبه زمین غلبه کند و به هوا بپرد. گفت زغن و مگس هم می توانند به هوا بپرند. گفتند در یک لحظه از شهری به شهر دیگر طی الارض می کند. گفت شیطان هم در یک نفر از مشرق عالم به مغرب عالم می رود. این ها که هنر نیست. عبارت خود سعید ابوالخیر این است که: «این چنین چیزها را چندان قیمتی نیست. مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد، بخورد و بخسبد، بخرد و بفروشد و در بازار در میان خلق ستد و داد کند و زن خواهد و با خلق درآمیزد و یک لحظه از خدای غافل نباشد».

یعنی آن معنویتی که صرف این که ما چشم ملکوتی پیدا کنیم به درد نمی خورد. این معنویت ما نهایتاً باید به نصرت دین خدا بینجامد. در فعالیت های اجتماعی انسان از یاد خدا غافل نباشد. «**رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ**»^۲ این داد و ستد و تجارت بیع ما، این فعالیت های روزمره نباید ما را از خدا غافل کند، و باید بنائمان بر این

۱- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ». ای کسانی که ایمان

آورده اید، یاوران خدا باشید، همچنان که عیسی بن مریم به حواریان گفت: چه کسانی یاوران من در راه خدایند؟ سوره صف، آیه ۱۴

۲- مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروختی از یاد خدا بازشان ندارد. سوره نور، آیه ۳۷

باشد که نصرت دین خدا کنیم «**كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ**». بنای مان بر این باشد که کل وجودمان، سرمایه های خودمان و دارایی هایمان را در راه نصرت دین خدا به کار بگیریم.

فرمودند: «**الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ**»^۱ دائم باید در حال نماز باشیم. دائم در نماز بودن به این معنا نیست که در کنج خلوتی در گوشه محراب بنشینیم و فقط سر به سجده بگذاریم و کار به کار اجتماع نداشته باشیم. منظور این نیست.

باز احتمالاً شنیدید که در روضه های امام کاظم (علیه السلام) در شهادت شان گفته می شود که وقتی ایشان باب الحوائج حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) را هارون ملعون در سیاه چاله های خودش زندانی کرده بود در ظلم المطامیر (سیاه چاله ها) زندانی کرده بود، آن جا امام کاظم (علیه السلام) یک مناجاتی دارند و به خداوند عرضه می دارند که: «**اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ إِنِّي كُنْتُ أَسْأَلُكَ إِنْ تُفَرِّغَنِي لِعِبَادَتِكَ**» خدایا من قبلاً از تو درخواست کرده بودم که مرا برای عبادت فارق کنی. یعنی یک فرصت خوبی به من بدهی که من بتوانم آن طوری که دوست می دارم عبادت کنم. «**اللَّهُمَّ وَ قَدْ فَعَلْتُ فَلَكَ الْحَمْدُ**» خدایا شکر که این فرصت را برایم پدید آوردی.

یعنی آن موقعی که امام کاظم (علیه السلام) در بیرون زندان است و غل و زنجیر به دست و گردن مبارکش نیفتاده است، آن موقع فرصت و فراقت لازم را ندارد برای این که این گونه عبادت کند. وقتی گوشه سیاه چال هارونی غل و زنجیر به دست و گردن مبارک حضرت (علیه السلام) می افتد، آن وقت حضرت (علیه السلام) برای عبادت فراغت پیدا می کند.

مسئولیت های اجتماعی ما گاهی مانع می شود از این که ما آن رقم عبادت های فردی انجام دهیم. اصلاً الگوی انسان شیعه تراز، الگوی انسان مؤمن اسلام ناب، این نیست که برود بنشیند در گوشه محراب و صبح را تا شب و شب را تا صبح فقط عبادت کند. البته انسان مؤمن در سحرها حتماً استفاده می کند از زمان عبادت سحر، و حتماً راز و نیاز و خلوت شبانه با خداوند دارد. این شارژ وجودی ماست. این ظرفیت وجودی ما را برای حرکت های اجتماعی بالا می برد. ولی فقط به این اکتفا کردن، شخصیت انسان را از توازن، تناسب و تعادل خارج می کند. شخصیت تراز دین، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که شب ها عبادت می کند و روزها در میدان، مجاهدت و فعالیت می کند. شخصیت تراز دین، امام کاظم (علیه السلام) است که به خاطر انجام مسئولیت های اجتماعی، تمام روز و شب خودش را به عبادت نمی گذراند، مگر آن موقعی که در سیاه چال هارون گرفتار شود و هیچ کار دیگری نتواند انجام دهد، که آن فراغت و فرصت برایش پیش آید.

به هر حال غرض بود که انسان مؤمن معنوی نباید ابوموسی اشعری بشود. که این همه قداست و این همه عبادت از سر سر بزند ولی فهم درستی از جبهه حق و باطل نداشته باشد. فهم درستی از جریان ولایت نداشته باشد و نهایتاً می بینیم

۱- آنان که به نماز مداومت می ورزند. سوره معارج، آیه ۲۳

با این همه نماز و روزه و عرفان و معنویتی که داشته، این وجودش مضر به حال دین تمام شده است و آسیب هایی که به جبهه حق زده است، بیشتر از فایده اش بوده است. این به درد نمی خورد.

بنابراین در مقام تهذیب نفس و خودسازی، حتماً باید توجه کنیم که باید ما هم وظائف عملی خودمان را انجام دهیم و بر عهده بگیریم، و هم وظائف علمی خودمان را به خوبی متوجه باشیم، به صورتی که در شرائط فتنه، در شرائطی که گرد و غبار فتنه چهره حقیقت را پوشانده و مشتبه کرده است، ما بتوانیم راه درست را تشخیص بدهیم و در آن شرائط به گونه ای عمل کنیم که به سربلندی و سرافرازی و اعتلاء کلمة الله بینجامد، نه به تضعیف جبهه حق. انشاء الله.

از خداوند متعال درخواست می کنیم که توفیق صبر و بصر، توفیق حق و پایداری، بیداری و استقامت بر اعتقادات درست را به همه ما عنایت بفرماید. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.